

تغییرات اجتماعی و نظام خانواده

تا انقراض ساسانیان

نویسنده

غلامرضا پرتوی

انتشارات مرتضوی

تغییرات اجتماعی و نظام خانواده تا انقراض ساسانیان

غلامرضا پرتوی

تعداد: ۲۰۰۰

چاپ اول ۱۳۷۴

آلمان - هامبورگ

فهرست مطالب

مختصری درباره‌ی	۵
اوضاع جغرافیایی فلات و کشور ایران	۵
محدوده‌های این فلات عبارتند از:	۵
محدوده‌های ایران عبارتند از:	۵
کوه‌های ایران:	۷
A- کوه‌های شمالی:	۷
B- کوه‌های غربی و جنوب غربی:	۷
C- کوه‌های مکران:	۸
D- کوه‌های شرقی:	۸
E- کوه‌های مرکزی:	۸
رودخانه‌های بزرگ ایران:	۸
دریاچه‌های ایران:	۹
مرحله‌ی آغازین	۱۱
۱- اطلاعات از منابع دینی	۱۱
«دسته»	۱۵
۱- حل مناسبات با «دسته»‌های جدید در اطرافش	۲۱
۲- مسئله‌ی ارث	۲۳
قبیله	۳۱
خانواده‌ی همخونی:	۳۲
خانواده‌ی مالایایی:	۳۶
خانواده‌ی سیندیازمیایی:	۳۹
«نظام تورانی»	۴۱
ظهور آیین جدید آریایی:	۶۰
۱- ثنویت:	۶۱
۲- یکتا پرستی	۶۲
ایزدان نرینه و وظایفشان عبارتند از:	۶۷
ایزدان مادینه و وظایفشان عبارتند از:	۶۷

دولت.....	۶۹
نیروی مقاومت قبیله در مقابل دولت در کجاست؟.....	۶۹
اسکندر مقدونی:.....	۸۴
مزدک:.....	۹۳
۱- جهان شناسی مزدک:.....	۹۴
۲- سیاست عمومی مزدک:.....	۹۶
اشتراک در خواسته:.....	۹۷
اشتراک زن:.....	۹۸
تعدد زوجات:.....	۱۰۲
ازدواج با محارم.....	۱۰۳
موقعیت زن و مسئله‌ی ارث در خانواده.....	۱۰۳
۱- پادشاهی زن.....	۱۰۳
۲- چاکر زن.....	۱۰۵
۳- خودسرای زن یا هوسرایون.....	۱۰۷
مسئله‌ی طلاق.....	۱۰۸

مختصری درباره‌ی اوضاع جغرافیایی فلات و کشور ایران

فلات ایران در جنوب غربی آسیا، مابین رود سند و بین‌النهرین قرار گرفته است.

محدوده‌های این فلات عبارتند از:

در شمال: رود کورآ، قسمت فوقانی دریای خزر و قسمت‌های فوقانی رود جیحون (رود آمو)

در مغرب: رشته کوه‌های زاگرس که از شمال به جنوب امتداد داشته و در جنوب غربی پس از یک خمیدگی به سوی جنوب شرقی امتداد یافته، به دریای عمان می‌رسد.

در جنوب: سواحل شمالی خلیج فارس و دریای عمان.

در مشرق: رودخانه‌ی بزرگ سند.

فلات ایران از جنوب به شمال پست می‌گردد. چنانکه بلندترین ارتفاعات کرمان ۱۷۲۰، تهران ۱۱۷۳، مشهد ۹۹۱، تبریز ۱۳۶۷ و شیراز ۱۶۰۰ متر از سطح دریای آزاد ارتفاع دارند. کل مساحت این فلات دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع است.

ایران کنونی در جنوب غربی فلات ایران قرار گرفته است. مساحت این کشور ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع بود و با روسیه، افغانستان، پاکستان، عراق و ترکیه به اضافه، آب‌های دریای عمان و خلیج فارس، مرزی به طور ۷۶۸۰ کیلومتر دارا می‌باشد.

محدوده‌های ایران عبارتند از:

در شمال: کوه البرز که پس از جدا شدن از کوه‌های ارمنستان و عبور از کناره‌ی جنوبی دریای خزر با اتصال به کوه‌های بابا در هند و وان، به هیمالیا می‌پیوندد.

در جنوب: خلیج فارس و دریای عمان.

در مشرق: سه رشته کوه‌های موازی سلیمان.

در مغرب: رشته کوه‌های زاگرس که از شمال به جنوب کشیده شده. در جنوب غربی پس

از یک خمیدگی به جنوب شرقی امتداد یافته، به دریای عمان می‌رسد.

ایران، غیر از مناطقی که در دامنه‌های شمالی کوه‌های البرز واقع هستند، کم آب بوده و به این جهت هوای آن خشک می‌باشد.

مقدار بارندگی سالیانه در کل این سرزمین ۴ میلیارد متر مکعب است که از این مقدار ۳۰٪ بر

دامنه‌های شمالی البرز فرو می‌زیرد. ۲۵٪ بر دامنه‌های زاگرس به ویژه دامنه‌های غربی آن

می‌بارد که قسمت اعظم آن به صورت نه‌رهایی به رودخانه‌هایی می‌پیوندد که نهایتاً وارد

خاک عراق می‌شوند. بقیه بر باقیمانده‌ی سطح این کشور می‌بارد. از این رو مناطق مختلف

ایران دارای آب و هوای متفاوتی هستند. مقدار متوسط باران در شمال ۶۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر،

در تهران ۲۳ تا ۲۷ و در نواحی کویر و اطراف آن ۳ تا ۲۵ سانتیمتر می‌باشد. سایکس در

تاریخ ایران می‌نویسد: «مقدار بارندگی در عرض سال:

جاسک ۱۷/۴ انگشت

بوشهر ۰۷/۱۱ انگشت

اصفهان ۷۴/۳ انگشت

تهران ۳۰/۹ انگشت

انگشت (پرسی سایکس - تاریخ ایران - جلد اول -
مشهد ۳۷/۹

« صفحه ۱۰)

بلندترین قله این کشور دماوند با ۵۶۲۱ متر ارتفاع و پست‌ترین نقطه در کناره‌ی دریای خزر

با عمق ۲۲ متر از سطح اقیانوس می‌باشد.

قسمت وسیعی از فلات ایران (از تنگه‌ی هرمز تا کوه‌های عمان، مناطق فارس و کرمان و

آذربایجان و قفقاز) در نتیجه‌ی حرکات کوه زایی در دوره‌ی ترشیاری یعنی در عهد پلئوسن

سر از آب بیرون آورد. شرق فلات ایران در اوایل دوره‌ی ائوسن از آب خارج شد. بخش‌های

جنوب غربی فلات در دوره‌ی میوسن سر از آب بیرون آورد. به بیان دیگر کل فلات ایران در

دوره‌ی ترشیاری به طور نهایی از آب برآمده و در دوره‌ی کوارتری سطح منطقه قدری مرتفع‌تر گردیده و بر اثر عوامل فرسایشی به شکل کنونی رسیده است.

کوه‌های ایران:

A- کوه‌های شمالی:

این کوه‌ها بخشی از چین خوردگی‌های بزرگ آلپ و هیمالیا است که به صورت رشته‌های مختلف از ارارات در ترکیه شروع شده، پس از گذار از جنوب دریای خزر، در سمت شرق به طول ۱۸۰۰ کیلومتر به کوه‌های هندوکش در افغانستان می‌پیوندد.

مهم‌ترین این رشته کوه‌ها عبارتند از:

- ۱- سبلان با ۴۸۱۱ متر ارتفاع
- ۲- سهند با ۳۷۱۰ متر ارتفاع
- ۳- کوه ارسباران در شمال.
- ۴- کوه‌های طالش با ۳۳۰۰ متر ارتفاع در آذربایجان
- ۵- رشته کوه‌های البرز به طول ۶۰۰ کیلومتر بین دریای خزر و قسمت مرکزی ایران قرار گرفته است. مهم‌ترین قله‌ی این رشته، دماوند با ۵۶۷۱ متر ارتفاع می‌باشد.
- ۶- کوه‌های کپه داغ، هزار مسجد، الاداغ و بینالود که در خراسان قرار دارند.

B- کوه‌های غربی و جنوب غربی:

- ۱- رشته کوه‌های زاگرس با طول ۱۳۵۰ کیلومتر طولانی‌ترین رشته کوه‌های ایران است.
 - ۲- کوه دالیخانی در جنوب سنقر در بختیاری.
 - ۳- زرد کوه با ارتفاع ۴۲۲۱ متر در بختیاری.
 - ۴- سبزپوشان در جنوب شیراز.
- هرمز در مشرق فارس که قله‌ی دنا با ارتفاع ۴۴۰۹ متر مربوط به آن می‌باشد.

C- کوه‌های مکران:

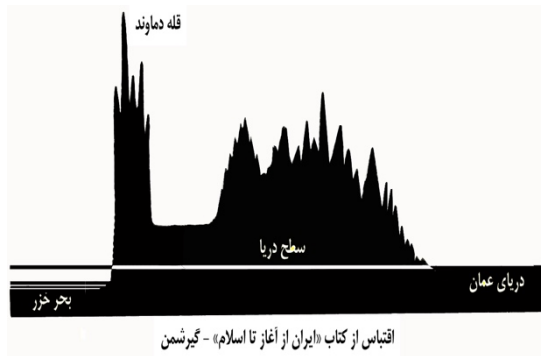
این کوه‌ها از نواحی تنگه هرمز تا مرز پاکستان ادامه دارند که در سمت کشور مذکور کم ارتفاع‌تر می‌گردند.

D- کوه‌های شرقی:

۱- پلنگ کوه مشرف به دشت سیستان.

۲- کوه تفتان با ارتفاع ۴۰۴۲ متر بین خاش و میرجاوه.

۳- کوه‌های بلوچستان



E- کوه‌های مرکزی:

این کوه‌ها به صورت دیواری بلند و ممتد در خط شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده‌اند:

۱- کوه کرکس در جنوب نطنز.

۲- شیر کوه در جنوب نزد.

۳- کوه‌های هزاره و لاله‌زار که بلندترین قله کوه‌های مرکزی را تشکیل می‌هند

رودخانه‌های بزرگ ایران:

۱- سفید رود و شاخه‌ی اصلی آن قزل اوزن با طول ۸۰۰ کیلومتر یکی از مهم‌ترین

رودخانه‌های حوضه‌ی دریای خزر می‌باشد. این رود از کوه‌های چهل چشمه در کردستان

سرچشمه گرفته و به دریای خزر می‌ریزد.

۲- رودخانه کارون با طول ۹۵۰ کیلومتر و مساحت حوضه‌ای بالغ بر ۶۰ هزار کیلومتر مربع،

طولانی‌ترین و پر آب‌ترین رود و تنها رودخانه‌ی قابل کشتیرانی ایران است. این رودخانه

از زرد کوه بختیاری سرچشمه گرفته، پس از پیوستن نه‌رهای از زاگرس به آن، دو شاخه

شده:

- یک شاخه به ارون رود می پیوندد و
- شاخه‌ی دیگر به خلیج‌های خور می‌ریزد
- ۳- زرینه رود که از کوه‌های بین بانه و سقز سرچشمه گرفته و پس از دریافت نهرهایی از کوه‌های اطراف میانه، به دریاچه‌ی ارومیه می‌ریزد.
- ۴- زاینده رود که از زرد کوه بختیاری در دامنه‌های مرتفع زاگرس سرچشمه می‌گیرد و با طول ۳۵۰ کیلومتر و عبور از نزدیکی خوانسار در باتلاق گاوخونی فرو می‌رود.
- ۵- رود کرج با طول ۲۲۰ کیلومتر از دامنه‌های مرتفع البرز سرچشمه گرفته، پس از پیمودن زمین‌های شهریار، شاخه‌ی اصلی آن به دریاچه‌ی مسیله می‌ریزد.
- ۶- رود ارس از کوه‌های ارارات سرچشمه گرفته، پس از پیمودن خط مرزی ایران و شوروی به دریای خزر می‌پیوندد.
- ۷- رودخانه‌ی هیرمند از کوه‌های بابا در افغانستان سرچشمه گرفته، به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد.

دریاچه‌های ایران:

- ۱- دریاچه خزر، بزرگترین دریاچه‌ی روی زمین، متعلق به ایران و روسیه می‌باشد. به علت سکونت قوم کاسپی در قبل از میلاد مسیح در کناره‌های جنوب غربی این دریاچه، آن را دریاچه‌ی کاسپی نیز می‌گویند. (Kaspische Meer) طول جنوب - شمالی این دریاچه ۱۲۶۰ کیلومتر است. مساحت کنونی آن ۳۶۰ هزار کیلومتر مربع و سطح آب آن ۲۲ متر از سطح اقیانوس پایین‌تر است.
- ۲- دریاچه‌ی ارومیه یا دریاچه‌ی رضاییه به طور ۱۴۰ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر و وسعت ۶ هزار کیلومتر مربع در آذربایجان قرار دارد.
- ۳- دریاچه‌های فصلی عبارتند از:
 - دریاچه‌ی گاوخونی در جنوب شرقی اصفهان.
 - دریاچه‌ی مسیله در مشرق قم.
 - دریاچه‌ی نیریز در شرق شیراز.

- دریاچه‌ی هامون در سیستان.

- دریاچه‌ی جازموریان در جنوب شرقی جیرفت.

دوران		دوره	عهد تا زمان حاضر	فاصله زمانی دو عهد
سنوزولیک (حیات جدید)	کواتر		عصر حاضر	۱۰ هزار سال
			پلئستوسن	
	ترشیاری		پلیوسن	۱۲ میلیون سال
			میوسن	
			الیگوسن	۳۷ میلیون سال
			ائوسن	
			پالتوسن	۶۵ میلیون سال
مزوزولیک (حیات میانه)	کرتاسه	۱۳۶ میلیون سال		
	ژوراسیک	۱۹۰ میلیون سال		
	تریاس	۲۲۵ میلیون سال		
	پالئولیک (حیات قدیم)	پرمین	۲۸۰ میلیون سال	
کریونفر		۳۴۵ میلیون سال		
دونین		۳۹۵ میلیون سال		
سیلورین		۴۳۰ میلیون سال		
اردوئین		۵۰۰ میلیون سال		
کامبرین		۵۷۰ میلیون سال		
پرکامبرین قبل از کامبرین		پروتروزوئیک آرگئوزوئیک	حیات ابتدایی	
جدول دوران، دوره و عهدهای زمین				

مرحله‌ی آغازین

ما مایل هستیم تحقیقات خود را از لحظه‌ی صفر شروع کنیم، از لحظه‌ای که انسان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

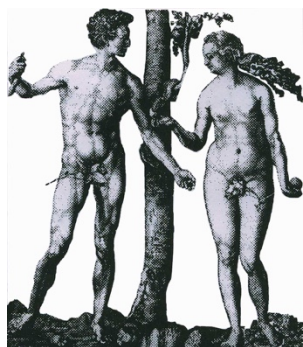
برای درک لحظه‌ی صفر و بعد از آن در مقابل ما دو نوع اطلاعات بالذاته متضاد قرار دارند.

۱- اطلاعات از منابع دینی.

۲- اطلاعات از منابع علمی.

۱- اطلاعات از منابع دینی

از مطالعه‌ی قرآن و انجیل چنین برمی‌آید که این کتب در توضیح چگونگی به وجود آمدن و



شروع زندگی انسان، با وجود اختلافاتی در جزئیات، از یک منبع

استفاده کرده‌اند. این منبع تورات است. تورات خلق انسان را در باغ

عدن می‌داند. او می‌گوید: آدم را خداوند از خاک زمین آفرید و حوا را

از پهلوی او خلق کرد. خداوند خوردن میوه‌ی درخت معرفت و حیات

را بر آن‌ها حرم نمود ولی شیطان در قالب مار حوا را اغوا نموده و او را

به خوردن میوه‌ی درخت معرفت واداشت. او از طریق حوا این میوه را

به آدم نیز خوراند. چون این عمل بر خلاف فرمان خدا بود، آن‌ها از باغ عدن رانده شدند و

زندگی این جهانی خود را شروع کردند ⁱⁱ به نظر می‌رسد مطلب فوق که در بخش سفر

تکوین در تورات توضیح آن رفته است، تحت تأثیر منبع قدیمی‌تر و یا عقاید ناشی از آن به

جود آمده باشد. این منبع عبارت است از یک لوحه‌ی سنگی در موزه‌ی انگلستان. بر روی این

لوحه سنگی، یک درخت در وسط، یک زن و یک مرد در دو جانب آن، در حالت نشسته و

یک مار سر بر افراشته در پشت سر زن، حک شده است.

این لوحه که جزو الواح مقدسه‌ی اکدی‌ها و سومری‌ها در پنج هزار سال پیش بوده است، درخت معرفت را نشان می‌دهد که توسط مار به انسان دانش و معرفت می‌بخشد. اقوام یاد شده این لوح را بسیار عزیز و درخت معرفت را نیز بسیار مقدس می‌داشتند. به طوری که ملاحظه می‌شود، موضع مردمان اکدی و سومری باموضع ادیان سه گاه در مورد نقش مار و عمل حوا تفاوت دارد.

عمل آدم و حوا در نظر اکدی‌ها و سومری‌ها، بسیار انسانی، با شکوه و خلاق است. زیرا آن‌ها از درخت معرفت کسب فیض می‌کنند. مار مقدس، انسان را به کسب دانش تشویق می‌کند و بدین ترتیب کاری بسیار ارزنده و در خور سپاس انجام می‌دهد.

در حالیکه در ادیان سه گانه؛ یهود، مسیحیت و اسلام، کار آدم و حوا - کسب فیض از درخت معرفت گناهی کبیره و درخور اشد مجازات بوده و مار که مشوق انسان‌ها در عمل می‌باشد به صورت شیطان فتنه گر و خبیثی که از درگاه خداوند طرد گردیده است، تصویر می‌گردد. از نظر این ادیان، ریشه‌ی تمام اتفاقاتی که برای آدم و حوا و نسل‌های بعد از آن‌ها حادث گردیده و می‌گردد، در تضاد بین آن چه خدایی و آن چه شیطان‌یست، نهفته است و این به صورت تضاد بین پیامبران و طرفدارانشان و ضد پیامبران و هوادارانشان در هر عصری شکل مادی می‌گیرد. با این معیار، آن‌ها تمام حرکات اجتماعی، تکامل جوامع، جنگ‌ها و صلح‌ها را توضیح می‌هند

لذا از این دیدگاه، علت همه اتفاقات جهان را می‌بایست در چگونگی روابط انسان با نیروهای ماوراءالطبیعه جستجو نمود، نه در روی زمین و طبیعت مادی.

۲- اطلاعات از منابع علمی

اطلاعات ما از حضور نیاکان انسان‌های اولیه در آسیای مقدم (تاجیکستان) به یک میلیون سال پیش می‌رسد.

این حیوانات (میمون‌های) عالی و متکامل و یا متکامل‌ترین میمون‌های جهان هستی، وظیفه‌ی آفرینش عالی‌ترین موجود زنده، یعنی انسان را بر عهده داشتند.

رشد یافته‌ترین شاخه در طول ۵۰۰ هزار سال توانست به انسان‌های اولیه تکامل باید و شاخه‌های دیگر عقب ماندند و از صحنه‌ی زندگی، در طول مراحل مختلفی محو شدند. به نظر می‌رسد این میمون‌ها به صورت گله‌های کوچک در جستجوی غذا و مکانی مناسب در نقاطی از آفریقا و آسیا پراکنده شده و از این مبدأ قاره‌های آن زمان را با سرعت درنور دیده باشند. از این رهگذر در حدود ۵۰۰ هزار سال پیش، انسان اولیه از بطن تکامل آن‌ها متولد شد.

این انسان‌ها نیز همانند نیاکان حیوانی خود در گروه‌های کوچک، جهت یافتن شکار و میوه، مرتباً در حال کوچ بودند.

برخی از محققین، جمعیت انسان‌های اولیه را با کلمه‌ی «گله» که نمایانگر سازمان اجتماعی نیاکان حیوانی آن‌هاست مشخص می‌نمایند. به نظر ما این درست نیست. زیرا اگر ما کلمه‌ی انسان را به کار می‌بریم، نمی‌توانیم سازمان اجتماعی او را با سازمان یک گروه حیوانی مشخص نماییم.

عده‌ی دیگری از دانشمندان مایل هستند جمعیت انسان‌های اولیه را «قبیله» بنامند. این نیز درست نیست. زیرا «قبیله» سازمان اجتماعی بسیار پیشرفته‌ای است که صدها هزار سال از ظهور انسان اولیه و سازمان اجتماعی او فاصله دارد.

ما متأسفانه در لغت نامه‌های فارسی و واژه‌های علمی جامعه‌شناسی برای این جمعیت‌ها نام ویژه‌ای نیافتیم. به این جهت تصمیم گرفتیم حداقل برای بیان مطالب خود در این نوشته، واژه‌ی «دسته» را به کار گیریم.

از نظر باستان‌شناسی و دیرین‌شناسی، تاریخ تکامل انسان‌های اولیه در درجه‌ی اول عبارت است از تاریخ تکامل طبیعی آن‌ها. به این جهت بررسی تاریخی آن‌ها، همان بررسی چگونگی تکامل اعضا و اندام‌های انسان‌های اولیه است. ما در زیر مهم‌ترین جنبه‌های تکامل آن‌ها را در طول ۳۰۰ هزار سال - از ۵۰۰ هزار سال پیش تا ظهور انسان هموساپینس یا انسان امروزی - می‌آوریم.

- ۱- در این دوره ارگان‌های جنسی و حالت عمومی این انسان‌ها در جهتی تکامل می‌یابد که محدودیت زمانی برای جفت‌گیری در هر سال (فصل جفت‌گیری) کم‌کم از بین می‌رود.
- ۲- کلیه‌ی ارگان‌های بدن کشیده‌تر و ظریفتر می‌شوند.

۳- شست که در طول صدها هزار سال برای گرفتن یک جسم از کنار کف دست دور گردیده و روبروی آن قرار گرفته بود، تکمیل شده و هر جسمی در دست او تبدیل به ابزار می‌شود.

۴- گردش شست به روی جسم و قرار گرفتن آن روبروی کف دست، باعث بزرگ شدن مغز و رشد آن برای جهش بعدی می‌گردد.

۵- همراه تغییر فوق، بخشی از مغز که وظیفه‌ی تکلم را به عهده دارد و همراه آن حنجره تا به آن جا رشد می‌کند که آماده می‌گردد آواهای هدفدار را تولید نماید.

با وجود چنین جهش‌هایی در تکامل، صورت و هیكل عمومی اولین انسان‌ها چنان بود که با انسان امروزی وجه مشترک ناچیزی داشت:

- سر بدون واسطه‌ی گردن به روی شانه‌ها قرار داشت.

- پشت و زانوها قدری خمیده بودند.

- استخوان بالای چشم برآمده و پیشانی عقب رفته بود.

- فک بزرگ و قدرتمند پایین، فاقد چانه بود.

- اندام آن‌ها سست و پشمالو بود.

هر خواسته‌ی تحقق یافته را انسان فقط در جریان همکاری و مساعدت توانسته است به دست آورد. بدون همکاری و مساعدت، انسان اساساً انسان نمی‌گردید. ولی همکاری و مساعدت فقط در یک نظم اجتماعی تحقق می‌پذیرد. این نظم اجتماعی تابع قوانینی است که آن را ابزارهای دست انسان تعیین می‌کنند. زمانی که این قوانین (داوطلبانه و یا به جبر) بر عده‌ای از انسان‌ها حاکم گردد، شکل سازمانی ویژه‌ای منطبق بر این قوانین به وجود می‌آید. این شکل سازمانی تمام فعالیت‌های اعضای این نظم بزرگ را بر مبنای ابزار و شیوه تولید سازماندهی می‌کند. تلاش ما بر این است که اشکال مختلف خانواده را در ایران، در این سازمان‌های عظیم و نظام‌های همه‌جاگیر بررسی کنیم.

بشر در سیر تکامل خود از اشکال سازمانی ذیل عبور کرده است:

۱- سازمان «دسته» ۲- سازمان «قبیله» ۳- سازمان طبقاتی دولت.

«دسته»



پس از یک جهش تکاملی چند هزار ساله و تبدیل اشیای طبیعی به ابزار در دست و گام نهادن انسان به عرصه جهان، گله نیز در یک تغییر کیفی به «دسته» انسانی تبدیل گردیده و وارد دوران پالئولیتیک یا عصر پارینه سنگی قدیم می‌شود.

وجه مشترک این دسته‌های انسانی با گله‌های سابق در این بود که هر دو از طریق شکار و مواد گیاهی (دانه‌ها، ریشه‌ها و میوه‌ها) تغذیه می‌نمودند (در رژیم غذایی گله، شکار جنبه‌ی کاملاً فرعی داشت) و هیچ گونه تابویی بر روابط جنسی و دیگر زمینه‌های زندگی آن‌ها تأثیر نمی‌گذاشت. به عبارت دیگر، هر دسته‌ای یک روج جنسی بود. هر زنی در مقابل هر مردی می‌توانست قرار بگیرد.

وجه اختلاف «دسته» با گله در استفاده‌ی آگاهانه و هدف دار از سنگ و چوب به عنوان اسلحه‌ی دفاعی و ابزار شکارگری است که این مسئله برای گله در این سطح بیگانه می‌بود. در این مرحله از تکامل، انسان می‌توانست آگاهانه از قطعات سنگ‌های تیز و استخوان حیوانات و شاخه‌های درختان جهت برآوردن نیازهای اولیه‌اش استفاده نماید. (بدون این که بتواند در آن‌ها تغییر و یا تبدیلی ایجاد کند.)

به این علت در رژیم غذایی او حیوانات بیشتری نسبت به دنیای حیوانی سابق وارد گردید. این دسته‌های اولیه انسانی، گروه‌های کوچک و منفردی بودند که به خاطر حفظ خود و محافظت از یگانگی «دسته»، دور هم زندگی می‌کردند. انسان‌های اولیه به علت قرار گرفتن در محیط‌های بسیار گوناگون، در جهات مختلف تکامل یافتند و یا به قهقرا رفتند. مثل: اسرالوپیتکوس که تا ۵۰۰ هزار سال پیش یعنی اواسط عهد پلیستوسن می‌زیسته است. پیته کانتروپ یا انسان جاوه که از تکامل استرالوپیتکوس به وجود آمده و به احتمال قوی نیاکان انسان امروزی بوده است.

پithe کانتروپ همزمان با دوران دوم یخبندان یعنی از ۵۰۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش می‌زیسته است. انسان سوانزکوم که بسیار شبیه انسان امروزی بوده و پیش از سومین دوران یخبندان یعنی ۲۰۰ هزار سال پیش می‌زیسته و احتمالاً به دست انسان ساپینس نابود شده‌اند. انسان کرومانیون که در دوران اخیر پارینه سنگی می‌زیسته و مغزی تقریباً به بزرگی مغز انسان امروزی داشته است. پینانتروپ یا انسان پکن، اتو آنتروپ و...



همو ارگاستر استرالوپیتیک پیک آنتروپ نتاندرتال کرومانیون

بر مبنای انتخاب طبیعی، قدرتمندترین و هوشمندترین آن‌ها، یعنی هموساپینس توانست راه خود را بگشاید و تاریخساز گردد. شاخه‌های دیگر همه از صفحه‌ی زندگی محو گردیدند و از آن‌ها جز قطعاتی فسیل شده چیزی در دست نماند.

انسان ابتدایی کم‌کم چشم بر دنیا می‌گشود. سنگ یا چوب او، وی را مجبور می‌ساخت بین خود، وسیله‌ی دستی‌اش و شکارش رابطه‌ی ذهنی برقرار کند.

بدین وسیله جوانه‌های اندیشه در او شکوفا می‌گردید. نیاز به تکامل و تعمیق این ارتباط ذهنی، ارتباط ذهنی انسان‌های «دسته» را ضروری می‌ساخت. زیرا گذشته از پروسه‌ی کار، تکامل پیشرفت ذهن افراد «دسته» نیز بستر تکامل و پیشرفت ابزار در دست انسان، این پدیده‌ی بغرنج اجتماعی است. به این جهت انسان ابتدایی در گام اول با زبان ایمایی، سپس صداها‌ی نامفهوم و در گام بعدی زبان تک هجایی که طی چندین هزار سال به آوای ملفوظ تبدیل گردید، با دیگر افراد «دسته» پیوند برقرار نمود و خود را گامی بلند از جهان حیوانی دور ساخت. ضرورت کار مشترک در شکار و تهیه مواد غذایی از یک جانب و وجود زبان ملفوظ عمومی از جانب دیگر، همچون شبکه‌ای مستحکم «دسته» را در خود نگه می‌داشت و حیاتش را تضمین می‌کرد.

این دسته‌ها به علت قرار گرفتن در محیط‌های مختلف، سه نوع زندگی اقتصادی را در پیش گرفتند:

۱- دسته‌های شکارگر.

۲- دسته‌های میوه‌چین.

۳- دسته‌های شکارگر و میوه‌چین.

ناگفته روشن است که هر دسته‌ی شکارگر، میوه‌چینی هم می‌کرده و یا «دسته‌های میوه‌چین، شکار هم می‌رفته. منظور ما از بند ۱ و ۲ نشان دادن محور اصلی زندگی اقتصادی آن‌هاست.

با وجود این که نظام خانواده در کل جامعه‌ی بشری پله‌های تکاملی مشابهی را طی کرده است، اما هر کدام از اشکال اقتصادی فوق، ویژگی‌هایی را در دوران‌های بعدی در مناسبات خانواده سبب گردیده و تداوم این و یا آن مرحله را باعث شده است. مثلاً حاکمیت زن در قبایلی که از تکامل دسته‌های میوه‌چین به وجود آمدند، سریعتر و طولانی‌تر صورت گرفت و مرد نقش خود را در قبایلی که از دسته‌های شکارگر سر برآوردند، زودتر از دیگر دسته‌ها باز یاف و اوضاع را به نفع خود تغییر داد...

به هر جهت این انسان‌ها که در مرحله پالئولیتیک بسر می‌بردند، طی چند صد هزار سال زندگی در غارها و آبرفت‌های زیر زمینی، به یمن تکامل ابزارهای شکار، صیقل دادن و متناسب کردن سنگ‌ها، درست کردن تبر سنگی دستی و در نتیجه شکار حیوانات بزرگ و ذخیره‌ی بیش‌تر مواد غذایی گیاهی (در اثر تجربه) و به این دلیل امکان دسترسی به مواد غذایی بیش‌تر، به سرعت بر جمعیت خود افزوده و در جهات مختلف قاره‌ی آسیا و ایران امروز پراکنده گردیدند.

«قدیمی‌ترین آثاری که از ایران به دست آمده متعلق به گروه‌هایی بوده است که در حدود ۲۰۰ هزار سال قبل در آذربایجان شرقی (منطقه میان تبریز و مراغه و میانه) بسر می‌بردند...»
 «در تراشه‌های رودخانه لادیز، سیمش و ماشکند... تعدادی ابزار و اشیای مربوط به دوران پارینه سنگی قدیم پیدا شده‌اند. کشف این نمونه‌ها نشان می‌دهد که این بخش از بلوچستان از دوران پارینه سنگی قدیم، پلیستوسن میانه و جدید مسکون بوده و به این ترتیب دوران استعمال ابزار پیدا شده در لادیز مربوط به حدود صد هزار سال بیش‌تر است.»

«تحقیقات غار شناسی در لرستان نشان می‌دهد که از محل‌های شناسایی شده پارینه سنگی حداقل ۵ محل به عهد موسترین (۵۰ هزار تا ۳۸ هزار قبل از میلاد)، شش محل به عهد حجر دارادوستی (۳۸ هزار تا ۲۰ هزار قبل از میلاد) و دو محل به عهد حجر زارزی (۲۰ هزار تا ۱۰ هزار قبل از میلاد) تعلق دارند.»

«در نتیجه حفریات، سکونت انسان در دوره پارینه سنگی یعنی زمانی در حدود ۳۰ هزار تا ۴۰ هزار سال قبل در ایران ثابت شده است... اکثر محل‌های پیدا شده در دوره‌ی پارینه سنگی در زاگروس و اطراف خرم آباد واقع شده‌اند.»

«مک یورنی قدمت مراحل تشکیل ۳۲ لایه از این منطقه را بر اساس آزمایش کربن ۱۴ به پنج مرحله تقسیم می‌کند:

مرحله‌ی اول ۱۲۴۰۰ تا ۱۲۳۰۰ قبل از میلاد...»

فاکت‌های فوق به روشنی نشان می‌هند که حداقل از ۲۰۰ هزار سال پیش انسان‌های دوران پالئولیتیکی در ایران زندگی می‌کردند.

در این مرحله (۲۰۰ هزار سال قبل) هنوز خانواده پا به عرصه وجود نگذاشته است. هر دسته‌ای بالفعل یک گروه جنسی کامل است.

بر این مبنا روابط جنسی فرق چندانی با همین روابط در گله ندارد. فقط می‌توان گفت به علت محدود و منفردتر شدن «دسته» نسبت به گله، این روابط فشرده و همه جانبه‌تر از سابق گردیده است.

به عبارت دیگر می‌توان روابط جنسی در دسته‌های اولیه را چنین خلاصه کرد:

«دسته» به دو بخش تقسیم می‌شود؛

۱- جنس مرد.

۲- جنس زن.

ارتباط این دو بخش جنسی در رابطه با «من = مرد» و «من = زن» به طریق ذیل تنظیم گردیده است.

مادر مادر بزرگم	
مادر بزرگم	
مادرم	
خاله‌ام - دختر خانه‌ام - نوه‌ی خاله‌ام	من (مرد) جفت‌گیری می‌کنم با
عمه‌ام - دختر عمه‌ام - نوه‌ی عمه‌ام	
خواهرم - دختر خواهرم - نوه‌ی خواهرم	
دخترم - دختر دخترم - نوه‌ی دخترم	
دختر برادرم - نوه‌ی برادرم	

پدر پدر بزرگم	
پدر بزرگم	
پدرم	
عمویم - پسر عمویم - نوه‌ی عمویم	من (زن) جفت‌گیری می‌کنم با
دائی‌ام - پسر دائی‌ام - نوه‌ی دائی‌ام	
برادرم - پسر برادرم - نوه‌ی برادرم	
پسرم - نوه‌ام - نوه‌ی پسرم	
پسر خواهرم - نوه‌ی خواهرم	

به این ترتیب:

همه‌ی مردان، شوهران همه‌ی زنان و همه‌ی زنان، همسران همه‌ی مردان در یک دسته‌ی اولیه محسوب می‌شدند.

بر این مبنا افراد «دسته» در هر لحظه‌ای فقط یک رابطه دو جانبه را می‌شناختند:

مرد من	زن من
مردان من	زنان من

به عبارت صحیح‌تر:

«جامعه نخست بر پایه‌ی جنسیت و یا «طبقات» مردان و زنانی که با هم ازدواج می‌کردند، سازمان یافته بود. سپس، از راه محدودیت فزاینده در زمینه‌ی همسرگزینی، تیره پدیدار شد...» (جامعه‌ی باستان - مرگان)

این شکل از زناشویی دقیقاً منطبق بر خواسته‌ها و منافع کلی افراد «دسته» بود، زیرا بقای هر انسانی فقط و فقط به بقای «دسته» وابسته بود. برای مبارزه با نیروهای قدرتمند و شگفت انگیز طبیعت و دفاع در مقابل تهاجم دسته‌های دیگر، استحکام، انسجام و نفوذ ناپذیری «دسته» از عوامل خارجی، امری حیاتی به شمار می‌رفت و این شکل از زناشویی، «دسته» را از پراکندگی و تداخل نجات می‌داد و وحدت آن را تضمین می‌نمود. بعضی از روایات اساطیری ایران بر این مرحله از جامعه و این شکل از روابط دلالت دارد.

هست اندر باطن هر قصه‌ای خرده بینان را ز معنی حصه‌ای

مولوی

بر مبنای روایات «زروانیان»، زروان (Zorwan = زمان بی کران)، هزار سال در آرزوی پسری بود و برای آن قربانی می‌کرد، ولی پس از پایان این هزار سال، او در مورد این که توسط این قربانی‌ها بتواند صاحب پسری گردد، دوچار شک گردید. «در لحظه‌ی تردید، نطفه‌ی جفتی توأمان (دوقلو - ن) در او بسته شد، زیرا زروان به عنوان وجودی بی طرف، موجودی دوجنسه است. یکی از این جفت توأمان، اورمزد (اهورامزدا) که



زروان (تصویر میانی)

نتیجه‌ی برآورده شدن آرزوی او بود، و دیگری اهریمن که تجسم شک او بود...» (Jahn - Hilenz شناخت اساطیر ایران)

انسان‌های چند هزار سال پیش همانند انسان‌های امروز فقط قادر بودند آن چیزی را تخیل کنند، که مصالح اولیه آن چیز در دنیای مادی آن‌ها موجود می‌بود. بر مبنای این اصل، این سوال مطرح می‌شود که عناصر تشکیل دهنده و یا کل آن پدیده‌ی اجتماعی‌ای که این استوره (زروان دو جنسی) از آن خلق شده را در کجا باید جستجو کرد؟

به نظر ما این مصالح را فقط می‌توان در واقعیت‌هایی که سینه به سینه از «دسته‌ها» و قبایل اولیه بشر به انسان‌های متأخر می‌رسید و یا از تحلیل آثار باستانی به دست آمده از آن دوران‌ها، دریافت. به بیان دیگر استوره سازان مناسبات کلی درون «دسته» و یا قبیله را به استوره می‌کشیدند و یا استوره‌ای می‌کردند.

زروان دو جنسی سمبلی است از «دسته» که به طور واقعی دو جنسی است. در دینکرد آمده است که نطفه‌ی اهورامزدا در بطن دخترش = ایزدبانو = سپندارمذ یا زمین بسته شد و از این ازدواج مقدس کیومرث، انسان اولیه، زاده شد. نطفه‌ی کیومرث در بطن ایزدبانو = سپندارمذ = مینوی ساده‌ی زمین یعنی مادرش، بسته شد و مشی (Mashi) و مشیانک (Mashianak) زاده شدند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، این استوره جامعه و شرایط کلی‌ای را توضیح می‌دهد که در آن مناسبات جنسی پدر با دختر و پسر با مادر و... امری طبیعی و از هر گونه تابویی مبرا و در امان بوده است. زیرا این مناسبات به همان اندازه عادی و طبیعی بوده که خوردن گوشت گوسفند ذبح اسلامی شده در نزد مسلمانان.

در این دوران، تکامل ابزار تولید، باعث می‌گردد تا مواد غذایی بیشتری در اختیار افراد قرار گیرد که نتیجه‌ی بلافصل آن ازدیاد جمعیت است. رشد جمعیت خود باعث بزرگ شدن «دسته‌ها» و جدا شدن «دسته‌های کوچک» از «دسته‌های مادر» می‌گردد. مجموع فاکتورهای فوق دو مسئله‌ی اساسی را در پیش پای «دسته» قرار می‌دهد که تکامل «دسته» از حل گام به گام آن میسر می‌گردد:

۱- حل مناسبات با «دسته»‌های جدید در اطرافش.

۲- مسئله‌ی ارث.

۱- حل مناسبات با «دسته»‌های جدید در اطرافش.

مهاجرت و در نتیجه پراکنده شدن گروه‌های انسانی به اقصا نقاط آسیای غربی، یکی از ویژگی‌های این دوران می‌باشد. این «دسته‌ها» از مبدأ خود که در مورد آن بین باستان شناسان اختلاف نظر موجود است و هنوز یافته‌های باستان شناسی برای ارایه‌ی یک نظر قطعی کافی نیست، در طول سواحل دریاها و رودخانه‌ها و آبراه‌ها، حرکت نموده و در

مکان‌هایی که به نظرشان مساعد می‌رسیده، زندگی را سازمان داده‌اند. بر مبنای آب و هوا، شرایط اقلیمی و ناشی از آن، خصوصیات درونی «دسته»، زبان و کلیه‌ی داده‌های اجتماعی



اولیه، شروع به تغییر می‌نمایند و با محیط، مشکلات و مسایل جدید منطبق می‌گردند. به این جهت در این مرحله در منطقه‌ای کوچک مثل استان لرستان صدها زبان و هزاران لهجه و صحنه‌های زنگارنگ از آداب و رسوم گوناگون به وجود می‌آید.

به نظر می‌رسد «دسته‌های» جدا شده با «دسته‌ی مادر» در رابطه‌ی خویشاوندی و کوچکتری و بزرگتری و احترام جدا شده نسبت به «دسته‌ی مبدأ» قرار داشته‌اند.

این مناسبات پایه عینی تکامل «دسته» به قبیله را فراهم می‌آورد. در عین حال مناسبات «دسته‌های» غیر خویشاوند، اساساً خصمانه بوده و جنگ و کشتار همیشه بین آن‌ها بر سر مکان زیست و جای شکار حاکم بوده است. «دسته‌ی» غالب، افراد «دسته‌ی» شکست خورده را به قتل می‌رساندند و به اندازه‌ی ضروری از گوشت آن‌ها به عنوان یک منبع غذایی استفاده می‌کردند. به این جهت آدمخواری به عنوان یکی از وسایل تنازع بقا در ایران، آسیا و دیگر نقاط جهان رایج بوده است. ما در سطور زیر انعکاس این مسئله را در داستان‌های اساطیری ایرانی، در مورد فرزندان مشی و مشیانه، نشان خواهیم داد. در عین حال ما رد پای آدمخواری را می‌توانیم در همین هزاره‌ی آخر در ایران هخامنشی و یا بعضی قبایل آفریقایی امروز پیگیری کنیم.

«غذای آن‌ها (قبایل هندی نزدیک رود سند در پاکستان امروز - ن) گوشت خام است. راجع به چگونگی زندگی عمومی این جماعت می‌گویند، هر گاه یکی از آنان ناخوش شود نزدیکترین دوست و منسوب، او را می‌کشد زیرا به طوری که اظهار می‌دارند اگر ناخوشی طرف سخت و طولانی شود گوشت تن‌اش به واسطه مرض فاسد می‌شود و به همین جهت عاجزان و مریضان وانمود می‌کنند که مرض و علتی ندارند. اما انکار آن‌ها اثری ندارد و دوستان آدم ناخوش از قبول حرف‌اش امتناع کرده او را کشته و گوشت‌اش را می‌خورند. اگر مریض زن باشد، زنان دوستانش درست همان می‌کنند که مردی ناخوش شود. اگر کسی

خیلی خوش طالع باشد و تا روزگار پیری زنده بماند او را هم به عنوان نذری قربانی و گوشتش را مصرف می‌کنند ولی این جریان به ندرت پیش می‌آید، چه اکثر ایشان قبل از سالخوردگی به مرضی گرفتار و به دست دوستان خود تلف می‌شوند. تمام طوایف هندی که شرحشان گذشت مثل حیوانات در ملأ عام جفت گیری می‌کنند. پوست بدن آن‌ها یک رنگ و شبیه پوست مردم اتیوپی است.» (تواریخ - هرودوت)

از آن چه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که:

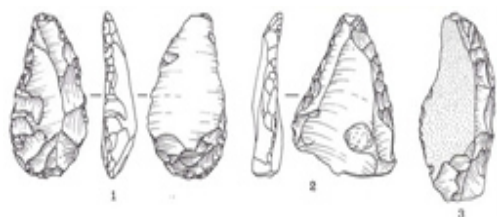
- ۱- با رشد و تکامل ابزار تولید، مواد غذایی بیشتری در اختیار بشر قرار گرفت.
 - ۲- بدلیل فوق جمعیت انسانی در منطقه سریع افزایش یافت.
 - ۳- با افزایش جمعیت، بشر به اقصا نقاط این سرزمین پراکنده شد.
 - ۴- جامعه‌ی آن دوران در وحدت‌ها و جنگ‌های هولناکی قرار داشت که بسیاری از «دسته‌ها» در آن یکی گردیده و یا نابود می‌شدند.
- اگر ما به جنبه‌ی مثبت جنگ‌های آن دوران توجه کنیم، متوجه می‌شویم:
- هر قدر جنگ گسترده‌تر و طولانی‌تر باشد، ضرورت فرماندهی کل جنگ و بخش‌های مجزا از هم آن، حادثه می‌گردد. به این دلیل اوضاع مساعدی جهت ایجاد فرماندهی واحد برای «دسته‌های» مختلف فراهم گردیده که این خود نیز باعث ایجاد یک سری پدیده‌های نوین و مثبت دیگری است که «دسته» را گامی به جلو تکامل می‌دهد، از قبیل ایجاد شرایط مثبت جهت به وجود آمدن دین همگانی، زبان همگانی و مراسم و سنت‌های عمومی.

۲- مسئله‌ی ارث

در عین حال که این چکش سنگی بعد از فوت فلان عضو، در درون «دسته» می‌ماند، اما چه کسی و یا کسانی باید از آن استفاده کنند؟ زنان؟ مردان؟ برادران زن؟ برادران مرد؟ و یا بچه‌ها؟

مسئله‌ی فوق هر دم با افزایش کیفیت و کمیت ابزار تولید، مواد غذایی و جمعیت، در نتیجه بیش‌تر شدن مایملک فردی (اگر این اصطلاح جایز باشد) حادثه در پیش پای افراد قرار می‌گرفت.

در این مرحله ضرورت وجود قوانینی که بتواند مناسبات ارثیه را روشن کند و آن را تحت کنترل درآورد، آرام آرام به مسئله‌ی درجه‌ی اول



تبدیل می‌شد. در این میان قدرت قانون «انتخاب طبیعی» نیز بشر را در مسیری می‌برد که بتواند خود را از نظر ژنتیک اصلاح نماید.



با گسترش خلاقیت کار روی استخوان و شکار ماهی از یک جانب و کشف آتش و کنترل آن از جانب دیگر، بشر وارد یک دوران تاریخی جدیدی گردید. دوران

پارینه سنگی میانه. او با ساختن تبرهایی با سنگ آتش زنه، درست کردن لباس از پوست حیوانات و نقاشی روی دیوار و... در این دوران به پیش می‌رود.

از نظر فکری به مرحله‌ای می‌رسد که بسیاری از قانونمندی‌های طبیعت را درک می‌کند و در عین حال نیز از حل بسیاری از مشکلات درمانده می‌گردد. در این مرحله فکر و جسم به مبارزه‌ی آگاهانه با طبیعت برمی‌خیزد و برای استفاده از آن ضروری می‌گردد که با قدرت‌های بزرگ طبیعت در مرحله‌ی اول سازش نماید. به این دلیل واسطه‌هایی به نام توتِم (Totem) خلق می‌شوند و بین قدرت‌های طبیعت و بشر ارتباط برقرار می‌کنند و از این جا به بعد خوب و بد مفهوم می‌گردد و از هم جدا می‌شوند. در نتیجه تابو شکل می‌گیرد. مناسبات جنس‌ها (زن و مرد) هم تحت تأثیر تکامل ابزار تولید و مبارزه با طبیعت و تابوهای موجود در جامعه و تحت تأثیر «انتخاب طبیعی» گامی در تکامل خود برمی‌دارد. در این مرحله رابطه‌ی زناشویی با پدر و مادر منع می‌شود و به صورت تابو درمی‌آید.

ما به درستی نمی‌دانیم که این رابطه‌ی هم‌خونی جدید در ایران با چه ویژگی‌هایی شکل گرفته و به چه اشکال مشخصی درآمده، ولی آن چه مسلم است این که، آنکس که در چارچوب مجاز روابط جنسی قرار می‌گیرد خواهران و برادران حقیقی و جانبی هستند. تنها تغییر بزرگی که نسبت به سابق ملاحظه می‌شود، بیرون شدن والدین از دایره‌ی روابط جنسی با فرزندان حقیقی و جانبی خود می‌باشد.

از این مرحله‌ی تاریخی است که خانواده به معنی واقعی آن در جامعه‌ی بشری پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. این شکل از خانواده که به خانواده‌ی هم‌خونی مالایایی معروف می‌باشد، با

وجود این که در نقاط مختلف ایران به صورت‌های گوناگون به کامل خود ادامه می‌داد ولی برای هزاران سال به عنوان شکل حاکم خانواده پابرجا ماند. گیرشمن باستان شناس معروف فرانسوی، پس از حدود نیم قرن تحقیقات در ایران، می‌نویسد:

«بسیاری از پیکره‌های رب‌النوع محتملاً همسری داشته که او نیز رب‌النوع بوده. و در آن واحد هم شوهر و هم فرزند او محسوب می‌شده است. بلاشک در این مذهب ابتدایی است که ما می‌توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را بجویم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود. ایرانیان و بعد نبطیان از ملل بومی آن را ارث بردند. و هم چنین اساس ازدواج بین مادر و پسر - را که کم‌تر سابقه دارد - در همین آیین باید جستجو کرد. نیز ممکن است انتساب به مادران که در نزد عیلامیان و اتروسکیان و مصریان و مخصوصاً در لیکه بسیار معمول بود در این جا نشأت یافته باشد...» (ایران از آغاز تا اسلام)

«در مورد رواج عمومی و دیرین این نظام همخونی در سراسر آسیا جای هیچ گمانی نیست، چرا که این نظام پایه نظام تورانی را تشکیل می‌دهد که هم اکنون در آسیا رایج است. این نظام در چین نیز حاکم است.» (مرگان - جامعه‌ی باستان)

با وجود این که نظام تورانی در یک کشمکش تاریخی و بسیار پر حادثه جای نظام مالایایی را گرفت، ولی ما شاهد آن هستیم که این شکل از ازدواج تا همین چند هزاری آخر با سرسختی به زندگی خود ادامه می‌داده است.

مثلاً حضرت ابراهیم با سارا خواهر ناتنی‌اش ازدواج کرد. او می‌گوید:

«فی‌الواقع او نیز خواهر من است، دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه‌ی من شد.»

این مسئله نشان می‌دهد که تبار از پشت زن حساب می‌شده و ازدواج با خواهر که در این جا خواهر ناتنی است مشروع بوده است.

«ناخود با دختر برادرش هاران ازدواج کرد.»

«و عَمَرَام عَمَّه‌ی خود یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی هارون و موسی را زایید و

سال‌های عمر عَمَرَام صد و سی و هفت سال بود.» (سفر خروج - باب ششم - آیه ۲۰)

روایات اساطیری در این مورد چنین است: پس از آن که نطفه‌ی مشی و مشیانه (آدم و حوای ایرانی) در بطن زمین پرورانده شد و چهل سال از آن تاریخ گذشت، به صورت ریواس دو

ساقه‌ای از زمین روید. یکی از این ساقه‌ها مشی و دیگری مشیانه بود. آن‌ها طوری به هم چسبیده بودند که تشخیص نرینه و مادینه بودن آن‌ها ممکن نبود. تا این که از ریشه جدا شدند و به صورت دو خواهر برادر اولیه زندگی انسانی خود را شروع کردند. آن‌ها به علت گناهی که مرتکب شدند مورد بی مهری اهورامزدا قرار گرفتند و ۵۰ سال نسبت به هم بی میل گردیدند.

«چون ۵۰ سال گذشت، میل داشتن پسری نخست در مشی و سپس در مشیانه پیدا شد. بدین گونه بود که مشی به مشیانه گفت «چون من عضو جنسی ترا می‌بینم، (آلت) من بیش‌تر برمی‌خیزد.» هم چنین مشیانه گفت که: «برادر مشی، چون من آلت بزرگ تو را می‌بینم، عضو جنسی من می‌لرزد.» بعد آن‌ها به هم میل کردند تا کام خود را برآوردند. آنان چنین اندیشیدند: «این وظیفه‌ی ما در ۵۰ سال گذشته نیز بود.» پس از ۹ ماه جفتی توأمان از آنان زاده شد، یک پسر و یک دختر. از شیرینی که فرزندان داشتند، مادر یکی را و پدر دیگری را خورد. بعد اهورامزدا شیرینی فرزندان را از آنان گرفت تا فرزندان خود را بپرورند و فرزندان زنده بمانند و آنان صاحب هفت جفت فرزند توأمان شدند. هر جفتی یک نر و یک ماده بود. و هر کدام از برادرها و خواهرها زن و شوهر شدند. و از هر جفتی از آنان در مدت پنجاه سال فرزندان متولد شدند.» (کریستن سن - نخستین انسان و نخستین شهریار)

اکنون دیگر قوانینی در «دسته» وجود دارد که بعضی کارها را منع می‌کند و بعضی امور را ضروری می‌سازد.

زنان به علت ویژگی و محدودیت جسمی (نه ماه بارداری و حداقل ۱۵ ماه دوران شیر خواری کودک که مادر قادر به ارایه‌ی توان بالا و تحرک لازم در امر شکار نیست)، در تقسیم کار اجتماعی، جمع‌آوری مواد غذایی گیاهی را بر عهده گرفتند و مردان به شکار پرداختند. به این جهت زنان تهیه غذا و مواظبت از آتش را نیز عهده‌دار شدند و مهم‌تر از همه تولید مثل به طور مستقیم از جانب آن‌ها بود و مرد نه برای خود و نه دیگران برای او در این امر کوچکترین نقشی و سهمی قایل بودند. از این جهت زنان آهسته آهسته در درون «دسته» نقش تعیین کننده و رهبری به دست می‌آوردند و پدر نیز که بیش‌تر وظیفه شکار و مواظبت از کودکان را به عهده داشت، مورد احترام آنان می‌بود.

به این ترتیب خانواده در جریان تقسیم کار و مبارزه با طبیعت دو قطبی می‌شود: زن و بچه‌هایش در یک قطب، مرد در قطب دیگر.

زن به علت اهمیتی که در پروسه‌ی زندگی به دست آورده بود، ناقل خون اجدادش - مادرش و مادر بزرگش و... - به فرزندانش گردید. به این ترتیب مسئله‌ی ارث نیز روشن شد. یعنی:

ارث از طریق مادر

ارث از طریق مادر هنوز به مفهوم تعلق ارثیه به وارث شخصی نیست، بلکه وارث مادر، گروه جنسی مادر است. در زمانی که تیره‌های مختلف تکامل پیدا می‌کنند،

وارث مادر، تیره‌ی مادر است.

هنوز برادران و خواهران در دایره‌ی زناشویی با یکدیگر مانده‌اند. گامی دیگر لازم است تا تیره بتواند وظیفه‌ی خود را در خارج کردن برادران و خواهران از دایره‌ی زناشویی، انجام دهد. در این مرحله با وجود این که نطفه‌ی تیره و اسکلت قبیله‌ی اولیه بسته شده بود، اما دین و فرهنگ دقیقاً منطبق بر نیازهای «دسته» شکل گرفته بود. هنوز مفاهیمی مثل وجدان، بی وجدانی - شرافت، بی شرافتی - مردانگی، نامردی - پاکی، رزالت - وفاداری، بی وفایی و خیانت ناشناخته می‌بودند. و مفاهیم خدا، فرشته، قدس، قدیس، حرام، حلال و... به وجود نیامده بودند. زیرا هنوز مسئله‌ی مالکیت خصوصی که از پیدایش بشریت به صورت نطفه‌ای نامحسوس در درونش بسته شده و رشد می‌کرد به مرحله‌ای که بتواند جامعه را بر مبنای آن سازماندهی کند، نرسیده بود.

مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، به علت ضعف بشر نسبت به عوامل طبیعت و نیاز او به وجود و تحکیم «دسته» به صورت مالکیت جمع تظاهر می‌کرد. به همین جهت خصلت مالکیت جمع بر «ابزار تولید» در «دسته» نمی‌توانست مرزبندی‌های اخلاقی فردی را به وجود آورد. با دقیق‌تر و همه جانبه‌تر شدن ابزار تولید سنگی و در نتیجه قدری اضافه تولید، هسته‌ی اعتقادات دینی به وجود می‌آید.

ضرورت اضافه تولید برای پیدایش اعتقادات دینی در این است که در مراسم دینی حتی ابتدایی‌ترین آن‌ها، بخشی از محصولات غذایی به دست آمده، به مصرف می‌رسد. مصرفی که لازمه‌ی ادامه‌ی حیات نیست. مصرفی که اضافه بر مصرف حیاتی است. از این جهت اول باید توانایی در اضافه تولید باشد تا اضافه مصرف به وجود آید. البته ضرورت اضافه مصرف نیز

باعث تلاش بیش‌تر بشر در تکامل ابزار تولید (و کلاً نیروهای مولده) و در نتیجه اضافه تولید می‌گردد. این دو مسئله لازم و ملزوم همدیگر و دو جانب یک سکه می‌باشند

نسبت کارهای مردانه و زنانه در جامعه‌های ابتدایی

تعداد جوامع					
کار نوع	مردان فقط	مردان اکثراً	هم مردان و هم زنان	زنان فقط	اکثراً زنان
دریایی پستانداران شکار	۳۴	۱	۰	۰	۰
شکار	۱۶۶	۱۳	۰	۰	۰
داری دام	۱۲۸	۱۳	۴	۱	۲
گیری ماهی	۹۸	۳۴	۱۹	۳	۴
صدف گردآوری	۹	۴	۸	۷	۲۵
میوه گردآوری	۱۲	۳	۱۵	۱۳	۶۳
و گوشت نگهداری ماهی	۸	۲	۱۰	۱۴	۷۴
گیاهی مواد گردآوری	۸	۱	۱۱	۷	۷۴
اشپزی	۵	۱	۹	۲۸	۱۵۸

آگ برون و نیک کف، زمینه‌ی جامعه‌شناسی، چاپ دوم، اقتباس از کتاب زن در تاریخ (ع. نوابخش)

اعتقادات دینی در آن دوران عبارت بودند از؛ اعتقاد به توت‌های اولیه به عنوان نماینده (سمبل) «دسته»، جهت حراست آن و افراد متشکله. این توت‌ها بنیان‌های اولیه‌ای بودند که می‌بایست در مراحل بعدی اعتقادات توت‌می تکامل یافته را که می‌توان آن را به عنوان دین اولیه‌ی بشر تلقی نمود، شکل دهند.

ایده‌ی توت‌می با فعالیت، رشد و قدرت یابی «دسته» شاخ و برگ می‌گرفت و متکامل می‌شد و در مرحله‌ی بعدی یعنی تکامل «دسته» به قبیله به عنوان نیای کل قبیله، به مرحله‌ی تقدیس می‌رسید و مورد پرستش واقع می‌شود. با رشد نقش زن و صعود اجتماعی او در

«دسته»، مسئله‌ی نیای زن و تقدیس او نیز به وجود آمده و در بطن قبیله و تحت اعتقادات نیای توتمی، به مرحله‌ی تقدیس نزدیک می‌شود.

با رشد اضافه تولید، در کنار ایده‌ی توتمی، جادوگری نیز به وجود می‌آید. در حقیقت جادوگر اولین کسی است که بدون شرکت مستقیم در تولید، زندگی را می‌گذراند. جادوگر با سحر و جادوی خود، در کلبه‌اش، همان نقشی را در شکار دارد که شکارچی در دنبال شکار.

جادوگر با اعمال خود به شکار برکت می‌دهد و او را برای شکار شدن آماده می‌سازد. این جادوگر وظیفه‌ی ارتباط افراد «دسته» و در زمان بعدی قبیله، با نیروهای عظیم طبیعت را نیز به عهده دارد.

قبیله

قبیله آن سازمان اجتماعی است که تا پیدایش مالکیت شخصی بر وسایل تولید و ایجاد دولت، به عنوان تنها سازمان بشری به زندگی انسان‌ها نظم می‌بخشید و بر آن حاکمیت داشت. این سازمان به علت سخت جانی خاص خودش تا به امروز نیز خود را در دنیای متمدن می‌نمایاند و مقاومت می‌کند. به طوری که حتی در ۵۰۰ سال اخیر نیز کشور ما شاهد حاکمیت قبایل مختلف موجود بر این سرزمین بوده و امروز نیز ما شاهد کوچ قبایل بختیاری و قشقایی و... هستیم. با وجود گذشت ده‌ها هزار سال از پیدایش قبیله، قبایل موجود در ایران ساختار اصلی و اساسی قبیله‌ی ماقبل تاریخی را دست نخورده حفظ نموده‌اند. این ساختار عبارت از شکل هرمی آن است (تقسیم قبیله به تیره‌های متعدد) که نطفه‌های دولت را در خود می‌پروراند.

در این جا ما به به اجمال ساختار اساسی ایل قشقایی را می‌آوریم:
رده بندی ایل قشقایی عبارت است از:

ایل - طایفه - تیره - بنکو - پيله - سیاه چادر

هر چند عدد از واحدهای تحتانی، یک واحد فوقانی را تشکیل می‌هند. در گذشته رده بندی این ایل چنین بوده است:

ایل - تیره - دهه - تش

این تقسیم بندی می‌رساند که ایل به شاخه‌های متعددی تقسیم شده که این شاخه‌ها به نام طایفه، زیر شاخه‌های ایل اصلی را می‌سازند. تمام افراد ایل دارای نیای مشترکی هستند. هر تیره‌ای هم خود دارای یک نیای مشترک می‌باشد که خود این نیا از تبار قشقایی است.



هر فرد قشقایی به وسیله‌ی نام خاص خود، اسم پيله، اسم بنکو، اسم تیره و اسم طایفه، در ایل شناسایی می‌شود و شخصیت می‌گیرد.

با وجود این که مناسبات زناشویی و ازدواج تحت تأثیر بسیاری عوامل جوامع متمدن و شرایط اقتصادی به طور کامل دگرگون گشته است ولی ساختار اساسی فبیله‌ای ایل قشقایی همانند ایل بویهر احمدی و دیگر ایلات ایران، به روشنی گویای این امر است که در زمان‌های دور، در دورانی پیش از دولت در ایران، نظام حاکم بر سرنوشت بومیان و مهاجمان آن زمان، همانند نظام حاکم بر سرنوشت کل بشریت، نظام قبیله‌ای بوده است.

حال این سوال مطرح می‌شود: این قبیله اولیه با تیره‌های اولیه‌ی درونش دارای چه ساختاری بود که به طور طبیعی و طبق یک سلسله قانونمندی‌ها، گام به گام خواهران و برادران را از دایره‌ی زناشویی با یکدیگر خارج نمود؟



از آن جایی که جامعه ایران به علت تحولات و تلاطمات شدید، کلیه‌ی اشکال و ساختارهای خانواده را که مربوط به این دوران تاریخی است از بین برده و امکان دستیابی به کوچک‌ترین مدرک تاریخی و باستانشناسی امکان ندارد و به دلیل منشأ آسیایی تکامل تیره و نفی زناشویی خواهر و برادر و تحقیقات دقیقی که مورگان در این زمینه ولی در اجتماعات دیگر بشری کرده است، ما مختصر شده‌ی نظر او را در این جا می‌آوریم.

خانواده‌ی همخونی:

«...اما به عنوان ابتدایی‌ترین صورت جامعه بشری (سازمان مربوط به طبقه جنسی) که تا کنون کشف شده است و به ویژه با توجه به این احتمال قریب که نیاکان دور خانواده‌ی آریایی ما زمانی این چنین سازمان یافته بودند، اهمیت می‌یابد و می‌تواند آگاهی دهنده باشد... بومیان کامیلاروی (در استرالیا - ن) به شش تیره تقسیم می‌شوند و با توجه به حق ازدواج در دو بخش زیر جا می‌گیرندⁱⁱⁱ

الف: ۱- ایگوانا (Duli) ۲- کانگورو (Muriira) ۳- ساریغ (Muto)

ب: ۴- شتر مرغ (Dinoun) ۵- موش صحرایی (Bilba) ۶- مار سیاه (Nuari)

اساساً سه تیره‌ی نخست مجاز به ازدواج با یکدیگر نیستند، چرا که هر سه، شاخه‌های فرعی یک تیره اصلی‌اند. اما اجازه دارند با هر یک از سه تیره‌ی دیگر ازدواج کنند و بر عکس... تقسیم بندی کهن دیگری نیز این مردم را به هشت طبقه تقسیم می‌کند که چهار طبقه‌ی آنها تنها از مردان و چهار طبقه‌ی دیگر صرفاً از زنان تشکیل می‌شوند. این تقسیم بندی با قاعده‌ای در ارتباط با ازدواج و تبار همراه است که مانعی در راه تشکیل تیره ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که سازمان تیره در فراگرد تحول به سوی صورت منطقی راستین خود است. تنها یکی از این چهار طبقه‌ی مردان می‌توانند با یکی از چهار طبقه‌ی زنان ازدواج کنند....

مؤنث	مذکر
۱- ایپاتا	۱- ایپای
۲- بوت	۲- کومبو
۳- ماتا	۳- موری
۴- کاپوتا	۴- کوبی

همه‌ی اعضای طبقه ایپای از هر تیره‌ای که باشند با هم برادرند. و به همین ترتیب همه‌ی اعضای هر تیره‌ای با هم برادر یا خواهر هستند. ایپای تنها می‌تواند با کاپوتا ازدواج کند و نه با دیگری. کومبو تنها می‌تواند با ماتا ازدواج کند و نه با دیگری. موری تنها می‌تواند با بوت ازدواج کند و نه با دیگری. کوبی تنها می‌تواند با ایپاتا ازدواج کند و نه با دیگری. ... در این نظام زناشویی که نشان داده شد، یک چهارم همه‌ی مردان کامیلاروی با یک چهارم همه‌ی زنان کامیلاروی وصلت کرده‌اند...

مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر
ماتا	موری و	کاپوتا	ایپای با
کاپوتا	کوبی و	ماتا	کومبو با
ایپاتا	ایپای و	بوت	موری با

کوبی با ایپاتا ازدواج می‌کند فرزندشان کومبو و بوتا اگر این تبار را دنبال کنیم، درخواهیم یافت که بر حسب تبار زنانه، کاپوتا مادر ماتا است و ماتا نیز به نوبه‌ی خود مادر کاپوتا است... اگر این تبار را هنوز هم بیش‌تر پی گیریم، در خواهیم یافت که خون هر طبقه از همه‌ی طبقات دیگر می‌گذرد. از عبارت‌های پیشین دانستیم که ترکیب تیره‌ها را باید در ارتباط با طبقات جنسی دریافت. طبقات جنسی زوجهای برادر و خواهر هستند و خود تیره‌ها نیز از طریق طبقات زوج هستند به قرار زیر

تیره	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۱- ایگوانا	همگی موری	و ماتا	یا کوبی	و کاپوتا هستند
۲- شترمرغ	همگی کومبو	و بوتا	یا ایپای	و ایپاتا هستند
۳- کانگورو	همگی موری	و ماتا	یا کوبی	و کاپوتا هستند
۴- موش صحرایی	همگی کومبو	و بوتا	یا ایپای	و ایپاتا هستند
۵- ساریغ	همگی موری	و ماتا	یا کوبی	و کاپوتا هستند
۶- مارسياه	همگی کومبو	و بوتا	یا ایپای	و ایپاتا هستند

... چنین می‌نماید که سازمان طبقات تنها در جهت تحقق هدف برانداختن ازدواج متقابل برادران و خواهران بوده است. هدفی که توجیه محتمل خاستگاه این نظام اجتماعی را فراهم می‌سازد.» (مورگان - جامعه‌ی باستان ۱۳۸ تا ۱۴۶)

پس گذار شکل پست‌تر به عالی‌تر، یعنی گذار خانواده‌ی همخونی مالایایی به خانواده‌ی غیر همخونی برون همسری، می‌بایست از معبر نظام جنسی بینابینی مبتنی بر طبقات جنسی، گذشته باشد. شکل ازدواجی که توضیح آن رفت، به طوری که ملاحظه می‌شود، ازدواجی است گروهی که در آن حقوق انحصاری برای فرد و یا افراد قابل درک نیست.

برای برداشتن گامی دیگر به جلو، می‌بایست به یک مسئله‌ی اساسی دیگر پاسخ گوئیم: چه نیروی محرکه‌ای «دسته» را به طبقات جنسی تقسیم می‌کند و بنیان قبیله و تیره‌های درونش را می‌ریزد؟

- آیا ریش سفیدان «دسته» در یک نشست چنین تصمیمی را گرفته‌اند؟

- آیا اتفاق و تصادف چنین تغییری را باعث گردیده است؟

- و یا این که یک نیروی قدرتمند طبیعی (انتخاب طبیعی) و یک قدرت شگفت آور اجتماعی (رشد و تکامل نیروهای مولده = ابزار تولید + انسان) باعث چنین دگرگونی ژرفی گشته است؟

به نظر ما فقط نیروی قدرتمند «انتخاب طبیعی و رشد و تکامل نیروهای مولده» می‌توانسته چنین تغییر اساسی را در «دسته» ایجاد نماید.

تحقیقات علمی ثابت کرده است که هر چه ساختمان ژن‌های (DNA) زن و مرد به هم نزدیکتر باشد، قدرت دماغی و جسمی کودکانی که از آنها به وجود می‌آیند کم‌تر و ضعیف‌تر بوده و اشتباهات زنتیکی در آنها بیش‌تر است.

به بیان دیگر هر چه قدر فاصله‌ی ساختمان ژن‌های والدین از هم دورتر باشد، قدرت دماغی و جسمی کودک بهتر و کل ارگانیسم بدن او سالم‌تر است. از این رو کودکان دارای نارسایی‌های دماغی و جسمی (مثل کودکان منگولویید) در بین زوج‌هایی با ژن‌های دور (آفریقایی و اروپایی، اروپایی و آسیایی، چینی و آفریقایی) بسیار نادرند.

عمل‌کرد این قانون طبیعی همراه قانون طبیعی دیگر (آرزوی والدین در داشتن کودکان سالم)، خواهران و برادران را در طی گذشت زمان از هم دور می‌گرداند، تمایل آنها را نسبت به یکدیگر از بین می‌برد و در مقابل زنان و مردان یک «دسته»، راه دیگری می‌گشاید.

رشد و تکامل ابزار تولید و در نتیجه رشد ایده‌ی مالکیت که باعث قطب بندی «دسته» و حاکمیت زن می‌گردد، در گام بعدی در جهت محدود کردن وارثین عمل می‌کند. یعنی اگر در گذشته، کل افراد «دسته» وارث چاقوی سنگی متوفی محسوب می‌شدند، در این مرحله کلیه‌ی زنانی که در یک طبقه‌ی خاص قرار گرفته‌اند، مالک این ارثیه می‌باشند. به این ترتیب قدرت قانون انتخاب طبیعی، همراه رشد و تکامل ابزار تولید، اولین مانع یعنی طبقات جنسی را در پیش پای آمیزش خواهران و برادران قرار می‌دهد.

گام دیگر تکامل خانواده و در نتیجه شکل‌گیری نهایی تیره و استحکام سازمان قبیله، تقسیم قبیله به تیره‌هایی است که گذشته از این که توسط نیای زن شناخته می‌شوند، تمام خویشاوندان او را که از یک نیای مشترک هستند، در درون خود جای می‌دهد. به این جهت نیز از ازدواج با یکدیگر منع می‌گردند.

در این مرحله‌ی تاریخی بالاخره خواهر و برادر تنی و جانبی از دایره‌ی زناشویی با یکدیگر خارج می‌شوند. از این به بعد افراد یک تیره که خواهران و برادران حقیق و جانبی (دختر عمه، دختر خاله، دختر دایی، پسر عمه، پسر خاله، پسر دایی و فرزندان این‌ها و...)، پدر و مادر و... فقط می‌توانند با افراد تیره‌ی دیگر در همان قبیله ازدواج کنند. به بیان دیگر خانواده همخونی و درون همسری گذشته (Endogamy) به خانواده‌ی برون همسری (Exogamy) تغییر می‌یابد. با کمی دقت روشن می‌شود که:

در حالی که مناسبات زناشویی و ازدواج دو تیره از یک قبیله، گروهی و برون همسری است، همین مناسبات در کل همان قبیله گروهی و درون همسری می‌باشد.

خانواده‌ی مالایایی:

«از دوران میانی پارینه سنگی یعنی از حدود ۵۰ هزار سال قبل اطلاعات بیشتری درباره‌ی اجتماعات ساکن در ایران موجود است... نتیجه‌ی پژوهش و حفاریات سکارلتون استانی کون در دو غار «هوتو» و «کمربند» در شمال ایران در کنار دریای خزر نشان داد که ساکنان این دو محل زمانی نسبتاً طولانی‌تر در آن محل بسر برده و اطاقی طولانی‌تر داشته اند. اطاق طولانی‌تر! چرا؟

چرا در گذشته اطاق معمولی بوده ولی در این دوران طولانی‌تر می‌گردد؟ (آیا در آن دوران به دست آوردن محصول بدان حد بوده که برای انبار کردن آن می‌بایست اطاق‌های طویل‌تر بسازند؟ نه! زیرا انسان‌ها با ابزار تولید سنگی و نا رسا و خشن خود هنوز قادر به اضافه تولید در ابعاد نسبتاً وسیع نبودند. به همین جهت آن‌ها در این مرحله جهت شکار و به دست آوردن دانه‌های گیاهی کوچ می‌کردند. (آیا آن‌ها برای گرم کردن خود توسط حیوانات اهلی در زمستان چنین خانه‌های طویلی را درست می‌کردند تا با حیواناتشان در زیر یک سقف به سر ببرند؟ نه! زیرا هنوز بشر قادر به اهلی کردن حیوانات نشده بود (به استثنای سگ).

(آیا آن‌ها در فن معماری به دستاوردهای شگرفی رسیده بودند؟ نه! زیرا اطلاق‌هایی که در فوق از آن‌ها صحبت شد، با طاق زدن ابتدایی روی آبرفت‌های زیر زمینی، صخره‌ها و دهانه‌ی غارها به وجود می‌آمد و یا درون غارها را برای زندگی انتخاب می‌کردند.

پس علت طولانی‌تر شدن اطاق‌ها چیست؟

ضرورت اطاق طولیل‌تر را در تغییر بزرگی که در نظام خانوادگی مالایایی این منطقه روی داده باید جستجو کرد.

مشخصه‌ی این نظام جدید که برای ایجادش یک دوران تاریخی چندین هزار ساله لازم بود، خارج شدن برادران و خواهران (تنی و جانبی) از دایره‌ی ازدواج است. در واقع نیروی قدرتمند «انتخاب طبیعی» و رشد و تکامل نیروهای تولیدی در عین حال که توانسته بودند جامعه را گامی بزرگ به جلو سوق دهند، ولی در کشاکش مبارزه با سنت‌ها و تابوهای خانوادگی مالایایی به یک سازش تاریخی دست زده‌اند. به این ترتیب در عین خروج خواهران و برادران از دایره‌ی ازدواج، ولی خواهران در لیست ازدواج مشترک باقی می‌مانند. همین طور است سرنوشت برادران. در این نظام جدید همسر مرد، همسر برادران (حقیقی و جانبی) او نیز هست. به همین نحو شوهر یک زن، شوهر خواهران (تنی و جانبی) او نیز محسوب می‌شود. به طوری که ملاحظه می‌شود:

۱- ازدواج در این نظام برون همسری است.

۲- در حالی که هر مردی بر اثر تمایل و ضرورت با یک زن اصلی و هر زنی بر اثر ضرورت و تمایل با یک مرد اصلی ازدواج می‌کند، ولی خصلت گروهی ازدواج پابرجاست.

۳- ابعاد خانواده در اثر حذف برادران و خواهران حقیقی و یا جانبی به طور محسوسی تنگ گردیده و خانواده محدوده‌ی خاص خود را یافته است. در چنین محدودیتی خانواده فشرده تر می‌گردد.

۴- به علت این که این نظام خانوادگی دوام و پایداری نظام مالایایی از یک جانب و نظام پدرشاهی از جانب دیگر را ندارد، اعضای این خانواده برای حفظ آن به هم نزدیک‌تر می‌گردند. از این رو زندگی مشترک خواهران و شوهران مشترکشان و یا برادران و زنان مشترکشان به یک امر ضروری تبدیل می‌گردد. آن‌ها می‌بایست زیر یک سقف زندگی کنند و اسباب و اثاثیه‌ی شخصی خود را با این زندگی مشترک حفظ نمایند.

ولی امکان خانه سازی در این دوران تاریخی محدود بوده است. در آن دوران از دیوارهای طبیعی و بریدگی‌هایی که در صخره‌ها ایجاد گشته بود به عنوان دیوارها استفاده می‌نمودند. انسان‌ها هنوز از اصول طاق زنی (سقف‌های قوسی که از گل خام و یا خشت و آجر می‌سازند) اطلاعی نداشتند. آن‌ها جهت طاق زنی از چوب خام و شاخ و برگ درختان استفاده می‌کردند. در نتیجه برای آن‌ها امکان ساختن اطاق با عرض زیاد وجود نداشت. ولی این معماران می‌توانستند تا دلشان می‌خواهد طول این اطاق‌ها را افزایش دهند. به این ترتیب در این شرایط تاریخی و نظام خانوادگی است که ما به اطاق‌های طویل در محل اجتماع انسان‌ها در نجد ایران برخورد می‌کنیم.

مورگان این شکل از خانواده را سندیازمیایی و نظام آن را تورانی می‌خواند و معتقد است که این نظام در آسیا رواج کامل داشته است.

این نظام خانواده که در آن نیا از تبار زن تعیین می‌گردد، زمانی در ایران گسترده شد که ابزار و وسایل تولید و نعم مادی تا به آن مرحله رشد یافته بود که مالکیت شخصی بر ابزار تولید به صورت ابتدایی آن به وجود آمده و در جهات مختلف شکوفا می‌گردید:

ابزار تولید در این مرحله عبارت بودند از:

- تیر و کمان. این وسیله تهاجم و شکار به انسان‌هایی که مرحله‌ی پایانی توحش را طی می‌کردند و وارد مرحله‌ی اولیه‌ی بربریت می‌شدند (حدود ۴۰ هزار سال پیش)، اجازه می‌داد به طور دسته جمعی به شکار حیوانات بزرگ بپردازند. گاو وحشی، اسب، فیل و... که در آن دوران در درون جنگل‌ها و صحاری جنوب ایران وجود داشتند، به یمن تیر و کمان اولیه‌ی این انسان‌ها از پای در می‌آمدند و در رژیم غذایی آن‌ها قرار می‌گرفتند.

- بر قلاب ماهی گیری بسیار ابتدایی که از اوایل دوران میانی توحش وسیله‌ی ارتزاق آنان بود، تور ماهی گیری نیز افزوده گردید و به این ترتیب منبع بزرگتری از مواد غذایی در اختیار بشر قرار گرفت که این خود عاملی بود در تحکیم ایده‌ی مالکیت خصوصی.

- تبر سنگی و دیگر ابزارهای بهتر از قبل صیقل داده شده.

- میله و درفش استخوانی و بعضی لوازم زینتی اولیه از استخوان.

- اختراع سفال سازی و در نتیجه ساختن ظروف بسیار خشن و ناموزون سفالی. در این مرحله پختن گوشت که در گذشته با انداختن لاشه‌ی حیوان شکار شده در میان آتش عملی می‌گردید، در ظروف سفالین انجام می‌شد.

- سنگ آتش زنه و میله و هاون آن.

خانواده‌ی سیندیازمیایی:

خانواده سیندیازمیایی با وجود خصلت بینابینی‌اش، در دوران اخیر نیز در پاره‌ای از نقاط آسیا خود را نشان داده است

«تا چندی پیش در تبت عادت بر آن بوده است که چند برادر، چند خواهر را به تعداد خود به همسری اختیار می‌کرده‌اند، به طوری که هیچ معلوم نبود کدام خواهر، زن کدام برادر است. در نتیجه هر مردی با هر زنی که می‌خواسته، هم‌خوابه می‌شده است. (ویل دورانت - تاریخ تمدن)

در ایران امروز نیز ما نشانه‌های بسیار دور این نظام را می‌یابیم. در بسیاری از نقاط دور افتاده‌ی لرستان و کردستان رسم بر این است که پس از فوت شوهر، زن به همسری برادر شوهر متوفی‌اش درمی‌آید. این رسم بر مبنای گفته‌ی ویل دورانت در بین اقوام دیگر ملل آسیایی و قوم یهود نیز معمول بوده است.

کنایه‌ی «نان زیر کباب» که مضمونی مبنی بر خوشمزه‌تر بودن خواهر زن نسبت به زن اصلی دارد، حاکی از وجود چنین نظامی در اعماق تاریخ ایران است. در خانواده‌ی سیندیازمیایی، هم مرد و هم زن «نان زیر کباب» داشتند. زن دارای یک شوهر اصلی و چندین شوهر فرعی بود (برادران حقیقی و جانبی شوهر اصلی). مرد نیز دارای یک زن اصلی و چندین زن فرعی (خواهران حقیقی و جانبی زن اصلی) بوده است. جامعه پدر شاهی زمانی توانست وارد تاریخ شود که «نان زیر کباب» زن را حذف نمود.

زن دزدی و یا دزدیدن زن از قبیله‌ی خود و یا قبیله‌ی بیگانه با نیت زناشویی و ازدواج، یکی از ویژگی‌های این نظام می‌باشد.

در کردستان ایران، تا همین دهه‌ی آخر جریان ازدواج از طریقه‌ی دزدیدن زن، در صورت مخالفت پدر و مادر و یا فامیل، با شدت رواج داشت.

هرودت مورخ یونانی پس از شرح یک ماجرای زن دزدی توسط ایرانیان و یونانیان از همدیگر، می‌نویسد:

«بنا بر گفته‌ی ایرانیان، اهالی آسیا زن دزدی را کار بی‌اهمیتی می‌دانستند. اما نظر یونانی‌ها در این باره تفاوت دارد. چه ایشان به خاطر یک بانوی اسپارتی با لشکر انبوهی به آسیا تاخته و پادشاهی پریام را نابود کردند.» (هرودت - تواریک)

ما این مسئله را در مغولستان قرن دوازدهم میلادی نیز به کرات می‌توانیم ردیابی کنیم: «وی (یسوگای بهادر، پدر چنگیزخان مغول - ن) به کمک برادرانش موفق گردید نامزد یکی از افراد قبیله‌ی مرگیت را، که سرزمینی واقع در شمال سرزمین کاریت‌ها را اشغال کرده بودند، بدزد. نام این دختر که از قبیله‌ی القنوت آورده می‌شد، هوآلون بود. یسوگای او را همسر اصلی خود گردانید و.... (تسف - چنگیزخان)

در این نظام، ازدواج نه بر مبنای عشق شخصی و نه بر مبنای نیاز طبیعی انسان‌ها انجام می‌شود. (در حالی که بر مبنای شکل‌گیری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، به همان اندازه هم عشق شخصی شکل گرفته بود) اساساً ازدواج در این مرحله به خاطر الزامات تولید و احتیاج به نیروی کار مشخص، صورت می‌گرفت. به این ترتیب ازدواج از یک امر شخصی به یک امر خانوادگی و اجتماعی تبدیل می‌شد. از این جهت سر نخ تمام ازدواج‌ها در دست مادر می‌بود. او برای دختر و یا پسرهایش به خواستگاری می‌رفت و با مادر عروس و یا داماد (عروس‌ها و یا دامادها)ی آینده تمام قرار و مدارها را می‌گذاشت و در زمانی که لازم می‌دید این مسئله را با دختر و یا پسر خود که هیچ‌گونه اطلاعی از این جریان‌ها نداشتند، طرح می‌کرد.

برای سرگرفتن چنین وصلتی، فامیل داماد می‌بایست مقداری جنس به خانواده‌ی عروس می‌دادند، که ما امروزه آن را شیربها می‌گوییم و یا بالعکس.

در زمانی که عروس به خانه داماد و یا داماد به خانه‌ی عروس می‌رفت، مقداری اسباب و اثاثیه با خود می‌برد که در تمام عمر متعلق به خودش بود و در صورت جدایی، چه زن و چه مرد، این اموال را با خود از خانه می‌برد. ما امروز این اسباب و اثاثیه را جهیزیه می‌نامیم.

در این نظام، زن و مرد هر گاه میل می‌کردند، از «نان زیر کبات» خود (خواهران و یا برادران مرد و یا زن) با افتخار و بدون کوچک‌ترین محدودیت اجتماعی، استفاده می‌نمودند. این مسئله در مرحله‌ی بعدی، یعنی در جامعه‌ی پدر شاهی یک جنبه شد. از آن جایی که این نوع ازدواج بر مبنای میل شخصی صورت نمی‌گرفت، اکثراً به جدایی می‌انجامید. مورگان در مورد قبیله‌ی سنکاها که در مرحله‌ی اول بربریت و از نظر تکامل شکل خانواده در مرحله‌ی سیندیزمیایی در آمریکا به سر می‌بردند، می‌نویسد:

«از همین رو، زناشویی در این جا نه بر پایه‌ی احساس، بلکه بر مقتضیات و ضروریات استوار بود. در واقع زناشویی فرزندان را مادرانشان ترتیب می‌دادند...»

در مورد این که مبدأ و گهواره‌ی این نظام زناشویی در چه نقطه‌ای در دنیا بوده است، این محقق چنین می‌گوید:

«خاستگاه آسیایی بومیان آمریکا جنبه‌ی فرضی دارد. اما این فرض در نتیجه‌ی وحدت خاستگاه نوع بشر - که خود فرض دیگری است - اما همه‌ی واقعیت‌های انسان شناختی در جهت آن گرایش دارند، پدیدار شده است. انبوهی از گواهان در دست هستند که این دو استنتاج را به گونه‌ای قانع کننده پشتیبانی می‌کنند...» (مرگان - جامعه باستان)

از این نقطه نظر ریشه‌ی خانواده‌ی سیندیزمیایی و موطن اصلی آن را می‌بایست در آسیا جستجو نمود. اگر فاکت‌های مستند، غیر از قطعات فسیل شده‌ی این نظام به صورت آداب و سنن و تکیه‌های کلامی، در دوران کنونی، برای یافتن اشکال ویژه‌ی این نظام خانواده در ایران کافی نمی‌باشد، ولی فاکت‌های بسیاری جهت اثبات وجودش و یافتن ویژگی‌های آن در اصلی‌ترین موطن‌اش یعنی در مناطقی که تورانیان زندگی می‌کردند، وجود دارد. مرگان نظام این شکل خانواده را به نام موطن اصلی آن «توران» ضبط نموده است.

«نظام تورانی»

«نظام یاد شده در هند جنوبی و میان هندوهایی که به گویش‌های زبان دراویدی سخن می‌گویند، هنوز رواج دارد. و به صورت تعدیل یافته در هند شمالی، میان هندوهایی که به گویش‌های زبان گالورا سخن می‌گویند، نیز رایج است.» (مرگان - جامعه باستان)

«در بهار سال ۱۹۴۹ ما نخستین بار در ایران آثار بقایای انسان عهد مزبور را در حفاری‌های غاری در «تنگ پابده» (Pabdeh) در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر تشخیص دادیم» (گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام - صفحه ۱۰)

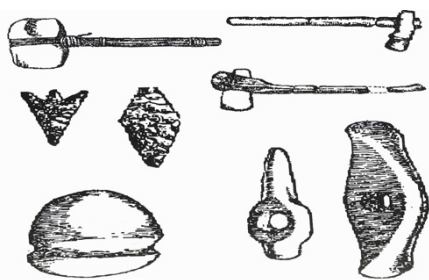
منظور گیرشمن از «عهد مزبور» مرحله‌ی پایانی آخرین دوران یخبندان می‌باشد. بر مبنای یافته‌های این باستان شناس فرانسوی، ابزار و وسایل انسان‌های این دوران در این محل «ابزارهای بدوی است که به وسیله‌ی صیقل اندکی از ناهنجاری‌های آن‌ها کاسته می‌شود. آلات استخوانی از قبیل درفش، که از استخوان حیوانات می‌ساختند، به مراتب کمتر از مصنوعات سنگی متداول بوده، لیکن انسان در آن موقع ظروف سفالین ناهموار را که به طور ناقص پخته بود به کار می‌برد و در پایان دوره‌ی سکونت در غار این ظروف از فرط دود خوردگی به رنگ سیاه سیر درآمده بود.» (همانجا)

به دیگر سخن این انسان‌ها در این زمان، وارد مرحله‌ی بربریت می‌گردند.

بعد از دوران آخرین یخبندان، تغییرات تدریجی آب و هوا و سپری شدن عهد باران، در زمانی بین ۱۵ هزار تا ۱۰ هزار سال قبل، یعنی شروع دوران خشک، آب رودخانه‌هایی که از کوه‌ها سرچشمه گرفته و به دریاچه‌های مرکزی ایران می‌ریختند به طور روز افزونی کم گردید. ناشی از این امر و بالا آمدن تدریجی سطح زمین، وسعت دریاچه‌های مرکزی ایران که امروز کویرهای مرکزی را می‌سازند، کاسته شد. در نتیجه زمین‌های حاصله از عقب نشینی آب دریاچه‌ها و بستر رودخانه‌ها، به دشت‌های حاصلخیز و جنگل‌های انبوهی تبدیل شدند. این امر باعث گردید تا حیواناتی که در کوه‌ها، صخره‌ها و جنگل‌های کوهستانی زندگی می‌کردند، با کم شدن منابع غذایی در آن محل‌ها، راه دشت‌ها را درپیش گیرند. انسان شکارگر نیز که تا آن موقع در درون مغارها و آبراه‌های زیر زمینی کوه‌ها و صخره‌ها و در اعماق جنگل‌های انبوه زندگی می‌کرد و عمده‌ترین منبع اصلی غذایی او را گوشت حیوانات وحشی و میوه‌ها و ریشه‌های گیاهی تشکیل می‌داد، به دنبال شکار از کوه‌ها فرود آمده و راهی دشت‌های پر نعمت گردید.

بر اثر فزونی جمعیت، شاخه‌هایی از قبایل مختلف، از آن جدا شده و خود قبایل مستقلی را تشکیل می‌دادند که در ارتباط خویشاوندی با قبیله‌ی مادر به سر می‌بردند. این قبایل در کناره‌های دریاچه‌های بزرگ مرکزی ایران مستقر شدند.

با پیشروی دوران خشک و کم شدن ریزش باران، بسیاری از سرزمین‌های ایران مرکزی غیر قابل سکونت گردیدند. بعضی از قبایل به طرف شمال، شمال شرقی و شمال غربی و دیگران



در جهت جنوب شرقی به سمت جنوب غربی که پوشیده از جنگل و دارای سرزمین‌های سبز و خرم بود رهسپار شدند. یکی از این مراکز اولیه، سیلک کاشان است.

در این مکان و نقاط بسیار حاصلخیز و مساعدی مثل

منطقه‌ی عیلام قدیم، بین‌النهرین و دره‌ی سند، زنانی که مسئول جمع‌آوری دانه و محصولات آماده‌ی گیاهی بودند، بر اثر تجربه‌ی هزاران ساله موفق به کشت گندم گردیدند و به این ترتیب کشاورزی اولیه توسط زنان در هزاره‌ی هفتم قبل از میلاد در بین‌النهرین و ایران (اوایل دوران هولوسن) قدم به عرصه‌ی تاریخ گذاشت. لذا بزرگترین مانع تاریخ در تکامل جوامع وحشی به بربر و بزرگترین سد رشد جمعیت، با ابدای کشاورزی و اهلی کردن حیوانات برداشته شد. (دوران نئولیتیک)

از این مرحله به بعد، بشر دیگر طفیلی طبیعت نیست. او اکنون تولید کننده است و در شاهراه حاکمیت و مالکیت بر طبیعت به پیش می‌رود.

در پراتیک کشت و برداشت، انسان تجربه نمود که زمینی که یک بار کشت شد در سال بعد قادر به بارآوری کافی نیست. به این جهت آن‌ها هر سال به دنبال مراتع قابل کشت به مناطق جدید می‌رفتند. لذا برخورد تولید کنندگان و در نتیجه قبایل مختلف بر سر مالکیت زمین با یکدیگر اجتناب ناپذیر می‌گردید. این برخورد دارای خصلت دوگانه بود:

۱- گسترش بی سابقه‌ی تبادل اطلاعات و تجربیات در زمینه‌های مختلف.

۲- جنگ و درگیری‌های قهر آمیز بر سر حاکمیت بر قطعه زمین مورد نیاز، یک جریان عمومی زندگی گردید.

از جانب دیگر گله‌داری باعث گردید که انسان در طول زمان به این مسئله پی ببرد که فضولات حیوانات و انسان اگر با زمین قبلاً کشت شده مخلوط گردد، باعث باروری زمین در سال بعد خواهد شد. به این جهت در مرحله‌ی بعد انسان گله‌دار کشاورز در تجربیات مکرر در مکرر خود، آیش زمین و ترمیم باروری آن از طریق کود را آموخت.

در این نقطه از تاریخ، انسان در یک جا مسکن گزید و دهکده‌های کوچک اولیه با خانه‌هایی از گل خام و دیوارهایی به صورت چینه به وجود آمدند. این دهکده‌های نئولیتیکی، واحدهای خود کفایی بودند که تمام احتیاجات خود را خود تهیه می‌کردند. به این جهت همه در کارها و حل معضلات عمومی شرکت داشتند.

این اقتصاد اولیه‌ی خود کفا در عین حال که نسبت به اقتصاد دوران پالئولیتیک پیشرفته بود ولی خود مانعی در پیشرفت بعدی تولید و مبادله و در نتیجه وفور مواد غذایی و جمعیت گردید. اما مردم آن دوران این مانع را نیز از پیش پا برداشتند. در بعضی از دهکده‌های این دوران لوازم و یا چیزهایی به دست آمده که از نقاط دور و یا بسیار دور دست به این مناطق وارد شده‌اند. به این جهت باید قبول کرد که در این دوران نوعی مبادله‌ی کالایی صورت می‌گرفته است و گامی در جهت پیشه‌وری و تجارت برداشته شده بوده است.

با این احوال این روستاها که دور از هم در درون دره‌ها و یا اعماق جنگل‌ها به وجود می‌آمدند، ارتباط محدودی با یکدیگر داشته و تماس افراد آن‌ها با هم به ندرت صورت می‌گرفته است. به این دلیل هر واحد اجتماعی (روستا) در طول زمان، حیوانات و گیاهان ویژه‌ای را پرورش داده، آداب و رسوم خاص خود را به وجود آورده و زبان ویژه‌ی خود را تکامل داده‌اند. از این جهت جامعه‌ی آن روز متن رنگارنگی بود از سنت‌های بی‌شمار، زبان‌های گوناگون و ویژگی‌های مختلف اقتصادی.

همراه با ابدای کشاورزی ابتدایی و اهلی کردن حیواناتی مثل بز، گوسفند و خوک، شمارش ضروری گردید و حساب به وجود آمد. خانه سازی و سفال سازی ذهن بشر را متوجه ابعاد نمود، ابعادی که در همه جا یک سان نیستند، خانه‌هایی که از نظر بعد با هم متفاوت هستند. این ضرورت، علم هندسه را به وجود آورد. حصیر بافی کم‌کم به پارچه بافی و بافندگی انجامید. ادامه‌ی کشت و کار غلات، نانوایی را به وجود آورد و از این طریق مشروبات الکلی مثل آن جو نیز به مشروبات انسان اضافه شد. این‌ها همه نتیجه‌ی فعالیت و خلاقیت زنان آن دوران می‌بود.

همراه و هماهنگ با دستاوردهای فوق، مذاهب اولیه به صورت پرستش الهه‌های بیشمار رونق گرفت.

نظام تورانی ازدواج هنوز هم به موجودیت خود ادامه می‌داد.

اهلی کردن حیوانات و ابدای کشاورزی اولیه و پیشرفت سفال سازی، موقعیت زن را در خانواده مستحکم‌تر از پیش نمود. مردم این ناحیه بر اثر تجربیات مکرر در زمینه‌ی کشاورزی به این نتیجه رسیدند که زمین بارور شونده است، مادینه است و مادر است. زیرا که از دانه‌ای گندم در دل خاک، گیاهی می‌روید و چندین مرتبه از دانه‌ی نخستین بیش‌تر محصول می‌دهد و این گیاه هم چون نوزادی که از مادر متولد شود از دل خاک سر برمی‌کشد. به علت افزایش سریع جمعیت و اهمیت روز افزون زمین در تغذیه‌ی افراد، زمین مورد احترام و سپس پرستش واقع می‌شود.

زن بر روی زمین کار می‌کند، دانه می‌پاشد، زمین را آبیاری می‌کند و دانه‌ها بارور می‌شوند و به این ترتیب غذای افراد تأمین می‌گردد. از جانب دیگر زن، خود، بارور شونده است. از بطن او موجودی متولد می‌شود که مثل ما است و نیروی کار دارد.

به این جهت زن به دو علت فوق به مقامی در حد پرستش و خدایی ارتقا می‌یابد. «در چنین جوامعی (و هم چنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن کارهای قبیله را اداره می‌کند، و به مقام روحانیت می‌رسد و در عین حال زنجیر اتصال خانواده به وسیله‌ی زنان صورت می‌گیرد، چه زن ناقل خون قبیله به خالص‌ترین شکل خود به شمار می‌رود...» (گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام)

به لایل فوق، در روستاهای آن زمان بعد از فوت هر فردی از خانواده، مجسمه‌های کوچکی از زنان را همراه دیگر تجهیزات و لوازم این جهانی او کنار متوفی به خاک می‌سپردند تا برای زندگان باروری بیشتری پدید آید.

رشد و تکامل بعدی کشاورزی دیمی و اهلی کردن حیوانات گام به گام موقعیت زن را متزلزل ساخت. مرد که در کار شکار آزموده شده بود و کم‌کم درمی‌یافت که برای ذخیره‌ی غذایی، بهتر است شکار را زنده دستگیر نماید و آن را تا تاریخ بعدی نگهداری نموده و خوراک بدهد. بر این حاصل دست‌رنج‌اش احساس مالکیت می‌کرد.

در دوران بعدی که شکار نگهداشته شده به گله تبدیل شد، جهت خوراک دام به مراتب سر سبز و کشتزارهای وسیع‌تری نیاز افتاد. به این جهت می‌بایست در ابزار تولید جهت انطباق با وظایف جدید تغییراتی به وجود آید. خیش سنگی به وجود آمد و تبرها و داس‌های سنگی صیقل داده و موزون‌تر شدند.

ابزار استخوانی فراوان تر شدند. تخیل و آرزو که همراه بزرگ شدن گله و زمین زیر کشت رشد می کرد، خود را در نقوش روی سفال ها به خوبی نشان می داد. اگر در گذشته نقش روی سفال ها



کاملاً طبیعی بودند (مثلاً نقش یک بز کوهی)، اکنون فقط شاخ آن را، آن هم بسیار بزرگ و پر ابهت روی سفال نقش می کردند (این مسئله در قدم اول ویژه ی سفالگران منطقه ی سیلک یا سیالک کاشان بوده است).

در این دوران (دوران نئولیتیک - نئولیتیک) به علت رشد کشاورزی و دامداری دهکده هایی در این مناطق به وجود آمد که خانه های آن منطبق بر نیازهای انبار و آغل بود. نمونه ی برجسته ی این دهکده ها، دهکده ی زاغه در ۶۰ کیلومتری جنوب قزوین و دهکده ی حسنلو در جنوب غربی دریایچه ی رضاییه مربوط به هزاره ی ششم قبل از میلاد می باشد.

احتیاج روز افزون به نیروی کار باعث گردید که مقام متزلزل زن در خانواد بار دیگر تحکیم گردد. با وجود این که در این دوران مرد در ایجاد فرزند برای خود نقشی قایل بود، اما هنوز سرچشمه ی تناسل مادر است. در حفريات باستان شناسی در دهکده های این دوران بسیاری مجسمه های الهه مادر به دست آمده است که حاکی از اهمیت باروری در این زمان می باشد. «تعداد زیادی مجسمه های گلی کوچک زنان باردار که هر کدام بیش از چند سانتیمتر ارتفاع



نداشته اند و هم چنین یک مجسمه ی بسیار کوچک زنی که فرزند نوزادش را بر روی سینه نگاه داشته است و همگی احتمالاً الهه مادر و یا الهه باروری می باشند، به دست آمده.» (عزت الله نگهبان - شهر نشینی و شهر سازی از هزاره ی چهارم تا هزاره ی اول قبل از میلاد) در اواخر هزاره ی پنجم قبل از میلاد بالاخره بشر موفق به کشف مس

می گردد. در هزار سال بعد (هزاره ی چهارم) در موندیگال افغانستان فعلی و ساکنین جیتون در

امتداد کوپت داغ و در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد در منطقه‌ی ماد نیز کار روی مس انجام می‌شده است. شیی مسی اولین تولیدی است که نمی‌توان به صورت خانگی انجام گیرد. هر کس نمی‌تواند مایحتاج خود را خود کشف، استخراج و تولید کند. برای این امر متخصص لازم است، متخصصی که باید تمام وقت در این زمینه مشغول باشد تا بتواند احتیاجات مردم اطراف خود را برآورده سازد. به این جهت یک قشر صنعتگر به وجود می‌آید که بعد از جادوگر دومین قشری است که مسقیماً در تولید نعم مادی (مواد غذایی) شرکت ندارد. این قشر جدید تمام جوامع اطراف خود را با مبادله جدید به هم می‌پیوندد و تولیدات را در منطقه‌ای وسیع یک‌سان می‌سازد. او آزادی کشاورز، گله‌دار، شکارچی و صحراگرد را سلب نموده و آن‌ها را محبور می‌سازد اقتصاد خود کفایی را کنار بگذارند و برای مایحتاجشان با او وارد معامله شوند. «نقاط مسکونی عصر حجر و مس مربوط به عهد بسیار قدیم - آنچنانکه در سرزمین مجاور یعنی پارس (پرسید) مورد مطالعه قرار گرفته - در خاک ماد به قدر کافی پژوهش نشده است. ولی می‌توان گفت خصوصیات نقاط مسکونی که در آن جا در تخت جمشید، پرسپولیس، استخر کشف شده و مربوط به پست‌ترین حد عصر حجر و مس (انثولیت) می‌باشد ملاک درستی است برای سنجش سطح تکامل اجتماعی آن زمان در کشورهای مجاور و از آن جمله ماد. نقاط مسکونی مذکور توسط "هرتسفلد" کشف شده و عبارت بود از مساکن گلی عشیرتی و دسته جمعی و طرز ساختمان آن حاکی از وجود نگاه دسته جمعی و مادر شاهی بوده.» (دیاگونوف - تاریخ ماد)

با وجود این قرن‌ها طول کشید تا مس توانست جای سنگ و چوب را بگیرد



ولی کشف این فلز و در مراحل بعدی ساختن مفرغ یک جهش انقلابی در وضعیت اجتماعی آن دوران به حساب می‌آمد. نیزه یا شمشیر و خیش چوبی

با نوک مسی و مفرغی پدید گردید. این خیش جدید که کاربری بالایی دارد، نیروی بیشتری

را جهت کار اندازی می‌طلبد. از این رو یک جفت گاو جای زن را



در شیار کردن زمین گرفت. باین ترتیب گاو آهن پا به عرصه وجود

گذاشت. زن که تا آن زمان خیش را بر زمین می‌کشید، از این کار

طاقت فرسا آزاد شد ولی در عین حال نقش خود را نیز به عنوان

تنها تولید کننده و آفریننده‌ی نعم کشاورزی از دست داد. در این زمان، پیکان، نیزه، سوزن،

پیکره‌ها و لوازم زینتی مسی و مفرغی بسیاری ابداً گردید. رمه‌ها و زمین‌های کشاورزی بیش از سابق وسعت یافت و همراه با آن مسئله‌ی ارث با حدت بیشتری خود می‌نمود.

برای مرد که اکنون عامل اصلی پیش برد کشاورزی، دامداری و صنعت گردیده است، این مسئله که چه کسی وارث او خواهد شد حیاتی می‌گردد:

– آیا کمافی‌السابق دایی‌ها و خاله‌های بچه وارث اموال به دست آمده هستند؟

– آیا عموها، عموزاده‌ها عمه‌ها همه چیز را تصاحب خواهند کرد؟

– آیا خود بچه، بچه‌ای که تضمین شده از آن مرد باشد وارث او می‌گردد و مکنت در درون خانواده می‌ماند؟

لذا زیر بنای خانواده‌ی پدرسالاری در اقتصاد که در جامعه شکل گرفته است مرد را جهت تغییر ساختار خانواده، نظام فرهنگی و در نتیجه دگرگونی شدید در تابوها بر مبنای نظام جدید خانواده، به تلاش و کوشش وامی‌دارد:

۱– اگر زن یک شوهر داشته باشد، پدر و مادر بچه‌ها معلوم است.

۲– اگر مرد چند زن داشته باشد، باز هم پدر و مادر بچه‌ها معلوم است.

۳– اگر زن چند شوهر داشته باشد، مادر بچه‌ها معلوم ولی پدر آن‌ها نا معلوم است.

به دلیل این ضرورت، تک همسری برای زن منطبق بر سطح تولیدی جامعه بوده و تبدیل به یکی از نیازهای ساختار جدید خانواده می‌گردد.

مسئله‌ی دیگری که به تغییر این ساختار کمک می‌کرد، مسئله‌ی جنگ و غنیمت بود. جنگاوری از زمان «دسته»‌های اولیه‌ی بشر تا آن دوران و دوران‌های بعدی یکی از وظایف مردان بوده است. با وجود این که در تاریخ دیده شده که قوای نظامی بعضی از اقوام را زنان تشکیل می‌داده و فرماندهی زن داشته‌اند – ولی به طور کلی، جنگ و فرماندهی نظامی کار مردانه بوده و می‌باشد.^۱

۱– در حدود بلخ و حوالی جیحون تا دریای سیاه که سکاها می‌زیستند، قبیله‌ای از زنان، به نام آمازون که فعالیت اصلی شان جنگ و جنگاوری بوده است، زندگی می‌کردند. آن‌ها از طریق غارت و کشتار و کشته شدن روزگار می‌گذرانیدند. بعد از این که آن‌ها با قبایل دیگر سکایی درهم ادغام شده و قبیله‌ی ماساژت‌ها را به وجود آوردند، زنی مدبر و کاردان از آمازون‌های سابق به نام توموریس را به فرماندهی انتخاب نمودند. به احتمال قوی کورش بزرگ به فرمان این زن کشته شد.

در گذشته پس از هر جنگی اسیران یا کشته می‌شدند و یا بعضی از آن‌ها به عنوان یک منبع غذایی تناول می‌گردیدند و اموالشان توسط «دسته» و یا «قبیله» زن فاتح ضبط می‌شد. ولی در این دوران به علت احتیاج به نیروی کار، اسیران به بردگان تبدیل می‌شدند و اموال غارت شده در خانه صاحبان جدید آن‌ها می‌ماند.

چه کسی می‌بایست بر این بردگان حکم براند و از آن‌ها کار بکشد؟
برای جواب به این سوال، اول می‌بایست روشن شود که چه کسی در خانه حاکم است.

۱- زن، خواهران و برادرانش، طبق نظام قدیم؟ یا

۲- مرد، پدر واقعی بچه‌ها؟

به این ترتیب گام به گام مرد بر زن و در نتیجه بر خانواده تسلط یافت. در این زمان تابوهای جدیدی جهت تضمین عفت و پاکدامنی زن، قبول سلطه‌ی مرد و کنار کشیدنش از اساسی‌ترین فعالیت‌های اجتماعی، به وجود آمد.

مجسمه‌های کوچکی از زنان که در نتیجه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی در حوالی قره تپه به دست آمده، دو حالت دارند. آن‌هایی که در هزاره‌ی چهارم ساخته شده‌اند، همه در حال ایستاده و آن‌هایی که در اواسط هزاره‌ی سوم ساخته شده‌اند همه در حال نشسته می‌باشند. مجسمه‌های (الهه‌های) هزاره‌ی چهارم از نظر اسلوب بسیار طبیعی‌تر از الهه‌های هزاره‌ی سوم هستند. در هزاره‌ی اخیر پستان‌ها و عضو جنسی زن به طور غیر عادی بزرگ ساخته شده است. این مسئله نشان می‌دهد که در این دوران زن به عنوان یک واحد مقدس و حاکم ارزش خود را از دست داده و فقط اعضای باروری او مورد توجه است. در این دوران در نظام خانواده به علل فاکتورهای فوق شکاف عمیقی به وجود آمده و خانواده گروهی در مرحله‌ی گذار به نظام و شکل متکامل‌تری است.

ما در منطقه‌ی دیگری از ایران - شرق - با خانه‌هایی از همین دوران روبرو می‌شویم که دارای اتاق‌های کوچک و یک اتاق بزرگ در سط می‌باشد. این نوع خانه سازی مربوط است به شکلی از خانواده که در آن محدوده زناشویی تنگ گردیده و به سوی تک همسری (هسته‌ای) حداقل برای زن گرایش دارد. نمونه‌ی این خانه‌ها را می‌توان در حفاریات تپه‌ی زاغه مشاهده نمود.

از مجموعه‌ی آن چه گفته شد بر می‌آید که در این دوران جامعه در یک روند کند و بطئی و بسیار ناهمگون در سرتاسر ایران حرکت می‌کند. اشکال مختلف خانواده در نقاط مختلف موجود بوده ولی چریان عمومی سمت و سوی پدر شاهی دارد و به طور اجتناب ناپذیر در این جاده گام برمی‌دارد.

عوامل دیگری که باعث تضعیف قدرت زن می‌گردید، اجتماعی و تخصصی شدن تولید آن دسته از وسایلی بود که زن جهت برآوردن الزامات خانواده، با دست خود می‌ساخت. مهم‌ترین این وسایل غیر فلز سازی که قبلاً توضیح داده شد، عبارت بودند از:

- اخراج چرخ سفال سازی (کوزه‌گری - سه هزار سال قبل از میلاد) و ایجاد قشر پیشه‌ور سفال ساز.

- ابدای خشت و ایجاد قشر بنا.

- گسترش بازرگانی (دوره‌گردی) و قابل دسترسی شدن تولیدات و زیور آلات مناطق دیگر و ایجاد نوعی تخصص در این زمینه‌ها.

- تخصصی شدن پارچه بافی و سبد بافی توسط زنان

دومین تقسیم کار بزرگ اجتماعی کار، به پیشه‌وری و کشاورزی، بر قدرت زن ضربه‌ی هولناک دیگری وارد ساخت.

نگاهی به داستان‌های اساطیری، ما را بیش‌تر به وضعیت آن دوران آشنا می‌سازد:

در جنگ میان اهورا مزدا و اهریمن (گنامینو) در مورد آفرینش جهان و انسان، جهی، زن اهریمنی اولیه، نقش بسیار مخربی دارد. چون اهورا مزدا جهان را آفرید و اهریمن نور را دید، تصمیم گرفت به جهان هستی حمله کند. ولی چون قدرت اهورا مزدا را دید، مبهوت شد و در حالت بهت سه هزار سال بماند. تلاش دیوان آفریده‌ی او جهت بیرون آوردنش از این حالت، با شکست مواجه شد. تا این که جهی نزد اهریمن رفت و پس از یک بار تلاش و عدم موفقیت در بیرون آوردن او از حالت بهت، «بار دیگر جهی بدکار بانگ زد که «برخیز پدر ما، چه در این کارزار چندان درد بر «مرد مقدس» (منظور کیومرث است - ن) و گاو وزرا رها کنم که به سبب عمل من، زندگی برای آنان خواستنی نباشد. روان آنان را تباه کنم، آب را بیازارم» و باز بدی‌های خود را شمرد تا این که گنا مینو آرام گرفت و از آن بهت بیرون جست

و بر سر جهی بوسه زد و این ناپاکی که «ماهانه‌ی» (زنان) نامیده می‌شود بر او پیدا شد.»
(کریستن سن - نخستین انسان و نخستین شهریار ۱۹)

به طوری که ملاحظه می‌شود ما برای اولین بار در کنار الهه‌های مادر و باروری، در مقابل الهه‌های نیک پندار، نیک سیر، نیک کردار، با زن شیطان صفت و مخربی به نام «جهی» رو به رو می‌شویم. تمام اهریمنان در کارشان شکست خوردند، غیر از اولین زن (جهی) که موفق شد اهریمن را از بهت به در آورد. به ویژه این که ماهانه‌ی زنان یک امر اهریمنی و بد و گناه آلود تلقی شده است و این انگیزه‌ای گردید که بعدها به وسیله‌ی آن حصار خانه را به دور زن ببندند.

محمل مادی این استوره، جامعه‌ی متحول دوران کشف فلز می‌باشد. زیرا بعد از این که اهریمن به وسیله‌ی جهی به حالت اولیه برگشت و دنیا را به تباهی و فساد کشاند، اهریمن کیومرث (انسان اولیه - ن) را می‌کشد و او به پهلوی چپ می‌افتد (بندهش، فصل ۴ بند ۱).
«و چون تن کیومرث از فلز ساخته شده بود، هفت نوع فلز از تن او آشکار شد.» (کریستن سن - نخستین انسان و نخستین شهریار ۲۷)

همراه دگرگونی‌های اجتماعی که با کشف فلز آغاز گردید، ساکنان منطقه‌ی عیلام تحت تأثیر دستاوردهای سومری‌های بین‌النهرین و به علت مراوده و ارتباط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که طی هزاره‌ی ششم تا چهارم بین آن‌ها برقرار بود و پس از هزاران سال تلاش و تجربه روی سفال‌ها و نقاشی روی استخوان و سنگ‌های صیقل داده شده، بالاخره موفق می‌شوند در هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد خط تصویری را به دست آورند و به این ترتیب مردم این منطقه وارد دوران تاریخی می‌گردند. در هزار سال بعد این خط تا اقسا نقاط ایران، هند، بین‌النهرین و کناره‌های دریای سیاه رواج کامل می‌یابد.

دوران گذار عصر نوسنگی به عصر فلز (آئوتلیک)، دورانی پر از محاربه و جنگ‌های خونین قبایل بود. در این دوران قبایل به دو شاخه تقسیم می‌شدند:

- قبایل گله دار کوچ کننده.

- قبایل کشاورز اسکان یافته.

هیچ گاه بین این دو شاخه‌ی اقتصادی صلح برقرار نشد. سازمان قبیله نیز برای هدایت بشر دیگر به حد کافی پیر و فرتوت شده بود. حال می‌بایست سازمان دیگری پا به عرصه‌ی تاریخ گذارد. به این جهت باید:

- قبایل متحد می‌شدند و

- مرکز یا مراکز قدرت معلوم می‌گردید.

این دو مسئله باعث خونین‌ترین جنگ‌های آن دوران می‌شد. اگر دولت در بطن و رحم مالکیت نطقه می‌بندد و رشد می‌کند، جنگ قابله‌ی این پدیده‌ی بزرگ و سازمانده اجتماعی است.

قبایل مختلف در جنوب ایران کنونی پس از یک دوره‌ی وحشت‌زای رقابت و ستیز، بالاخره تحت قدرت چند قبیله متحد شده و پادشاهی مقتدری را در عیلام، در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد (سلسله‌ی آوان در سال ۲۷۰۰ قبل از میلاد) به وجود آوردند.

در این دوران شهرهای عظیمی در عیلام، بابل و دره‌ی رود سند به وجود آمدند و تمدن‌های شکوهمندی شکل گرفتند.

در حالیکه نظام خانواده - نظام تورانی - به صورت پوسته‌ای تا پس از تشکیل دولت‌های عیلام، آشور، بابل و بسیاری مناطق دیگر، نظام حاکم است، ولی در این دوران درونش استحاله می‌گردد و شکل خانواده دگرگون می‌شود. خانواده از حالت گروهی به خانوادگی هسته‌ای تکامل می‌یابد، کوچک می‌شود و مرد قدرت مسلط می‌گردد. دیگر زن حامل خون قبیله نیست. بلکه مرد است که حامل خون قبیله به خالص‌ترین وجه آن می‌باشد.

فرزندان اکنون از پدر ارث می‌برند و فرزند ذکور ارشد، جانشین پدر است.

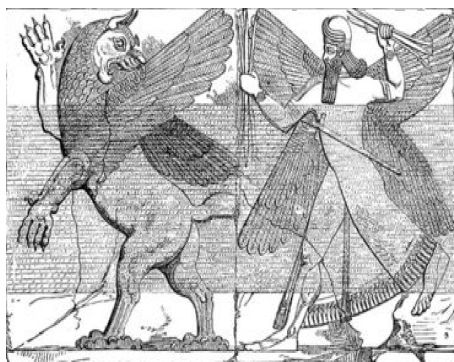


در این دوران ساختن مجسمه‌های زن نه به خاطر قدر و منزلت او در خانه، تیره و قبیله، بلکه سنبلی است از باروری نسل بشر و گیاهان. به این جهت در کنار خدایان پستاندار و زیبا صورت و خوش اندام، خدایان با جلال و جبروت و پر ریش و پشم و خشنی به مانند مردوخ - خدای خدایان بابل - و گیلگامش - خدای چهارپایان - با دو شاخ پر هیبت بر سر، ظاهر می‌شوند که شاهک‌ها و پادشاهان بعدی را در جنگ و غارت حمایت می‌کنند. به طوری که تیامات

الهه مادینه، پس از قرن‌ها یکه تازی و قدر قدرتی بر تمام سماوات، مجبور می‌شود مردوخ را در کنار خود بپذیرد. بنابر اقوالی فقط مردوخ قادر می‌شود که در مقابل این الهه عرض اندام کند.

رب‌النوع بعل در بابل آن چنان قدرتی می‌یابد که مجسمه‌ی او از طلای ناب به وزن ۲۰ تن ساخته می‌شود و تاج مرصعی هم تارک او را زینت می‌دهد و دو شاخ قوچ نیز بر سر دارد. در این لحظه از تاریخ، در غرب، شمال غربی، جنوب غربی ایران - بجز منطقه‌ی عیلام که ذکر آن رفت - و در بین النهرین، طبقات متخاصم در مقابل هم صف آرایی نموده و یکی بر دیگری مسلط می‌گردد. شرایط طبقاتی، وجود دولت و یا دولت‌های قدرتمندی را که می‌بایست از بطن اتحادیه قبایل بیرون آیند و آن را نفی کنند، ضروری می‌سازد.

این قبایل برای تکوین دولت آینده می‌بایست به طور کامل ساختار خانواده را به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی دگرگون سازند. پدر شاهی آن شکل مساعدی از ساختار خانواده است که بر روی آن می‌بایست دولت برده‌دار آینده سازماندهی شود. زیرا تنها در این ساختار از خانواده است که پدر به معنی واقعی در جمع کوچک خانواده یک برده‌دار بی رحم با قدرتی نامحدود می‌باشد. تحت قدرت پدر در خانواده‌ی پرشاهی، زن و بچه‌ها و دیگر اعضا به صورت بردگان تحت اختیار او هستند، می‌تواند آن‌ها را به کار بکشد، بزند، بکشد و یا بفروشد. به این جهت فقط از این ساختار خانواده می‌تواند جامعه و دولت برده‌دار ظاهر شود. در حالیکه آن سوی تضاد نیز بر این سو تأثیر عمیق دارد.



مردوخ تیامات

در این جا خدای مرد دیگر تحمل خدای زن را در کنار خود ندارد. او در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد با پس زدن خدای زن (الهه) به اوج قدرت می‌رسد. به این ترتیب مردوخ - خدای خدایان بابل - پس از نبردها و جدل‌های اساطیری بسیار با تیامات، خدای مادینه و قهاری که همه چیز را به وجود می‌آورد و می‌بلعد، این خدای پریشان گیسوی بی رحم، پیروز می‌گردد و او را تکه تکه می‌کند. از تکه‌های بدن این الهه، جهان هستی به وجود می‌آید.

از این به بعد تا آینده‌ای بسیار دور، یعنی تا قرن‌ها پس از تشکیل دولت، خدایان زن وظایفی را در خلقت و اداره‌ی جهان بر عهده می‌گیرند که منطبق بر موقعیت زن و نیاز مردان در اجتماع می‌باشد.

این گذرگاه تاریخی برای زن یک معبر عادی و یا یک جاده‌ی صاف و پر گل و گیاه نبود. او داوطلبانه از اریکه قدرت به زیر کشیده نشد. ولی به حکم زمان و تحولات تاریخی، لازم بود تا شاهین ترازوی زمانه شانه عوض کند.

بالاخره «نان زیر کباب» زن از او گرفته شد. زن فقط حق دارد با یک مرد ازدواج کند (Monogamy). او باید عفیف و نجیب باشد. والا مجازات وحشتناکی در انتظار اوست. ولی برای مرد حق ازدواج و زناشویی به تعداد دلخواه قانوناً تضمین می‌گردد (Polygamy). در این دوران نیز مقاومت زن در خون تپیده شد. میلیون‌ها زن زیر تخته شلاق‌ها و دخمه‌های وحشتناک، به جرم خیانت، مجازات شدند و جان خود را از دست دادند. تا بالاخره به حکم تکامل تاریخ این مناسبات خانوادگی جا افتاد و زن قیمومیت خود توسط مرد را پذیرفت.

از این به بعد زنان یک خانواده برای شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و تولیدی با یکدیگر عقد اتحاد بستند. هر روز یک زن در خانه می‌ماند، کارهای خانه را انجام می‌داد، غذا درست می‌کرد، نان می‌پخت و بچه‌های همه‌ی هووها را پرستاری می‌کرد تا دیگران به کار کشت و گله‌داری و انجام کارهای اجتماعی دیگر بپردازند. روز دیگر، زنی دیگر از همان خانواده در خانه می‌ماند. به بیان دیگر تقسیم کار فوق در عین حال که در خدمت مرد همه‌ی نیروی بالفعل زنان را به کار می‌کشید و آن‌ها را برای تولید متمرکز می‌کرد، امکان مساعدی به وجود می‌آورد تا آن‌ها به نسبت‌های مختلف در فعالیت‌های اجتماعی و تولیدی شرکت کنند و به همین نسبت دارای مقام و منزلتی گردند.

نظام پدر شاهی خانواده، در حالی که قدم به قدم زن را به مهمیز می‌کشید و او را به صورت ابزاری در دست مرد درمی‌آورد، خانواده را نیز به حد بی سابقه‌ای محدود می‌نمود. خانواده در نظام پدر شاهی عبارت است از:

مرد + زن (زنان) + بچه (بچه‌ها)

نتیجه‌ی این محدودیت، یک رنسانس در محدوده‌ی زناشویی است. یعنی خواهران جنبی امکان ازدواج با برادران جانبی را دوباره به دست می‌آورند. دختر خاله و دختر عمه، دیگر خواهر جانبی برای «من» (مرد) نیست، بلکه دختر عمه و یا دختر خاله است و «من» می‌توانم با او ازدواج کنم. این مسئله در مورد «من» (زن) نیز صادق است. حتی در بعضی از ادیان خواهر و برادر جانبی سابق که همخون نیز هستند در دایره‌ی زناشویی قرار گرفتند. مثل دختر عمو و پسر عمو.

در نظام پدرشاهی محدودیت ازدواج «من» (مرد) فقط با خواهرم، دخترم، و دختر و نواده‌ی او، عمه‌ام، خاله‌ام، مادر بزرگ و مادرم می‌باشد.

در این نظام با وجود این که مرد جهت خواستگاری زن به پدر زن آینده‌ی خود مبلغی پول و یا جنس تقدیم می‌نماید و به زن آینده‌اش نیز برای تن در دادن به ازدواج هدایایی می‌دهد، ولی زن به مجرد پا نهادن به خانه‌ی شوهر از هر حقی حتی در مورد هدایایی که از شوهر گرفته است و یا اسباب و اثاثیه‌ای که با خود از خانه‌ی پدر به همراه آورده است، محروم می‌گردد.

*

اولین سلسله‌ی پادشاهی عیلام در ربع هزاره‌ی سوم قبل از میلاد به وجود آمد. به این ترتیب سازمان قبیله، پس از قرن‌ها سازماندهی زندگانی انسان‌ها، در مقابل سازمان دولت، در این منطقه رسالت تاریخی خود را از دست داد. رشد جامعه‌ی عیلام و ایجاد دولت در آن که تحت تکامل نیروهای درونی و تأثیر نیروهای خارجی مثل سومر و بابل صورت گرفت، به این معنی نیست که کل قبایل و طوایف این سرزمین به این درجه از رشد رسیده بودند و ساختار خانواده در همه جا هم سطح تکامل می‌یافت.

جامعه‌ی ایران، جامعه‌ای شدیداً ناهمگون بوده و نظام‌های گوناگونی را در خود جای می‌داده است. آن چه مهم است، درک تکوین ساختارهای خانواده از بطن ساختار گذشته در این محدوده است، نه همسویی و هم زمانی کل جامعه در این تکامل. حتی در جامعه دولتی عیلام نیز قرن‌ها انواع و اقسام الهه‌های زن پرستش می‌شدند و ساختارهای گوناگون خانواده در کنار هم همزیستی می‌کردند. این ناهمگونی جامعه تا بدان درجه بود که مناسبات طبقاتی

و شکل‌گیری خانواده پدر شاهی و تشکیل دولت پس از قرن‌ها که از ظهور آن در عیلام می‌گذشت، در نیمه اول قرن هفتم قبل از میلاد در جامعه‌ی ماد پا به عرصه وجود گذاشت. ولی این مهم در سرزمین پارت به سال ۲۵۰ قبل از میلاد تحقق یافت.

تولد دولت عیلام و سپس بابل و آشور، تمام منطقه‌ی بین‌النهرین، دامنه‌های غربی کوه‌های زاگروس، کل منطقه‌ی آذربایجان، بخشی از ترکیه‌ی امروز، انشان تا شرق بلوچستان را در یک ارتباط ناگسستنی ناشی از تهاجمات متقابل، آموزش متقابل از دستاوردهای همدیگر و ادغام گروه‌های مردمی، سیاسی و فرهنگی قرار داد.

قله‌ی تمدن آسیا در سال‌های ۲۳۵۰ تا ۲۳۰۰ قبل از میلاد، بابل بود و مصلح بزرگ تاریخ پیش از باستان - حمورابی - در سال ۲۳۰۱ در شهر بابل بر تخت نشست. حمورابی دست به اصطلاحات وسیعی زده و در بسیاری زمینه‌ها با نوآوری و یا بازسازی و تکامل وسایل و ابزار موجود باعث پیشرفت سریع جامعه آن روز بابل گردید. برای مثال: در زمان او چرخ‌های پره‌دار جای چرخ‌های تو پر را گرفت و به این ترتیب امر تجارت و مراسلات و تبادل اطلاعات بخش‌های مختلف امپراطوری سرعت بی‌سابقه‌ای یافت.

حمورابی پس از ارتقای خویش به مقام خدایی بابل، فشرده‌ی دستاوردهای کلیه‌ی اقوام متمدن آن روز را به صورت قوانینی تدوین و ارایه نموده و کل منطقه‌ی تحت نفوذ خود را یکپارچه گردانید.

با وجود این که بین این قوانین تدوین شده و آداب و رسوم و قوانین بالفعل در بین توده‌ی مردم، فاصله‌ی زیادی وجود داشت، ولی با این اوصاف، اندیشه‌ی حمورابی ما را در دست یابی به چگونگی تشکیل خانواده در بابل و مناطق هم جوار راهنمایی می‌نماید.

قوانین ازدواج و حقوق زن تحت مترقی‌ترین اندیشه‌ی آن زمان، در دوران سلطنت حمورابی: ۱- اساسی‌ترین شرط ازدواج علاقه‌ی فی‌مابین است.

۲- پس از خواستگاری، پسر می‌بایست هدایای گران‌بهای به عروس بدهد. اما بابلی‌ها بر مبنای رسومات این مبلغ را به پدر عروس مسترد می‌کردند.

۳- پس از آن مرد حق کوچک‌ترین دخل و تصرفی در این هدایای تقدیمی ندارد.

۴- تمام هدایا و اموالی را نیز که دختر از خانواده‌ی خود دریافت نموده و به خانه‌ی شوهر می‌برد، مادام‌العمر متعلق به خودش است.

- ۵- بعد از فوت زن این اموال به کودکان زن به ارث می‌رسد.
- ۶- اگر مردی به مسافرت برود و تا ۵ سال پیش همسرش مراجعت نکند، بعد از این مدت، زن خود به خود مطلقه می‌گردد. بعدها این مدت به دو سال تقلیل یافت. اگر زن در این مدت دو سال بدون خرجی بماند، از مؤسسه‌ای در دولت که مربوط به این امور است، مایحتاجش تأمین می‌شود و شوهرش موظف است در صورت مراجعت آن مبلغ را به دولت بازپرداخت نماید.
- ۷- در صورتی که یک زن بیوه دوباره شوهر اختیار کند، بچه‌های شوهر اول او از شوهر دوم ارث نمی‌برند.
- ۸- در صورتی که زنی نسبت به اموال شوهرش امین نباشد مجازات می‌شود.
- ۹- زنی که در لباس پوشیدن جلف و سبک سر باشد، می‌بایست مجازات شود.
- ۱۰- در صورتی که زنی مرتکب زنا شود، مجازاتش مرگ می‌باشد.
- ۱۱- ثروت پدری بعد از مرگ او در صورت تقسیم شدن، به نسبت دو برای پسر ارشد و یک برای هر فرزند دیگر، تقسیم می‌شود.
- ۱۲- اگر مرد مقروضی توانایی پرداخت بدهی خود را نداشته باشد، فرزندان او می‌بایستی با کار کردن برای شخص طلب کار، دین پدر را ادا نمایند.
- ۱۳- اگر دختر شخص بدهکار برای ادای دین پدر در خانه‌ی طلب کار به کار مشغول شود و در این ضمن خواستگاری برای او بیاید، شخص طلب کار فقط در صورتی می‌تواند او را شوهر بدهد که رضایت پدر و مادر او را کسب کرده باشد. در صورت کسب اجازه، دختر موظف است با پولی که از شوهر دریافت می‌دارد قرض پدر را بپردازد. در صورتی که پدر دختر فوت کند، برادران دختر می‌توانند با پرداخت قرض پدر، خواهر خود را آزاد کنند. در صورتی که مرد طلب کار با دختر بد رفتاری کند و این ثابت شود، دولت دختر را آزاد می‌نماید و بقیه‌ی قرض را هم می‌بخشد.
- ۱۴- مرد حق ازدواج با یک زن را دارد ولی او می‌تواند با کنیزها و زنان متعه خود نیز آمیزش کند. (مأخذ: تاریخ آشور)
- نتایج زیر را می‌توان از ارتباط قوانین فوق به دست آورد:

- جامعه‌ی بابل، یک جامعه‌ی مردسالار است (ما فاصله‌ی بعید این قوانین تلطیف شده مردسالارانه را با جریان واقعی زندگی روزمره، در زمان حمله‌ی داریوش به شهر بابل، نشان خواهیم داد).

- زن به طور مطلق به مرد تعلق دارد. مجازات یک جانبه برای زنان زناکار ناشی از این خصوصیت است.

- اموال مرد مافوق هر چیز دیگری قرار دارد و زن پاسبان آن می‌باشد.

- نیا از جانب مرد تعیین می‌گردد. زیرا فرزندان زن از شوهر دوم او ارث نمی‌برند.

- هنوز بعضی حقوق مادرشاهی برای زن برجا مانده است.

- گام‌های مثبتی در احقاق حقوق زن و حفظ مایملک او برداشته شده و در شرایط اضطراری، امنیت اجتماعی او نیز تضمین گردیده و مرزهایی را در این مورد به وجود آورده است.

*

شعبه‌ی آریایی‌های هند و ایرانی در حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد از آریایی‌های هند و اروپایی جدا شده و در دشت‌های بین رودخانه سیحون و جیحون زندگی می‌کردند. آن‌ها در این دوران هنوز دارای زبان و آداب و رسوم و دین مشترک بودند. زبان «ودا» و «اوستا» که اولین گام‌ها را در جدایی از یکدیگر برمی‌داشتند، به صورت لهجه‌های متفاوت از یک زبان محسوب می‌شدند.

به عللی نامعلوم، آریایی‌های ایرانی در ۱۰۰۰ تا ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد، از آریایی‌های هندی جدا شده، پس از ترک ایران و بیج (اثریانا و وِجا - اوستا) بخشی به سمت جنوب سرازیر شده، از سغد و مرو و بابل گذشته، عده‌ای در سیستان رحل اقامت گزیدند و بقیه به دو شاخه تقسیم گردیدند:

- شعبه‌ای پس از گذشتن از جنوب خراسان به سوی ولایات جنوبی رهسپار شدند.

- شعبه‌ی دیگر به سوی غرب رفتند. آن‌ها پس از گذشتن از دماوند و عبور از ناحیه‌ی ری امروزی و درگیری با بسیاری قبایل بومی، مثل کادوسی‌ان، طپوریان و... به سوی عیلام رهسپار گردیدند.

شاخه‌ی دیگر پس از عبور از جنوب دریاچه‌ی اورال در دشت‌های شمال دریاچه خزر و جنوب دریای سیاه مسکن گزیدند. آن‌ها به نام سکاها شهرت یافتند و به عنوان تورانیان در مراحل بعدی وارد تاریخ حماسی ایران شدند. جنگ رستم و دیگر پهلوانان اساطیری ایران با این اقوام شهرت خاص دارد.

مهاجمین آریایی می‌بایستی برای مسکن گزیدن در این سرزمین در هر قدم شمشیر زنان به پیش روند. درآویدی‌های سیه چهره و صاف موی جنوب و بومیان شمال و غرب ایران هیچ‌گاه در مقابل این تازه واردین سر خم نکردند و قرن‌ها توانستند به موجودیت خود ادامه دهند. «مهاجمین آریایی اقوامی بدوی و گله‌دار بودند. آن‌ها اسب و مواشی و گوسفند و بز و سگ گله داشته‌اند. مسافرت ایشان با ارابه‌های زبر و ناتراشیده‌ای بوده که چرخ و محور آن‌ها را از یک پارچه چوب ناتراشیده‌ی خشن می‌ساختند. عروس را به اسیری می‌گرفتند و خانواده مبنی بود بر اقتدار تام رئیس خانه یعنی پدر و تعدد زوجات هم معمول می‌داشتند. طلا و الکترم یعنی مرکب از طلا و نقره و مفرغ را می‌شناختند اما صنعت ایشان منحصر به بعضی تزیینات و نقوش و خطوط محدود بوده و خط و نوشتن نمی‌دانستند. به این جهت در بین آن‌ها شعر و شاعری گسترش چشم‌گیری داشت زیرا با زبان شعر بهتر می‌توان پیام‌های مختلف را بدون دست‌خوردگی و اشتباه حفظ نمود و به مقصد رسانید. این قبایل کم‌کم از بدویت خارج شده استقرار یافتند، زراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند و تا مدت مدیدی اجتماع ایشان عبارت بود از قبایل چندی که از یکدیگر مستقل بودند و چندان اتصال و ارتباطی نداشتند لیکن در موقع خطر و مهلکه به زودی با هم متحد می‌شدند.» (پرسی سایکس - تاریخ ایران)

از آن جایی که جامعه‌ی آریایی آن روز از نظر روند تکامل در سطح بومیان شمال و شمال غربی ایران بود، در این تهاجم و اسکان، نه تنها فرهنگ، سنت‌ها و رسومات مردم بومی این سرزمین از بین نرفت بلکه با فرهنگ، سنت‌ها و رسومات تازه رسیده‌ها ممزوج گردید. بومیان به آریایی‌ها خط و کتابت و کشاورزی آموختند و آریایی‌ها تربیت اسب را به بومیان ایران یاد دادند.

«طهمورث را فر ایزدی بود از این رو بر اهریمن سوار شد. روزی دیوان از غیبت شاه استفاده کرده بشوریدند. شاه با گرز گران بسیاری از آن‌ها را بکشت و دیگران پوزش خواستند و وعده

کردند که نوشتن و خواندن را به او بیاموزند. سی خط به او آموختند. زبان‌های رومی و هندی و چینی و تازی و پهلوی و پارسی را به او یاد دادند.»

در این افسانه که در آن مراحل مختلف و زمان‌های مختلف درهم فرو رفته اند، برای ما فقط مناسبات دیوان و شاه و آموختن خط به او توسط دیوان مورد نظر است. ما در بخش دیگر نشان خواهیم داد که منظور از دیو، بومیان ایران و شاه، آریایی‌های مهاجم بوده است. تربیت اسب توسط آریایی‌ها باعث گردید تا:

۱- به علت تسریع در تهاجمات، بازرگانی، اخبار و مراسلات و... پیوند مناطق مختلف سریع‌تر، بهتر و همه جانبه‌تر برقرار شود.

۲- ملل متمدن‌تر مثل آشور در طمع به دست آوردن آن مرتب به این مناطق تهاجم کنند و به این ترتیب یک ارتباط همه جانبه بین اجتماع و فرهنگ آشوری و مردمان این مناطق به وجود آید که این خود در تسریع تکامل جامعه و خانواده، مؤثر می‌بود.

ظهور آیین جدید آریایی:

آیین جدید آریایی در ایران با نام پر آوازه‌ی پیامبر والامقام آن زرتشت یا زرتوشتره اسپیتامه همراه است.

بر سر موطن اصلی زرتشت بین خاور شناسان و ایران شناسان وحدت نظر موجود نیست و هر کدام با ادله‌ی مخصوص به خود مناطق زیل را محل تولد پیامبر می‌دانند:

- ۱- بارتلومه..... شمال غربی ایران
- ۲- پروفیسور گلدنر..... شمال غربی ایران
- ۳- جکسون..... منطقه‌ی شرق ایران
- ۴- کریستن سن..... منطقه‌ی شرق ایران
- ۵- هومباخ..... شمال شرقی ایران
- ۶- پروفیسور لنتس..... شمال شرقی ایران
- ۷- ایلرز..... شمال شرقی ایران
- ۸- هرتسفلد..... منطقه‌ی ماد

پدر زرتشت «پوروش اسپه» و مادر او «دوغدو» نامیده می‌شدند. او پس از مشقات فراوان در مناطق شرقی ایران و پس از جلب نظر شاهکی به نام گرشاب، توانست آیین خود را بسط و گسترش دهد.

۱- ثنویت:

این آیین به روشنی اعلام می‌دارد که تمام پدیده‌های عالم و ماوراءالطبیعه از دو مبدأ قدرت پدید می‌گردند.

«اینک آن دو گوهر (اهورامزدا و اهریمن - ن) که در آغاز همزاد (و در جهان) رؤیا پدیدار شدند...» (ترجمه‌ی تحت‌اللفظی سرود سی‌ام زرتشت از کتاب زرتشت - آشتیانی)

سرچشمه‌ی تمام پدیده‌های خوب، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، اهورامزدا و



سرچشمه‌ی کلیه‌ی پدیده‌های بد و شر، پندار بد، گفتار بد و کردار بد، اهریمن (انگره مینو) می‌باشد. بین این دو قدرت عظیم هیچ گونه وجه مشترک و نیروهای بینابینی وجود ندارند و دره‌ای عمیق و ژرف این دو را از هم جدا می‌کند.

«اینک از آن دو گوهر آغازین سخن می‌گویم: گوهر پاک به گوهر پلید گفت: نه منش، نه آموزش، نه خرد و آیین، نه گفتار و کردار و دین و نه روان ما با هم سازگار است.» (اوستا - پورداود - گاتاها)

تحت نظارت هر کدام از این دو قدرت مبدأ، یک دستگاه کامل (اینسیتوسیون - Institution) از ملائک درجه‌ی اول و دوم و معماران ماوراءالطبیعه و جهان مادی، قرار دارد. عامل اساسی پیروزی نهایی اهورامزدا بر اهریمن، انسان است. انسان با انجام «سه نیک» به یاری خدای بزرگ (اهورامزدا) می‌شتابد و او را به پیروزی می‌رساند. به این جهت در این آیین، انسان دارای نقش تعیین کننده بوده و از مقامی والا برخوردار است.

۲- یکتا پرستی

زرتشت با اعتقاد به دو منبع خلقت، پرستنده‌ی اهورامزدا و مبلغ نیکی و مبارزه بی‌امان علیه اهریمن است.

«ای مزدا»! تو آن کس را که با بد خواه تو در نبرد و ستیز است بدین سان پیروز می‌گردانی.»
(اوستا - پورداود - گاتاها)

به این ترتیب سیر تکامل خدایان کوچک و ملموس به خدای واحد غیر ملموس، با ورود آیایی‌ها به ایران تسریع شد.

بعضی از محققین مایل هستند، زرتشت را به عنوان تنها فرد و پیامبر یکتا پرست در یک جامعه‌ی سراپا شرک و بت پرستی معرفی نمایند. این نوع برداشت اساساً با تکامل پدیده‌های اجتماعی از نطقه به جوانه و از کوچک به بزرگ، با قبول نظام اقتصادی و سیاسی به عنوان بستر حرکت‌های ایده‌ئولوژیک و فرهنگی در تضاد و شیوه‌ایست غیر علمی. هر دستاوردی زمانی به دست می‌آید که قطعات مجزای آن در اجتماع به دست آمده و یا کشف و اختراع شده باشد. هیچ انسانی نمی‌تواند از هیچ، چیزی را اختراع کند. یک انسان ممتاز کسی است که بتواند به بهترین وجهی این دستاورد و یا قطعات جدا و پراکنده‌ی موجود را به هم مربوط سازد و قانونمندی‌های آن را بر مبنای هدفی که در پیش دارد به دست آورد و آن را یک گام تکامل دهد. در زمان زرتشت هیچ موجود آسمانی و زمینی نمی‌توانست تراکتور بسازد، زیرا قطعات مجزای آن از قبیل پیچ، مهره، لاستیک، فولاد، موتور و... هنوز در جامعه وجود نداشت. دستاورد زرتشت نیز طبق این قانونمندی عمل می‌کند. ثنویت در آفرینش و اندیشه یکتاپرستی در جامعه وجود داشت و او آن را طبق درک خود و نیاز آن روز جامعه خوب فرمولبندی کرد و خلاق تکامل داد.

به هر حال ایده‌ی یکتاپرستی زمینه‌ی فکری مساعدی ایجاد کرد تا کل جامعه بتواند خود را تحت یک حکومت مرکزی (دولت) سازمان دهد.

ما برای دست یابی به شکل و نظام خانواده در این دوران با وجود احترام عمیقی که به زرتشت، این پیامبر ایرانی و دستاوردهایش می‌گذاریم، از این شیوه پیروی نخواهیم کرد. به این جهت در درجه‌ی اول در مقام کنجکاوی سری به نظام اقتصادی و سیاسی‌ای که در اوستا بیان گردیده می‌زنیم. شاید از این ممر حاصلی به چنگ آید.

«آنگاه که به چارپایان آزادانه راه دادی تا به کشاورز گرایند یا به چادر نشینان پیوندند، «سپندازمذ» و خرد مینوی پدید آورنده‌ی چارپایان از آن تو بود. پس چارپایان از آن میان، کشاورز گله‌پرور - آن پاسبان منش نیک - را خدایگان خویش دانستند. ای «مزد»! چادر نشین بیابان گرد - که به کشاورزی نپردازد) هر چه بکوشد از پیام تو بهره نیابد.» (اوستا)

بر این مبنا، جامعه‌ی زرتشتست تقسیم شده به کشاورز گله‌پرور و چادرنشین بیابان گرد (که به کشاورزی نپردازد). آریایی‌ها زمانی به این مرحله از جامعه رسیدند که:

۱- قرن‌ها از تهاجم اولیه‌ی آن‌ها به ایران و اسکانشان در این سرزمین می‌گذشت. به همین جهت در طول زمان قشری از کشاورزان و دام پروران اسکان یافته، که زرتشت نماینده‌ی ایده‌ئولوژیک آن‌هاست به وجود آمده بود.

۲- درآمیختگی آریایی‌ها با سکنه‌ی بومی هنوز به پایان نیانجامیده است. زیرا زرتشت امید دارد که با تبلیغ، این مردمان را در تحت فرمان آریاها و لوای دینی خود متحد سازد.

«ای آزادگان! ای برزیگران! ای پیشوایان! ای دیوان (زرتشت بومیان را با کلمه‌ی دیو مورد خطاب قرار می‌دهد) برای شادمانی و خشنودی «مзда اهورا» باید به گفتار و آموزش من گوش فرا دهید و فرمانبر باشید...» (اوستا)

و زمانی که تبلیغات با تهاجم و جنگ توأم می‌گردد، سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن چنین فرمول‌بندی می‌شود:

«اگر دانایی که خود پیرو دین راستین است بتواند کسی از پیروان دروغ پرستان را به راه راست آورد، باید برای نگاهداری او آزاده و بزرگی را آگاه سازد تا بدان مرد به آیین راستین گرویده پناه دهد و نگذارد همکیشان دیرینش بدو آزار رسانند.» (اوستا)

و بالاخره پس از نیرومند شدن آریایی‌ها و مقاومت بومیان چنین فرمان می‌دهد:

«ساز نبرد کنید و (دروغ پرستان) را (با جنگ و سنیز) از مرز و بوم خویش برانید!» (اوستا)

برای این که روشن شود دیو و دروغ پرست کیست در گاتاها آمده است:

«شما همه از تخمه «منش زشت» هستید و آن کس که دیر زمانی شما را می‌پرستید از دروغ و خود ستایی است. شما از دیر باز بدین کردارتان در «هفتمین بوم» نامبردار شدید.» (اوستا)

توضیحی را که آقای پورداود در زیر نویس این آیه می‌آورد، مسئله را روشن می‌کند.

«بنا بر اعتقاد پیشینیان، جهان هفت اقلیم یا بوم یا کشور داشته و چنان که در مقدمه‌ی ابومنصوری و جاهای دیگر آمده، سرزمین ایران هفتمین بوم به شمار می‌آمده است.» و بدین ترتیب واضح است که این آدم‌های با تخمه‌ی «منش زشت»، همان سکنه‌ی بومی ایران (دراویدی‌ها) بوده‌اند.

از آن چه که گذشت، روشن می‌گردد که نظام اجتماعی آریایی در این مرحله مربوط به اواسط دوران نوسنگی و شکل سازمانی قبیله‌ای بوده و هنوز طبقات در این اجتماعات به بالاترین مرحله‌ی تخصص و در نتیجه ایجاد دولت گام نگذاشته‌اند. در جامعه دو نوع شیوه تولید در کنار هم و در تضاد با یکدیگر وجود دارد.

از این رو آن‌ها هنوز قرن‌ها با یک جامعه‌ی متمدن که دولت شکل اساسی سازمانی آن و تک همسری شکل اساسی ساختار خانواده است، فاصله دارند. لذا پدرشاهی ساختار عمومی خانواده در متکامل‌ترین قبایل آریایی است.

«خانواده یا کولا (Kula) هسته‌ی مرکزی تشکیلات اجتماعی آریایی بود که ریاست آن را پدر خانواده داشت.» (مشکور - ایران در عهد باستان)

در این شکل از خانواده، زن دزدی به قصد ازدواج یکی از اشکال رایج همسریابی بوده که این شیوه ریشه در نظام تورانی گذشته‌ی آن‌ها دارد.

بسیاری از محققین با استناد به این گفته‌ی زرتشت «ای پوروچیست، از دودمان «هچپ» و خاندان «سپیتمان»! ای جوان‌ترین دختر «زرتشت»! این (مرد) با منش نیک و راستی آزموده را از برای پیوند با تو برگزیدم. تو خود از خرد خویش راه پرس و پندگیر و پارسایی و نیک اندیشی خویش را به جای آور.» (اوستا)، مایل هستند ثابت کنند که در آن زمان تک همسری در بین آریایی‌ها وجود داشته است. ولی در این آیه از گاتاها، زرتشت فقط جانب دختر خود را می‌گوید. او با بزرگ منشی خاص خودش اختیار انتخاب همسر را به دخترش واگذار می‌کند. ولی آن طرف قضیه که «این مرد» (جاماسب) است، هنوز مطرح نشده است. هنوز روشن نیست که آیا جاماسب اولین بار بوده که داماد می‌شده و یا در زمان این ازدواج، زنان دیگری نیز در حرم او غنوده بوده‌اند و حتی اگر پوروچیست اولین همسر جاماسب هم باشد، باز هم دلیل بر خانواده‌ی تک همسری در بین آریایی‌ها نیست.

در یک جامعه‌ی پدرشاهی، در عین حال که زن می‌بایستی پارسایی پیشه کند، اگر مرد پارسایی پیش گیرد، از جامعه طرد می‌گردد و همه به ریش او می‌خندند. زیرا در این ساختار مرد حق «چند زنه» را برای خود تضمین کرده است.

اصطلاح «اجاق کور» که در ایران به پدران بدون پسر می‌گویند، سرچشمه‌ای از این دوران دارد. در آن زمان پسر در عین حال که به طور مطلق تحت فرمان پدر بود (هم چنین دختر) ولی در غیاب پدر جانشین او نیز محسوب می‌شد. او می‌بایست از اجاقی که پدر نگهبان اوست، در غیاب او مواظبت کند و نگذارد آتش آن خاموش (کور) شود در نبودن و فقدان پسر اجاق خانواده بعد از مرگ پدر برای همیشه خاموش (کور) می‌شد.

در بعضی از دهات ایران رسم بر این است که بر سفره، ابتدا تمام افراد مذکر می‌نشینند و غذا می‌خورند و سپس وقتی این افراد سفره را ترک کردند، زنان به خود اجازه می‌هند بر سر سفره بنشینند و بقیه‌ی غذا را صرف نمایند. بسیار اتفاق می‌افتد که پسر سه ساله‌ای بر سر سفره می‌نشیند ولی مادر ۴۴ ساله‌ی او که صاحب ۵ الی ۶ فرزند دیگر نیز هست از این حق محروم می‌باشد. این یکی از تظاهرات پدرشاهی در خانواده است که ریشه در اعماق جامعه‌ی ما دارد. مراسم ازدواج در بین اولین اقوام آریایی که تازه به فلات ایران گام نهاده بودند، در عین تقدس، بسیار زیبا و دلپذیر می‌بود. داماد پس از پسند کردن عروس و اجرای مراسم خواستگاری، جامعه‌ی نو بر تن نموده و با اقوام و هم قطاران خویش به خانه‌ی عروس می‌رفت و دست او را که با زیباترین وضعی آرایش شده بود گرفته، عروس را بر بلندی‌ای می‌برد و خطاب به او می‌گفت: «من مرد هستم و تو زن، من آسمانم و تو زمین، من و تو با هم می‌نشینیم و از ما فرزندی به وجود خواهند آمد.» پس آنگاه عروس را در بین هلهله و شادی و اسب دوانی افراد تیره و قبیله به خانه‌ی خود می‌برد.

*

مادها که قومی از اقوام متعدد آریایی هستند، به صورت قبایل مختلف در حدود ۲ هزار سال قبل از میلاد به مناطق ارارات و آذربایجان و کردستان هجوم بردند و بر بومیان این مناطق غلبه نمودند و در این سرزمین‌ها مستقر گردیدند.

جامعه‌ی ماد پس از شکل‌گیری و اقتدار دولت آشور، شدیداً متحول گردید. آشوریان جهت کسب معادن آهن از جنوب ایران، لاجورد از افغانستان، اسب از مناطق آریایی، اسرای بیشمار و غارت گله‌های چند هزار رأسی، دائماً به سرزمین مادها لشکر می‌کشیدند و آن‌ها را تحت تسلط خود در می‌آوردند. به این جهت قبایل ماد بیش از هر قبیله و قوم دیگری با فرهنگ و دستاوردهای آشور آشنا و نزدیک گردیدند. با وجود این که اقوام یاد شده قرن‌ها پس از عیلامی‌ها وارد مبارزه‌ی طبقاتی گردیدند، ولی یک شبه ره صد ساله پیمودند.



سربازان آشوری و اسیرانی از قبیله‌های ماد

با تکامل سریع جوامع ماد، نظام خانواده نیز در این قبایل شدیداً دگرگون گردیده و پدرشاهی با شدتی که

فقط آشوریان با آن برابری می‌کردند، بر جامعه حاکم گردید.

دیاگونوف می‌گوید: «مقدمات انتقال به دوره‌ی وحدت زوج و زوجه و رواج برده‌داری و پیدایش تأسیسات برای انقیاد و اسارت طبقات محروم فراهم شده بود.»

به این ترتیب قبایل ماد توانستند بر بستر نظام اقتصادی رو به رشد، نظام خانواده، اتحاد فشرده‌ی قبایل مختلف خودشان و با نوسازی جامعه‌ی قبیله‌ای بر مبنای دستاوردهای متمدنانه‌ی آشور، دومین دولت برده‌داری ایرانی را ایجاد و آن را به صورت بزرگ‌ترین دولت برده‌دار جهان آن روز تکامل دهند. (۶۶۹ - ۶۷۲ قبل از میلاد) با این همه زن هنوز به طور کامل و همه جانبه خلع سلاح نشده و در جامعه قدر و منزلتی دارا بود. لباس زنان مادی همانند زنان آشوری عبارت بود از یک پیراهن بلند تا زیر زانو با دو شیار دو طرف از بالای زانو تا پایین. آستین‌های کوتاه و یقه‌ی گرد و باز. در جامعه‌ی ماد در این دوران، زنان به خاطر باروری و مادر بودن، هنوز مورد احترام بسیار بودند. هنوز برای قرن‌ها خدای مادینه و قدرتمندی به نام آناهیتا بر تمام شرق آن زمان و اروپای بعد از آن، قدرت چشمگیری داشت. با این وجود نقش خدایان مادینه در این مرحله با نقش آن‌ها در گذشته به علت تعییرات اجتماعی متفاوت بود.

در آیین زرتشت ۶ امشاسبند و یا ایزدان درجه‌ی اول وجود دارند که همگی فرزندان بلاواسطه‌ی اهورامزدا بوده و قدرتمندترین ایزدان می‌باشند. سه تن از آن‌ها نرینه و سه تن مادینه هستند:

ایزدان نرینه و وظایفشان عبارتند از:

- ۱- بهمن = «اندیشه‌ی خوب». او در عین حال که مظهر خرد اهورامزدا است، مسئول رهبری انسان‌ها به سوی او نیز می‌باشد.
- ۲- اردیبهشت = «راستی». او نماینده‌ی قانون ایزدی و نظم خدایی در این جهان است.
- ۳- شهریور = «شهریاری مطلوب». او مظهر سیطره و قدرت اهورامزدا است. او در عین حال مظهر فرمانروایی اهورامزدا در بهشت بوده و در روی زمین حامی پادشاه خوب نیز می‌باشد.

ایزدان مادینه و وظایفشان عبارتند از:

- ۱- سپندارمذ = «اخلاص». او مظهر فرمانبرداری مؤمنانه است. او وقتی «دزدان و مردمان بد و زنان بی ملاحظه آزادانه روی زمین راه می‌روند، آزرده می‌شود. اما زمانی که پارسایان به کشت و کار و پرورش چهارپایان می‌پردازند، یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود، شادمان می‌گردد.
 - ۲- خرداد = «کمال». او نماینده‌ی نجات بشر است
 - ۳- امرداد = «جاودانگی یا بیمرگی». او مظهر رستگاری جاودانه است. در ضمن خرداد و امرداد (مرداد) نماینده‌ی آرمان‌های نیرومندی به مانند سرچشمه‌ی زندگی و رویش و باروری هستند.
- به طوری که ملاحظه می‌شود، وظایف ایزدان مادینه دقیقاً منطبق با وضعیت زنان دوران تولد دولت. آن‌ها وظایف فرمانبرداری مؤمنانه و پارسایانه نسبت به اهورامزدا، رویش و تولد و زایش و باروری در روی زمین را به عهده دارند.

تصاویر مجسمه‌ها و نقوشی که از این ایزدان مادینه به دست آمده است، نقش اجتماعی آن‌ها را بسیار برجسته نشان می‌دهند. مثلاً در میان اشیایی که در نتیجه‌ی تحقیقات باستان شناسان در لرستان یافته شده و متعلق به سال‌های ۶۷۲ تا ۵۵۰ قبل از میلاد می‌باشند، سر سنجاق کوچکی وجود دارد که در روی آن خدای مادر (به احتمال قوی آناهیتا یا ناهید) در حالیکه عریان نشسته و پاها را از هم گشوده و سر بچه‌ی در حال تولد از میان دو پای او پیداست و دو دستش را به پستان‌هایش گرفته، حک شده است.

با پیدایش دولت برده‌دار ماد و گسترش حاکمیت آن بر سراسر این سرزمین نقش تاریخ ساز و بلامنازع قبیله به عنوان سازماندهنده‌ی زندگی اجتماعی، بسیار محدود گردید. به بیان دیگر، تقسیم جامعه به طبقات، ناقوس پایان رسالت تشکیلاتی بود که بر اساس خویشاوندی و یا کلان قرار داشت.

بدین ترتیب، دولت جای قبیله را گرفت.

دولت

دولت سازمان اجتماعی است که به وسیله‌ی آن یک طبقه و یا در شرایطی چند طبقه، منافع خود را به طور همه جانبه بر یک یا چند طبقه‌ی دیگر همان اجتماع تحمیل می‌نماید (یند). دولت ماد پس از ۵۰۰ الی ۷۰۰ سال که از شروع کشف آهن می‌گذشت و این عصر در اوج شکوفایی بود، به عنوان نماینده‌ی جامعه‌ی برده‌دار و از وحدت چندین قبیله‌ی مادی، پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. این دولت در بدو پیدایش با عامل مخربی رو به رو گردید که این عامل خود باعث پیدایش‌اش گردیده بود و آن نظام قبیله‌ای جامعه‌ی ماد بود.

نیروی مقامت قبیله در مقابل دولت در کجاست؟

این نیرو در نظام خانواده‌ی پدرشاهی در قبیله است.

در نظام پدرشاهی، پدر حقوق نامحدودی دارد. خود برده‌دار است و خود خدای خانه. تمام قوانین قصاص را او به میل خود وضع می‌نماید و به اجرا می‌گذارد. رابطه‌ی پدر با رئیس قبیله دوستانه است. این روابط بیش‌تر مشورتی است و رئیس قبیله فقط حراست آداب و رسو و امنیت کامل قبیله را به عهده دارد و در مسایل خانوادگی با هیچ مردی درگیر نیست.

بر عکس، نظام دولتی خواهان حاکمیت بی چون وچرای دولت بر تمام ارکان اجتماعی و منجمله بر سرنوشت قبیله، خانواده و قلمرو آن می‌باشد. در نظام دولتی قانون گذار دولت و مجری آن هم مأمورین دولتی هستند. مرد در نظام دولتی نمی‌تواند بالاختر زن خود را بکشد و یا بچه‌های خود را سر ببرد. لذا دولت شدیداً با نظام پدرشاهی در تضاد می‌افتد.

نظامی که از جوشش و قوام آن ، دولت برده‌دار به وجود آمده، اکنون سد و مانع این گذار تاریخ است. این مانع آن چنان قدرتمند بود که دولت هوشتره را در مقابل سکاها برای مدت ۲۲ سال به زانو درآورد. زیرا قبایل ماد با اخلال درونی علیه جهانگشایی و تمرکز دولتی آن، دست وحدت به سوی سکاها می‌مهاجم دراز کردند.

در مرحله‌ی بعد، بخشی از دولت مردان ماد با رهبران قبایلی که در دولت شرکت داشتند به محاربه برمی‌خیزند و آن‌ها را قلع و قمع می‌کنند. پترو شفسکی در تاریخ ایران می‌گوید:

«سازمان اجتماعی ماد را می‌توان سازمانی عشیرتی در حال از هم پاشیدگی شمرد.» با ورود پارت‌ها، پارس‌ها و دیگر مناطق و قدرت‌های جنوب ایران به امپراطوری ماد، نظام دولتی در این مناطق بله طور قطع جای نظام قبیله‌ای و عشیرتی پراکنده را گرفت.

به این ترتیب تمرکز و انحصار که از بدو پیدایش انسان و رشد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، گام به گام رشد و تکامل می‌کرد، به عالی‌ترین درجه‌ی خود رسید.

اگر در گذشته همه‌ی ثروت و مابملک در خانواده در دست پدر متمرکز بود و پدر سیورسات و هدایای اجباری و غیر اجباری را به رئیس تیره و رئیس تیره به رئیس قبیله می‌رسانید و در آن جا متمرکز (بهتر بگوییم پراکنده) می‌شد، پس از پیدایش دولت و هرمی شدن جامعه و پیدایش قدرت سیاسی متمرکز مرکزی، ثروت با شتاب بی‌سابقه‌ای از پایین به بالا و فقر از بالا به پایین جریان یافت. از این به بعد همه چیز در انحصار دولت مردان درآمد.

اکثر باستان شناسان به ثروت‌های سرشار و تمرکز شدید مواهب زندگی در بالای جامعه، نزد بزرگان ماد، اشاره کرده اند که این خود ناشی از دستگاه عریض و طویل برده‌داری در آن جامعه بوده است.

در این جا لازم است به یک عامل اساسی دیگری که در ایجاد دولت در منطقه‌ی ایران مؤثر بوده است اشاره کنیم.

سیستم آبیاری در مناطقی از ایران که خشک بوده و باران سالانه بسیار کم می‌باشد، سیستم ویژه‌ایست که به آن آبیاری از طریق قنات می‌گویند. قنات کانال طولانی و شیب‌داری است که به وسیله‌ی تعدادی چاه با سطح زمین ارتباط پیدا می‌کند. انتهای این کانال به سطح زمین باز می‌شود و آب از دهانه، زمین قابل دسترسی را آبیاری می‌کند.

گسترش قنات، نگهداری و لاروبی آن و ایجاد تأسیسات جانبی، یک نیروی متمرکز قدرتمند و سازمان دهنده را می‌طلبد. این مسئله باعث تسریع شکل‌گیری دولت به عنوان قدرت سیاسی و تمرکز بی‌سابقه‌ی قدرت و ثروت در آن می‌گردید و یک سری ویژگی‌هایی در منطقه را باعث می‌شد:

- همه‌ی زمین‌ها در اختیار پادشاه قرار می‌گرفت.

- همه‌ی مردمان بندگان پادشاه می‌شدند.

- همه چیز در ید قدرت بی‌انتهای شاه قرار می‌گرفت.

کلیه‌ی شاهان و یا حاکمین منطقه‌ای برعکس حاکمین منطقه‌ای در اروپا که دارای اختیارات وسیع و مشخصی بودند، در مقابل قدرت مرکزی (پادشاه) ابزار بی‌اراده‌ای بیش نبودند. این تغییر عظیم اجتماعی، تغییر نظام خانواده را تسریع می‌نمود و با نیازهای تمرکز قدرت و ثروت و رشد و تکامل نیروهای مولده منطبق می‌ساخت.

به این ترتیب از بطن نظام پدرشاهی، که لازمه‌ی ایجاد دولت برده‌دار می‌بود، نظام تک همسری آریایی مردسالارانه، که لازمه‌ی تثبیت و تحکیم دولت است، به وجود آمد، نظامی که تا به امروز به کلیه‌ی نظامات جوامع بشری حاکم است و دوران تاریخی آن به علت وجود مبارزه‌ی طبقاتی هنوز سپری نگردیده است. این نظام به این دلیل آریایی نامیده می‌شود که برای اولین بار در بیناوقام آریایی پا به عرصه‌ی تاریخ نهاد. درجه‌ی بالای تمرکز (همه مواهب زندگی) در بالا، ویژگی دیگری را در نظام خانواده به وجود می‌آورد.

- تمرکز زنان به سوی رأس هرم.

- ایجاد حرمسراهای بزرگ در دربار مرکزی، حاکمین منطقه‌ای و کارمندان بالای دولتی در مرکز ولایات. در نتیجه:

چند همسری برای اقلیتی از مردان جامعه.

- کمبود زن و ثروت در پایین اجتماع، در نتیجه:

محروم ماندن اقلیتی از مردان از داشتن همسر.

- ایجاد خانواده بر مبنای حداقل امکان و در نتیجه:

تک همسری واقعی برای اکثریت زنان و مردان جامعه.

دولت ماد پس از درگیری‌های شدید با سران تجزیه طلب قبایل و قلع و قمع آن‌ها و در نتیجه، تلاش طولانی جهت تحکیم و تثبیت خود، سرانجام شمشیر برکشید و به جهان گشایی پرداخت. این دولت توانست سرزمین‌های پارت، پارس، مانا، آشور و قسمتی از بابل و عیلام را تحت فرمان خود آورد و وحدتی را که در تاریخ این مناطق بی سابقه بود ایجاد نماید. این تمرکز و وحدت بی سابقه، گامی دیگر ساختمان اجتماعی مناطق تحت نفوذ را همگون نمود و تا اندازه‌ای نظام مشترکی را حاکم گرداند: **نظام برده‌داری**، نظامی که در آن، خانواده‌ی تک همسری مردسالارانه‌ی آریایی گسترش بی سابقه‌ای یافت. در جامعه‌ی جدید طبقاتی ماد نیز خدای مادر در تمام مناطق، مورد پرستش بود.

خانواده در طبقات مختلف جامعه، ابعاد گوناگونی داشته است.

۱- خانواده‌ی اسیران و زحمتکشان، تک زوجی بوده. **یک مرد + یک زن + فرزندان**
زن به علت ضرورت شرکت‌اش در تولید، دومین مقام و جایگاه را در خانواده داشته است.
لباس زنان کمافی‌السابق همان است که در فوق توضیح داده شد و در تصویر نمایان است.

ما این مسئله را در لوجه‌ی سنگی حجاری شده در نینوا که آشوریان اسیران مادی را می‌بیرند می‌توانیم به خوبی دریابیم.

۲- خانواده‌ی مقامات دولتی، نظامیان ارشد و حکام محلی، شاهزادگان و پادشاه، تک همسری برای زن و مرد در قانون ولی چند همسری برای مرد در عمل:

فرزندان

+

متعّه

+

فرزندان + همسر اصلی (زن) + **مرد** + کنیز + فرزندان

+

محبوبه

+

فرزندان

به طوری که ملاحظه می‌شود، ابعاد خانواده برای مرد گسترش یافته و برای زن همان تک همسری باقی مانده است.

۳- ابعاد خانواده در بین اشراف تازه به دوران رسیده و درباریان، بسیار قابل انعطاف است. و بستگی به تعداد محبوبه‌ها و کنیزان دارد.

در جامعه‌ی ماد زنان حق مالکیت داشتند. آن‌ها می‌توانستند آزادانه در داد و ستدها شرکت کنند، صاحب زمین و ملک و املاک شوند. بسیار زنان آزادی که املاک و برده‌های فراوان داشته و یا کنیزکانی که صاحب ملک و خدمتکار و خدمه و حشمه بودند.

به علت دیر پایی بعضی رسومات و سنت‌های دوران مادرشاهی، روابط جنسی دختران و پسران در پیش از ازدواج رسمی، مذموم و تابو نبوده و بسیار اتفاق می‌افتاده که زنان به خواستگاری مردان می‌رفتند. زنانی بوده‌اند که چند شوهر داشته و یا آزادانه با مردان دلبندشان همبستر می‌شده‌اند. آن چه در این دوران نسبت به دوران پیش شدت یافت، محدود شدن سریع و روز افزون زنان به تک همسری و درخواست نجابت زن در بعد از ازدواج بوده که با شدیدترین وجه کنترل گردیده و در صورت تخطی، غیر انسانی‌ترین مجازات شامل حال زن مجرم می‌شده است.

از این دوران آتشکده‌هایی در نقاط مختلف برجاست که مربوط به پرستش خدای مادر یا ناهید (آناهیتا) می‌باشد.

این مسئله نشان می‌دهد که زنان مادی هنوز در اعماق بی حقوقی کامل تا به آخر سقوط نکرده‌اند. به علت نوپا بودن دولت ماد و طبقات تازه شکل گرفته، چادر و چاقچور برای زنان هنوز عمومیت نیافته و غیر از زنان درباری و اشراف تازه به دوران رسیده که با کجاوه‌های مستور با چادر حرکت می‌کردند و در ملا عام ظاهر نمی‌شدند، زنان طبقات متوسط و به ویژه زحمتکشان آزادانه در اجتماع رفت و آمد می‌کردند.

با وجود این که نظام همخونی ازدواج قرن‌ها از بدنه‌ی اجتماع رخت بر بسته بود، ولی در طبقه‌ی اشراف برده‌دار نشانه‌های روشنی از این نوع ازدواج‌ها به چشم می‌خورد.

در بین سکاها ازدواج یک زن با چند مرد و یا یک مرد با چند زن هنوز وجود داشته است. با پیشرفت و تکامل نظام برده داری و تبدیل کامل زن به عنوان ابزار بچه‌سازی و شهوترانی و خدمت گذاری مرد، مسئله‌ی بکارت و دوشیزه بودن (نو بودن این ابزار - آکبند بودن او) به صورت نطفه‌ای در جامعه شروع به رشد نمود.

مادها اساساً جهت دفاع از سرزمین خود در مقابل آشور، گام به گام قدرتمند شدند و پس از تحکیم خود در لحظه‌ای مساعد، آشور را از صحنه‌ی تاریخ محو کردند و پس از مدت کوتاهی فرمانروایی، خود نیز توسط کورش از صحنه‌ی تاریخ محو گردیدند.

تکامل برده‌داری در زمان مادها که به مناسبات حاکم در جامعه تبدیل شده بود، به علت درگیری‌های زیاد، با کندی صورت می‌گرفت. کشاورزی به طور فعال به پیش می‌رفت و دامداری همانند کشاورزی با مشکلات کمبود نیروی انسانی روبرو بود. به این جهت و به

علت احتیاج به کار زنان، آن‌ها قادر بودند در پروسه‌ی تولید و فعالیت اجتماعی تا اندازه‌ای که سنن و قوانین اجازه می‌داد شرکت کنند.

پس از شکست آستیاک و به قدرت رسیدن کورش این وضع گام به گام دگرگون گردید. کورش پس از تحکیم سلطنت و ایجاد امنیت در قلمرو حاکمیت خود، به جهانگشایی پرداخت و سیل بردگان را به شهرهای مختلف مرکزی سرازیر نمود. این بردگان در کارهای کشاورزی، ساختمانی و سپاهی‌گری گماشته می‌شدند. به علت تعداد بالای بردگان و سیر ویژه‌ی ساختار اقتصادی، برده‌داری خاص ایران شکل گرفت. به این معنی که برده‌ای طبق خواست و فرمان برده‌دار و یا پیشنهاد خود و توافق ارباب، می‌توانست در مشاغل و پیشه‌های مختلفی وارد گردد. این روابط باعث می‌شد که گاهی برده‌ای صاحب مقام گردد و یا از نظر اجتماعی در سطح مطلوبی قرار گیرد. ولی با این اوصاف او هم چنان برده می‌ماند و باید شرایط برده و برده‌دار را به جا می‌آورد. لذا برده‌داری هخامنشی با دوران اول برده داری در یونان تقریباً همسان و با برده‌داری رم باستان که برده‌ها قانوناً نمی‌توانستند وارد مشاغل مختلف گردند، تفاوت داشت. بر این مبنا در دوران هخامنشی، برده‌ها یک طبقه‌ی ویژه را تشکیل نمی‌دادند، بلکه خود با وجود برده بودن به اقشار مختلف تقسیم می‌شدند.

هخامنشیان با متحد ساختن ملل مختلف آسیایی، آفریقایی و اروپایی تحت یک قدرت سیاسی، به روند تجارت و تمرکز سرمایه شتاب بی‌سابقه‌ای بخشیدند. اگر آشور برای به دست آوردن اسب، لاجورد، مس و... مجبور بود جنگ کنان از قلمروهای مختلف بگذرد و در گشتار و خون آن‌ها را به دست آورد، صنعت‌گران در دولت هخامنشی بدون جنگ و کشتار به اقسا نقاط عالم آن روز رفت و آمد می‌کردند و اشیاء و کالاهای مورد لزوم خود را تهیه می‌نمودند. با پیشرفت تجارت، لزوم یک واحد ارزش هر روز بیش‌تر احساس می‌شد. با ضرب سکه‌ی طلا، الکترم و مس، ارزش کالا در سراسر امپراطوری دقیقاً معین شد و از این تاریخ تولید کنندگان مجبور نبودند که در ازای کالاهای فروخته شده، کالاهایی را بخرند که می‌بایست حتماً شخصاً آن را مصرف نمایند. در واقع از دل سوداگری نطفه‌ی تجارت و سرمایه بسته می‌شد.

در کنار رواج مسکوکات، رباخواری پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. رباخوار با قدرت روز افزونی زندگی پیشه‌وران و طبقات متوسط را تحت سیطره‌ی خود درمی‌آورد و در شرایط ویژه‌ای عناصری از طبقات فوقانی جامعه و حتی پادشاه را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد.

اشتغال بردگان در کلیه‌ی شاخه‌های تولید و انجام وظایف و امور جانبی، دست زن را با قطعیت بیشتری از پروسه تولید کوتاه نمود و نقش او را در فعالیت‌های اجتماعی نازل داد.

باوجود این که ایزد مادر تبدیل به ایزد قدر قدرت و بی رقیبی گردیده بود و اردشیر دوم برای پرستش او معابد بسیار ساخت و مردم را به پرستش‌اش تشویق می‌کرد، با وجود این که کورش به خاطر فوت همسرش «گساندانه»، مادر کمبوجیه، نه تنها خود سوگواری کرد، بلکه به تمام کشورهای تابع امپراطوری دستور داد که در مرگ ملکه



غزاداری کنند، ولی کل جامعه در جهت سلب هر گونه آزادی از زنان به پیش می‌رفت.

از اواسط سلطنت هخامنشیان حق مالکیت زن بر زمین و حقوق

آتشکده نقش رستم

تجارتی او قدم به قدم سلب گردید. برای زنان تابوهای جدید به

وجود آمد، از قبیل نجس بودن او در دوران قاعدگی (ماهانه) و به این ترتیب زندانی شدنش در این مدت. او حتی اجازه‌ی دیدن آتش، قرار گرفتن در مسیر باد و دیدن روشنایی را نداشت. زیرا پدیده‌های فوق مقدس بودند و زن در این مدت نامقدس و نجس. ویل دورانت می‌نویسد: ولی در مورد زنان دیگر (زنان شهری) گوشه نشینی زمان حیص که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی آن‌ها را فرا گرفت.

یک سنت، یک رسم و یا یک عادت، زمانی به سنت، رسم و عادت عمومی تبدیل می‌شود که قدرت سیاسی آن را جذب کرده و پرورانده و حافظ آن گردیده و برای مدت طولانی به تبلیغ و ترویج آن (چه دمکراتیک و چه به وسیله‌ی قهر) پردازد و از این نظر آن چه هم در مورد سنت‌ها و رسوم زمان هخامنشی گفته شده و یا گفته می‌شود در قدم اول در بالای جامعه، افراد قدرت سیاسی و طبقات حاکم شکل گرفته و پذیرفته شده است. زنان طبقات بالای هخامنشی با کجاوه‌هایی بسیار پوشیده‌تر از دوران ماد به این سو و آن سو می‌رفتند. آن‌ها این کجاوه‌ها را با پارچه‌ی ضخیمی به نام چادر می‌پوشاندند تا مورد دید افراد بیرون قرار نگیرند.

پیرنیا از قول پلوتارک می‌نویسد: «اغلب ملل بیگانه و خصوصاً پارس‌ها بالطبع یک تعصب مفرطی نسبت به زنان خود و زنان غیر عقدی و کنیزانی که خریده‌اند، ابراز می‌کنند و از این جهت زنان خود را چنان نگه می‌دارند، که کسی نمی‌تواند آن‌ها را ببیند و حتی در خانه‌های خودشان آن‌ها محجورند. در موقع مسافرت‌ها هم زنان خود را در گردونه‌هایی که از هر طرف بسته است، حرکت می‌هند...»

گام دیگر که مسئله‌ی پوشش زن به پیش رفت، زنان طبقات مرفه شهری را در برگرفت. این زنان که از نظر توانایی مالی، نمی‌توانستند همیشه با کجاوه حرکت کنند، همان چادر کجاوه را کوچک کرده (چادر امروزی)، روی سر و صورت خود استوار می‌کردند و راهی می‌شدند. این نوع پوشش زنان شهری آن‌ها را از دستبر مأمورین دولتی که در هر گوشه‌ای در جستجوی زنان خوشگل برای ارایه به حاکمین بوده و به سرقت آن‌ها دست می‌زدند، مصون می‌داشت.

شرایط اقتصادی حاکم بر پایین جامعه - شرایط کار و تولید - زنان زحمتکش را از این پوشش دست و پاگیر مبرا می‌کرد. زیرا شرکت در پروسه‌ی تولید، لباس متناسب آن کار و فعالیت را می‌خواست. از این جهت چادر به عنوان پوشش دست و پاگیر، هیچ گاه نتوانست لباس عمومی زنان زحمتکش شهر و روستا گردد. «از مفاد لوحه‌ی گلی شماره‌ی ۵۲ تخت جمشید بر می‌آید، در منطقه‌ی نیریز که یکی از مراکز مهم زره سازی در دوره‌ی خشایارشا بوده ۱۲ کارگر مرد، ۱۸ پسر بچه و ۱۴ نفر زن و ۱۱ دختر مشغول خدمت بوده‌اند.

در حال حاضر تعداد زنانی که در فعالیت‌های صنعتی و ساختمانی کشور شرکت دارند ۱۱ الی ۱۲ درصد کارکنان است. در حالی که طبق الواح ترجمه شده تعداد زنانی که در دستگاه اقتصادی سلطنتی خدمت می‌کرده‌اند، ۴۰ الی ۶۰ و با دختران جمعاً ۶۰ الی ۷۰ درصد بوده است... مزد کارگران مرد بیش‌تر از کارگران زن و مزد پسران بیشتر از مزد دختران بوده است...» (راوندی - تاریخ اجتماعی ایران)

در این دوران مسئله‌ی دست نخوردگی زن (دوشیزه بودن او) وسیله‌ای گردید تا مردان زندگی جنسی زنان را از بدو تولد تحت کنترل گیرند و آن آزادی مختصر دوران پیش از ازدواج را نیز از آن‌ها سلب نمایند. تعدد زوجات برای مردان طبقات بالا و درباریان ابعاد بزرگتری یافت. مثلاً آتوسا و آراتیس‌تونه دو دختر کورش، زنان داریوش بودند. داریوش پاریس دختر

سمردیس، نوهی کورش را به عقد خود درآورد و سپس با دختر آتانس ازدواج کرد. اردشیر دوم ۳۶۰ زن در حرمسرا داشته است.

در لیست عایدات شاهی در کتاب تواریخ هرودوت چنین می‌آید:

«نهم - بابل و آشور ۱ هزار تالن و ۵۰۰ خواجه سرا» از آن جایی که مقادیر فوق پرداخت سالانه‌ی بابل و آشور به دربار شاهی بوده است، گسترش حرمسراهای شاهی و اشراف و درباریان روشن می‌گردد. به طوری که این گسترش سالی حداقل ۵۰۰ خواجه‌ی حرمسرا (مردان اخته شده) را می‌طلبیده است. هرودت می‌نویسد: «هر مرد چند زن و چندین محبوبه دارد. بعد از رشادت در میدان جنگ، برجسته‌ترین مردانگی کثرت فرزندان است. مردانی که پسران بیشتری دارند هر ساله از دست پادشاه به دریافت جایزه سرفراز می‌شوند. داریوش مصالح ساختمانی کاخ خود را از مناطق ذیل گرد آوری نمود:

چوب صدر لبنان
چوب بلوط قندهار
طلا سارد
عاج هند و هبشه
مس ایران و مصر

این گستردگی در قلمرو، رنگارنگ بودن حرمسراهای آن‌ها را نیز می‌رساند؛ زنانی از ملل مختلف با ایده‌ها و رسومات رنگارنگ و نهایتاً رقابت‌ها و توطئه‌های گوناگون علیه یکدیگر یا علیه هر شخص دیگری. اعمال نفوذ بعضی زنان درباری در دوران هخامنشی گهگاهی ضربات هولناکی بر پیکر جامعه وارد می‌آورد. برای مثال: پس از فتح مجدد مصر به دست اردشیر اول ۵۱ نفر از آتنی‌هایی که در سپاه مصر بودند، حاضر به تسلیم نشدند. بغایوخش (مگابیز) - سردار ایرانی - به آن‌ها قول داد در صورت تسلیم، آن‌ها را سالم راهی آتن گرداند. آتنی‌ها این شرط را پذیرفتند. بغایوخش آن‌ها را به دربار شوش آورد. آمستریس، مادر هخامنش (هخامنش والی سابق مصر بود که در این جنگ کشته شد) از اردشیر تقاضا کرد که ایناروس (فرماندهی آتنی‌های فوق) و ۵۰ آتنی دیگر را به انتقام هخامنش اعدام کند. ولی

بغایوخش بر مبنای قولی که داده بود مانع این امر گردید. این مشاجره ۵ سال طول کشید تا در آخر ملکه پیروز شد. اردشیر اول، آتنی‌ها را به او سپرد و ملکه (مادر شاه) ایناروس را به دار آویخت و ۵۰ نفر دیگر را سر برید و لکه‌ی ننگی در شرایط بین‌المللی آن زمان برای دولت هخامنشی برجای گذارد.

مثالی دیگر: پروشات (پریزاد) خواهر و زن داریوش دوم به خاطر پرخاش استاتیرا، (زن اردشیر دوم - عروسی)، او را زهر داد و گشت. همین ملکه‌ی خون آشام که صدها نفر را خفه کرده، دار زده و یا پوست کنده بود، در اثر حسادت و یا بهانه‌ای، روکسانه، یکی از زنان فاضل و جنگاور به نام تاریخ هخامنشی را با فجیح‌ترین وجهی ریز ریز کرد. اعمال جنون آمیز این ملکه، ضربات قاطعی بر سلطنت داریوش دوم و کلاً پادشاهان بعدی هخامنشی وارد آورد.

در بین حاکمین هخامنشی همانند حاکمین ماد، ازدواج با محارم متداول بوده و تقدیس می‌شده است. به طوری که کمبوجیه، آتوسا، خواهر خود را به زنی گرفت. داریوش دوم با پروشات، خواهر خود ازدواج کرد. اردشیر دوم با خواهرانش، آستانیرا و اوخام و دخترانش، آتوسا و آمس‌تریس ازدواج کرد و...

این امر (ازدواج با محارم) در عین این که برای حفظ ثروت و مقام اجتماعی در یک محدوده‌ی خویشاوندی صورت می‌گرفته، خود نیز دال بر وجود زمینه‌هایی از نظام همخوانی خانواده در دوران‌های گذشته است.

مناسبات خانواده و حقوق زن در هسته‌ی مرکزی قلمرو هخامنشیان و دربار داریوش و اشراف آن دوران به معنای حاکمیت آن در سرتاسر قلمرو این سلسله نمی‌باشد. ایران زمان داریوش، منطقه‌ای بسیار گسترده بود که هزاران قبیله، قوم و طایفه را دربر می‌گرفت. هخامنشیان برعکس یونانیان که سعی می‌کردند فرهنگ، آداب و رسوم خود را در مناطق تسخیر شده، حاکم گردانند و کل قلمرو خود را یک سطح سازند، مناطق فتح شده را در صورتی که شرایط دولت ایران را برآورده می‌ساختند، به حال خود واگذاشته و آن‌ها را در انتخاب مذهب، آداب و سنن و فرهنگ خود آزاد می‌گذاشتند. از این رو در قلمرو فاتحین هخامنشی نظام‌ها و سیستم‌های اقتصادی و نظام‌های گوناگون خانواده در کنار هم زندگی می‌کردند. ما جهت اختصار به سه نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- «زن در قبیله‌ی آگانیرسها که شاخه‌ای از سکاها بودند، اشتراکی است. به این جهت در این قبیله مردان، برادر و همه‌ی زنان خواهر همدیگر هستند.» به بیان دیگر خانواده در این قبیله بر نظام هم خونی قرار گرفته است.

۲- مناسبات خانواده در لیدیا. زمانی که داریوش آن را فتح نمود، چنین بود: «دختران کارگر لیدیا همگی راه خود فروشی پیش می‌گیرند تا برای جهیزیه خود سرمایه فراهم سازند و تا وقتی که شوهر نکرده‌اند هرزگی را ادامه می‌هند و شوهر را نیز خود پیدا می‌کنند.» (هرودوت) در جامعه‌ی لیدیا بعضی مناسبات مادرشاهی در بطن مناسبات مردسالاری به زندگی خود ادامه می‌دهد، زیرا هرودوت در ادامه می‌گوید: بقیه‌ی امور این مردم مثل خود ماست.

۳- زمانی که داریوش بابل را در محاصره گرفت، مردان بابل با وجود اقدامات تدارکاتی وسیعی که جهت مقاومت در محاصره دیده بودند، برای کم شدن مصرف آذوقه تصمیم می‌گیرند تمام زنان، منهای مادر و یا زن دیگری که مرد برای خدمتکاری خود انتخاب می‌کند را خفه کنند. سپس این تصمیم را به اجرا در می‌آورند. برای پی بردن به ابعاد این اقدام کافی است یاد آور شویم که داریوش پس از فتح بابل برای ادامه‌ی نسل این مردمان دستور می‌دهد ۵۰ هزار زن از مناطق مختلف به بابل وارد کنند. به بیان دیگر ما در این دوره با نظام ویژه‌ی مردسالاری در بابل روبرو هستیم. این ویژگی در حقیر و بی ارزش شمردن زن به طور مطلق است.

از این نمونه‌ها روشن می‌شود که نظام‌های مختلف خانواده در ایران هخامنشی در کنار هم وجود داشته و به نوعی با هم همزیستی می‌کرده‌اند. ولی برآیند حرکت همه‌ی این نظام‌ها تحکیم و تعمیق نظام مردسالاری بوده است. به استثنای چند زن درباری مثل پروشات و استاتیرا و آمس‌ترس که بر اثر شرایط خاص اجتماعی و خانوادگی و نبوغ خودشان، توانستند بر قلب و روح و جان اطرافیان حاکم شوند، بقیه‌ی زنان دربار و اشراف همانند پرندگان در قفس طلایی روزگار می‌گذرانیدند. آن‌ها حتی سالیان سال روی شوهران خود را هم نمی‌توانستند ببینند، تا چه رسد که مورد مشورت نیز قرار گیرند. از همین رو گهگاه خواجه سرایانی که توانایی جنسی خود را از اربابانشان مخفی نگه می‌داشتند، کشف شده و با شدیدترین وجهی مجازات می‌گردیدند.

به طور خلاصه می‌توان گفت؛ در دوران هخامنشیان زنان درباری گامی بزرگ از فعالیت اجتماعی عقب رانده شده و نفوذ خود را بر شوهران تاجدار و یا حاکمین بی تاجشان از دست دادند.

*

ما جهت درک درست از تغییراتی که ناشی از تسخیر آسیا توسط اسکندر، در ایران انجام گرفت، می‌بایست به طور مختصر اوضاع و شرایط حاکم بر یونان را قدری توضیح دهیم. نظام اقتصادی برده‌داری یونان در صدهای ۸۰۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد قدم به قدم تکامل یافته و به صورت یک نظام برده‌داری کلاسیک عمل می‌کرد. همراه رشد و تکامل این نظام علوم مختلف در شاخه‌های گوناگون شکوفا گردیده و دانشمندان برجسته‌ای پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند. برای مثال می‌توان فیثاغورث در ریاضیات، تالس و اناگزاگور در نجوم، سقراط و افلاطون در فلسفه و ارسطو در فلسفه و منطق، اخلاق، ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی و بقراط در علم طب را نام برد.

در نتیجه‌ی پیشرفت این زمینه‌های گسترده‌ی علوم، جغرافیای سیاسی دقیق‌تر تنظیم شد، راه‌های دریایی با وضوح بیش‌تری شناخته گردید. خانه‌سازی و در نتیجه شهر سازی طبق قوانین و اشکال حساب شده‌ای درآمد، کشاورزی با شیوه‌های بهتر و قانونمندانه‌تری انجام گرفت. در ابزار تولید تغییرات مثبتی داده شد و اختراعات بسیاری صورت گرفت که باعث بالا رفتن تولید گردید. برای مثال می‌توان از اختراع آسیابی که با نیروی حیوان می‌چرخید و یا تلمبه دستی جهت بالا کشیدن آب، و یا فاخن جهت درهم کوبیدن قلعه‌های در محاصره و... نام برد.

بهتر شدن وسایل و ابزار کار، کاربری و در نتیجه تولید وسیع‌تر از سابق، نیروی بیش‌تری را نیز لازم داشت. به این جهت بر تعداد بردگان افزوده شده و از نیروی موجود برده‌ها تا به آخر استفاده می‌گردید. به طوری که در سال ۴۰۰ قبل از میلاد تعداد کل برده‌های آتن به یک سوم کل جمعیت آن شهر می‌رسید. شهرها کم‌کم به صورت اشکال از پیش تعیین شده و برنامه‌ریزی شده‌ای درمی‌آمدند. در هر شهری حمام‌های عمومی، تأثر، ورزشگاه و میادینی که

خیابان‌های مختلف را که نسبت به هم عمود (۹۰ درجه) و یا موازی بودند، وصل می‌کردند و مجسمه‌هایی در میدان‌های شهر برپا می‌نمودند.

نظام خانواده در جامعه یونانی، چیزی جز نظام مردسالاری نبود. با وجود این که از نظر قانونی هر مردی حق داشت فقط با یک زن ازدواج کند، ولی از نظر عملی مردانی که توانایی مالی داشتند، از کنیزان و مترس‌های مختلف نیز بهره می‌گرفتند.

زن در جامعه یونانی سال‌های ۳۰۰ قبل از میلاد، از نظر اجتماعی دارای حقوقی نبود. به طوری که گوردن چاپلند می‌نویسد: «آتن مسلماً در قرن پنجم، نخستین نمونه دموکراسی محسوب می‌شود. منتهی نباید درباره‌ی ارزش و اهمیت آن مبالغه کرد. زنان هیچ نقشی در زندگی اجتماعی انجام نمی‌دادند. آن‌ها هم زندگی محدود خانه‌داری مسلمانان کنونی را داشتند... اگر افراد مدتی فرصت کافی برای بالا بردن سطح معلومات و اشتغال به مسایل سیاسی داشتند، شرکت در زندگی عمومی برای زنان و بیگانگان امکان پذیر نبود و درباره‌ی غلامان باید گفت که آن‌ها هیچ گونه حقی نداشتند.»

این موقعیت زن یونانی ناشی از تکامل نظام برده‌داری بود. در یونان این دوران ارزش برده آن چنان بود که هر مرد زحمتکش آزادی که می‌توانست مخارج خانواده‌اش را تأمین کند، دو الی سه برده داشت. تعداد زیاد برده و ارزش ناچیز آن باعث می‌گردید که کلیه فعالیت‌هایی که در گذشته مختص زنان بود به بردگان واگذار گردد. از این رهگذر زن یونانی به طور کامل نقش خود را در پروسه‌ی تولید و حتی کارهای خانگی از دست داده و تبدیل به کارخانه‌ی بچه‌سازی و تن دادن به تمایلات مرد گردید.

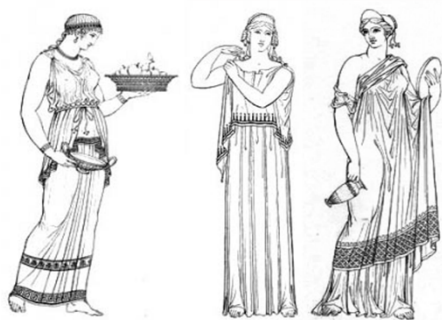
زن یونانی حقی نداشت، بجز آن گفتار برده‌دار آمریکایی که به برده‌هایش می‌گفت: «شما فقط حق دارید بخندید و خوشحال باشید.»

بعضی محققین با بزرگ انگاشتن چند نمونه از زنان برجسته‌ی یونانی و با تمجیدی که از طرف بعضی مردان یونانی از آن‌ها شده است، در مورد اساس و بنیان خانواده‌ی مردسالاری و حقوق عمومی زنان یونانی بی‌توجهی می‌نمایند. اگر در جامعه یونان زنانی مثل هیپارشیا و اسپاسیا وجود داشتند، در جامعه‌ی هخامنشی زنان قهرمان، فاضل و فرزانه‌ای مثل روکسانه درخشش و تابناکی خاصی داشتند. آیا با نمونه‌هایی مثل روکسانه می‌توان سرخوردگی و بی‌حقوقی زن دوران هخامنشی را نادیده انگاشت؟ اگر جواب منفی است، پس به طریق اولی در

مورد زن یونانی نیز نباید به ظواهر و نمونه‌های استثنایی توجه کرد. گذشته از نقل قول فوق از گوردن چایلد، اورپیدوس (Uripidus) از زبان زن یونانی قرن پنجم قبل از میلاد چنین می‌سراید:

«اگر مرد در درون خانه از دیدن چهره‌ی زن خویش خسته گردد، از خانه بیرون می‌رود و در جایی نشاط انگیزتر، آسایش قلب خود را پیدا می‌کند. اما زن منتظر می‌ماند و آرزوهای خود را تنها به یک روح وابسته می‌دارد و مردم می‌گویند که تنها مردان با جنگ روبرو می‌شوند و زنان در پناه خانه می‌نشینند و از هر خطری در امانند! چه دروغ خنده‌آوری. برای من، سپر در دست، با جنگ‌های آنان روبرو شدن، آسان‌تر است تا کودکی را در شکم پروردن.»

ما متأسفانه منبعی که بتواند مناسبات ارثیه و وراثت را در نظام مردسالاری یونان روشن کند، در دست نداریم ولی آن چه از بررسی محققین و باستان‌شناسان به دست می‌آید، این است که فرزندان شوهر قبلی زن از شوهر فعلی او ارث نمی‌بردند. حق طلاق با مرد بوده و زن پس از ازدواج باید با کفن از خانه‌ی شوهر خارج می‌شد. عفاف و نجابت زن در پیش از ازدواج یکی از درخواست‌های اساسی مرد برای ازدواج با همسر آینده‌اش بوده و دختران را پدران و مادران ولی اساساً پدران شوهر می‌داده‌اند و آن‌ها کوچک‌ترین نقشی در انتخاب همسر آینده‌ی خود نداشته‌اند.



با وجود نظام مردسالاری، خانواده‌ی یونانی دارای ویژگی‌های دیگری از همین نظام در ایران بود.

در طبقات فوقانی جامعه‌ی یونان حرمسرا به صورت اندرونی و بیرونی، با انبوهی از زنان مختلف در آن و

حصارهای بلند و خواجه‌سرایان رنگارنگ و بسیار، معمول نبود. زنان یونانی با چادر و چاقچور که ویژه‌ی زنان ایران بود از خانه خارج نمی‌شدند. آن‌ها با لباس معمولی (در تصویر) و بدون حجاب در اجتماع ظاهر گشته و حتی می‌توانستند به نمایشات ورزشی و تأثر برونند (آن‌ها اجازه‌ی دیدن تأثر کم‌دی را نداشتند).

و اما در یونان رشد یابنده و ثروتمند عواملی قدرت می‌گرفتند که باعث تضعیف و نابودی آن می‌شدند.

با رواج سکه و مبادلات پولی، زمین از یک شیئی عمومی منفعل به یک شیئی فعال خصوصی مورد معامله تبدیل گردید. این تغییر اساسی در مسئله‌ی زمین باعث به وجود آمدن قشری از مالکین بزرگ گشته که برده‌های فراوان خود را به کار کشت و برداشت محصول می‌گماشتند و از علم و صنعت و تولیدات صنعتی که رو به تکامل بود دور می‌شدند. زمین خود به خود هزینه‌ای نداشت و قیمت برده‌ها نیز ناچیز بود. ولی برای تولیدات صنعتی می‌بایست سرمایه‌گذاری نمود و مخارج استهلاک آن‌ها را نیز به عهده گرفت. از این نظر زمین‌داری از نظر این قشر که بعداً به طبقه‌ای قدرتمند تبدیل شد بسیار با صرفه‌تر از کار تولید صنعتی بود. مجموعه‌ی این اوضاع تغییرات بزرگ زیر را در یونان اواسط قرن پنجم پیش از میلاد به وجود آورد:

۱- رکود صنعت و علم و تولیدات صنعتی و در نتیجه تضعیف دموکراسی و عقب رانده شدن توده‌ی مردم از حق رأی و انتخاب.

۲- قدرت‌یابی مالکین بزرگ زمین و در نتیجه تبدیل حکومت دموکراسی به حکومت آریستوکراسی و حاکمیت طبقه‌ی مالکین تازه به دوران رسیده.

۳- ناشی از دو تغییر اساسی فوق، تجزیه‌ی یونان به مناطق مختلف و درگیری خانمان برانداز آن‌ها علیه یکدیگر. طلاهای ایران نیز که از زمان خشایارشا و به ویژه اردشیر دوم به یونان سرازیر می‌شد، به نفاق و چند دستگی این حاکمین مناطق دامن می‌زد. به طوری که می‌گویند: کاری را که داریوش بزرگ و خشایارشا نتوانستند با ارتش و قدرت نامحدود خود به پیش ببرند، طلای اردشیر دوم به پیش برد.

عوامل فوق باعث گسترش روز افزون بیکاری، دزدی، گردنه زنی و گرسنگی گردید. به طوری که پادشاهان محلی در جنگ علیه یکدیگر به خوبی از این ارتش بیکار و مزدور استفاده کرده، آن‌ها را به قتل‌گاه می‌فرستادند. حتی داریوش اول و خشایارشا لشکری از این بی‌خانمانان مزدور در اختیار داشتند که در همه‌ی موارد آن‌ها را به کار می‌گرفتند. به طوری که در لشکر کشی به مصر و یونان این ارتش مزدور بارها علیه هم میهنان خود جنگیدند. داریوش دوم علیه برادرش اردشیر دوم، ده هزار از این یونانیان را سازماندهی کرده، برای سرنگونی برادرش آن‌ها را همراه خود به ایران آورد. پس از کشته شدن داریوش دوم، این سپاه یونانی تحت فرماندهی گزنفون دوباره به یونان مراجعت کرد.

از آن چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت؛ دوران طلایی یونان که از سال‌های ۸۰۰ شروع و در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد به اوج شکوفایی و تکامل رسیده بود، در اثر عواملی که توضیح داده شد دوچار رکود و پراکندگی و ضعف گردید. قحطی، دزدی، غارت و سپاهی‌گری مزدوری و جنگ‌های مداوم بخش‌های مختلف علیه یکدیگر، جامعه‌ی یونان به ویژه آتن را به زانو در آورده و به این ترتیب اوضاع برای پذیرش یک تغییر ناگهانی آماده شده بود.

اسکندر مقدونی:



اسکندر پادشاه مستبد کشوری بود که از دیگر مناطق یونانی به علت شرایط جغرافیایی و حاصلخیزی زمین و ارتباط با دریا، برتری داشت (مقدونیه). او پس از مرگ پدر بر تخت نشست و در مدت کوتاهی تمام سرزمین یونان را تحت یک مرکزیت درآورد. او پس از اطمینان از پشت

جبهه‌ی خود به آسیا لشکر کشید. زمانی که آخرین ذخایر مالی دولت ایران در اثر جنگ‌های ایران و یونان و ریخت و پاش درباریان و اشراف و تصفیه حساب‌های داخلی، تمام شد، در زمانی که نیروهای مسلح آخرین رمق توده‌ی مردم را می‌کشیدند و مالیات کمرشکن، همه را از هستی ساقط کرده بود و فساد درباریان و اشراف، شیرازه‌ی امور کشور را از هم پاشیده و هر حاکم منطقه‌ای به علت ضعف قدرت مرکزی سر به شورش برداشته و داعی سلطنت بود، در زمانی که به علت نابه سامانی‌های فوق، تجارت، کشاورز و صنعت با رکود کامل روبه رو شده، قحطی و گرسنگی بیداد می‌کرد، اسکندر و سپاهیان‌ش به آسانی به حاکمیت سلسله‌ی هخامنشی خاتمه داده و مرزهای اروپا را تا کناره‌های اقیانوس هند گسترش دادند. به این ترتیب قسمت اعظم جهان شناخته شده‌ی آن روز تحت یک مرکزیت قرار گرفت.

اسکندر توانست وسعت، حاصلخیزی زمین و ثروت ایران هخامنشی را با علم، صنعت و میهن پرستی یونانی پیوند دهد و متحد سازد. به این ترتیب تا زمان حیات او کشاورزی، صنعت و نظام برده‌داری به اوج ترقی و تعالی خود رسید و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی یونان و ایران فروکش نمود.

او دستور داد تمام طلاهای خزانه‌ی هخامنشی را که به ارث برده بود به پول تبدیل کنند و به این ترتیب یک واحد ارزش با ثبات سراسری به وجود آورد. در نتیجه‌ی آن مبادله و تجارت با سرعت و در ابعاد وسیع‌تری در امپراتوری جریان یافت.

این مرحله از تاریخ ایران و یونان یکی از شکوفان‌ترین و پر عظمت‌ترین مراحل تاریخی دو کشور و یا امپراتوری واحد است.

اسکندر از بدو لشکر کشی به آسیا مصمم به هلنیزاسیون ایران هخامنشی بود. او می‌خواست نظام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کلیه‌ی متصرفات خود را یونانی (هلنی) کند و تمام کوشش خود را نیز در این راه صرف نمود.

در این مرحله یک تغییر مهم طبقاتی در ایران رخ داد و آن یک طبقه شدن برده‌ها می‌بود. آن‌ها حقوق و امکاناتی را که در زمان هخامنشیان داشتند به طور کامل از دست دادند.

به این ترتیب مناسبات طبقاتی ایران به مناسبات طبقاتی یونان نزدیک شد و جامعه یک گام دیگر در تکامل طبقاتی خود به پیش رفت. این بخش از هلنیزاسیون ایران تا اندازه‌ای با موفقیت انجام شد و تأثیر دیرپایی بر اقتصاد ایران نهاد، ولی در زمینه‌های دیگر ابزار و شیوه‌های کار سطحی بود و به عمق رسوخ نمی‌کرد. اسکندر در این راستا با دختر داریوش سوم (استاتیرا) و یک شاهزاده خانم دیگر ایرانی و روکسانه ازدواج کرد. هم‌چنین در یک شب، جشن ازدواج ده هزار مرد یونانی و دختر ایرانی را برگزار نمود. او با سازمان دادن سی هزار از جوانان ایرانی جهت آموزش فنون جنگ و زبان یونانی در این جهت می‌کوشید.

زبان رسمی کلیه‌ی متصرفات او زبان یونانی شد. اسکندر ده‌ها شهر هلنی در اقسا نقاط آسیا ساخت و ده‌ها هزار یونانی را در آن‌ها جای داد. او امیدوار بود به این ترتیب سیاست هلنیزاسیون خود را با موفقیت به پیش ببرد.

ولی آمدن یونانی‌ها به ایران و تأثیری که فرهنگ آن‌ها بر مردم ما گذاشت، بسیار ناچیز بود. نظام خانواده در هر دو سیستم اجتماعی یکی بود. فقط در بعضی نقاطی که یونانی‌ها می‌زیستند، تحت تأثیر فرهنگ هلنی، بعضی تغییرات مثبت ولی ظاهری در خانواده به وجو می‌آمد. بسیاری از زنان این مناطق موفق شدند، لباس یونانی بر تن کنند و آزادانه و بدون چادر و چاقچور در شهر رفت و آمد نمایند. آن‌ها توانستند جهیزیه‌ی خود را برای همیشه در اختیار داشته باشند.

این‌ها تمام تغییرات مثبتی بود که در بعضی جوانب ساختمان خانواده به وجود آمد. ولی فاتحین یونانی پس از مدتی کوتاه، بسیار کوتاه، در زمینه‌ی فرهنگی از مغلوبین شکست خوردند.

اسکندر برای هم‌رنگ شدن با جماعت، لباس ایرانی بر تن کرد. غیر از تائیس یا طاووس، زن که همراه اسکندر از یونان آمده بود و باعث آتش زدن تخت جمشید شد، روشنگ و استاتیرا نیز جزو زنان نامدار اسکندر بودند. کم‌کم حرمسرای او و فرماندهان یونانی مملو از زنان زیبا و دلفریب یونانی، ایرانی، هندی و... شد.

به طوری که گفته می‌شود، اسکندر «در ایام شباب از معاشرت با زنان به قدری گریزان بود که مادرش می‌ترسید عین باشد. ولی پس از فتوحات خود در آسیا دارای ۳۶۰ زن بود. شراب را در ابتدا دوست می‌داشت، ولی به حدی که باعث مستی نگردد. اما بعدها که فتوحات زیادی کرد، چنان که مورخین او نوشته‌اند، صفاتی را که ذکر کردیم فاقد گردید. سادگی و بی‌آلایشی را از دست داد. او پس از هر فتح ضیافت‌ها می‌کرد، به می‌گساری و مستی می‌پرداخت و در عیش و عشرت به قدری غوطه‌ور می‌گشت که چنان که بیاید، بالاخره از عیش و عشرت و ناپرهیزی زیاد درگذشت.» (پیرنیا - ایران باستان)

از نظر سبک زندگی، اسکندر و جانشینانش پا جای پای پادشاهان هخامنشی نهادند. آن‌ها در زر و زیور غرق شدند و زندگی بسیار با شکوه و تجملی طفیلی‌گرایانه‌ای برای خود فراهم نمودند.

در اواخر سلطنت سلوکیان، زبان یونانی نیز غیر از مناطق یونانی نشین و پارت نشین، از ایران رخت برپست و فرهنگ یونانی جای خود را به فرهنگ بومی داد. در این روند تمام تغییرات مثبتی که در زمینه‌ی مناسبات خانواده و حقوق زن در بعضی جزئیات و در انگشت شماری از مناطق به وجود آمده بود، از بین رفت. ادامه‌ی تکامل برده‌داری در ایران پس از زوال تدریجی سلوکیان، در زمان اشکانیان صورت پذیرفت

(در مرحله‌ی اول اندک حقوقی هم که برای بردگان باقی مانده بود از آن‌ها سلب شده و در اجتماع از ارزششان کمتر از ارزش حیوانات باری و یا اشیای پیش پا افتاده گردید.

(در مرحله‌ی دوم، دهقانان نیمه آزاد و افرادی که توانایی پرداخت قروض خود را نداشتند، تبدیل به سرف یا برده شدند.

در اوایل سلطنت اشکانیان به علت درگیری‌های دایم پادشاهان با سلوکیه و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نه تنها نیروهای تولیدی به اضمحلال می‌رفتند، بلکه ناشی از آن، صنعت،



سلوکوس یکم (نیکاتور)

کشاورزی و دامداری به رکود گراییده و وضع طبقات متوسط و پایین خراب و بسیاری از آن‌ها به بردگی کشانده شدند و به این ترتیب، در این زمان می‌توان چهار نوع برده را در جامعه مشخص کرد:

- ۱- برده‌های خارجی که از کشورهای مختلف آورده شده بودند.
- ۲- برده‌های داخلی که در اثر غارت و چپاول، تمام اهالی یک روستا، شهر و یا منطقه به برده تبدیل شده بودند.

۳- کشاورزانی که به صورت سرف روی زمین کار می‌کردند. آن‌ها در عین حال که برده نامیده نمی‌شدند، ولی کوچک‌ترین حقی بیش از یک برده نداشتند. آن‌ها با زمین خرید و فروش می‌شدند و جزو مایملک زمین‌دار بودند.

۴- افرادی که در اثر بحران اقتصادی و عدم توانایی مالی در پرداخت قروض و یا اجاره، برای مدتی و یا مادام‌العمر به بردگی کشیده شده بودند. همین قشر از بردگان بودند که بی‌حقوقان را به آزادان متصل می‌کردند.

در این دوران، طبقات با سرعت و به طور نهایی از هم جدا شدند. در اواسط سلطنت اشکانیان که صنعت و کشاورزی مجدداً به رشد و شکوفایی گرایید، همراه با ازدیاد بیش از حد برده، تمایز طبقاتی نیز کامل گردید.

در این جامعه زن حقوقی نداشت. با او همچون برده و یا چارپا رفتار می‌شد. در تولید و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی اساساً شرکت نداشت.

در آثار اندکی که از دوره‌ی اشکانیان برجای مانده است، نامی از زنان در بین نیست و حتی قدرت و نفوذ زنان درباری نیز فرو نشسته است. غیر از ملکه موزا که کنیز اهدایی دولت رم به فرهاد چهارم بود و زوجه‌ی این پادشاه گردید و بعدها نیز به عنوان مادر و زوجه‌ی فرهاد پنجم از نفوذ و آتوریت‌های کامل برخوردار بود، با زن نامدار دیگری روبرو نیستیم.

مسئله‌ی دیگری که به بردگی کشیده شدن زن دوران اشکانی کمک می‌نمود، ساختمان قدرت سلطنتی است. اشکانیان که نسبت به دیگر اقوام و طوایف و مردم ایران بیش‌تر تحت تأثیر فرهنگ هلنی قرار گرفته بودند، نوعی دموکراسی سلطنتی به وجود آوردند. به علت صحرا

نشین بودن پارت‌ها و شرایط ویژه‌ی ایران و قدرت طوایف و قبایل درون طیف قدرت اشکانی، این دموکراسی نه تنها باعث پیشرفت جامعه و ترقی و تکامل آن نشد، بلکه به قدرت‌یابی سران قبایل اطراف شاه منتهی گردید. در نتیجه جامعه مجدداً بعضی سنت‌ها و قوانین قبیله‌ای را جای قوانین و سنت‌های دولتی گذاشت.

قدرت سلطنت را سه مجلس راهنمایی و کنترل می‌کردند:

۱- مجلسی از بعضی اعضای ذکور خاندان سلطنت.

۲- مجلسی از سران قبایل نزدیک به سلطنت، شیوخ، سران طوایف و روحانیت.

۳- مجلسی از ادغام هر دو مجلس فوق. این مجلس زمانی تشکیل می‌شد که مسئله‌ای جدی و حاد پیش می‌آمد. این مجلس را مجلس مغستان و یا مهستان نیز می‌گفتند.

از طریق این مجلس قوانین قبیله‌ای مجدداً در بدنه‌ی جامعه دمیده می‌شد. مهم‌ترین این قوانین مربوط به مجازات و رابطه‌ی آن با اعضای خانواده بود. در این دوران دولت، دیگر به دعاوی خانوادگی رسیدگی نمی‌کرد. این دعاوی امر خصوصی تلقی شده و آن را مسئله‌ی داخلی خانواده، طایفه و یا قبیله می‌دانستند. بر این مبنا خانواده‌ی اشکانی یک قدم بزرگ به عقب برداشت و پدر شاهی تشدید شد. بدین معنی که در خانواده مجدداً حق قضاوت و رسیدگی به دعاوی و مجازات را از دست دولت خارج ساخته و به طور مطلق به خود منحصر نمود.

در جامعه‌ای که زن آزاد، حقوقی برابر برده دارد، چنین رجعتی به عقب، ارزش او را در خانواده در ردیف اشیا قرار می‌دهد و مرد به طور مطلق بر جان و مال، نیرو و سرنوشت او حاکم می‌گردد.

در دوران این سلسله، تحت تأثیر فرهنگ یونانی، هر مرد حق داشت یک زن عقدی داشته باشد. ولی در عمل تعداد زنان در حرمسراهای اشراف و درباریان از صدها تجاوز می‌کرد.

چگونگی مسئله‌ی ارث و وارث در این زمان برای ما روشن نیست. ولی آن چه روشن است این که: هر آن چه به زن به عناوین مختلف داده می‌شد، قبل و بعد از ازدواج، از قبیل هدیه مادر و یا پدر، به شوهر او تعلق می‌گرفت.

بچه‌ها از پدر حقیقی خود ارث می‌بردند.

آیا بچه‌های زن از شوهر اول، از شوهر دوم او نیز ارث می‌بردند، ناروشن است.

در بین اشکانیان ازدواج با محرم تقدیس می‌شد و خصلت حفظ ثروت و پاکی خون خانواده را داشته است.

باوجود ناروشنی‌های بسیار در دوران اشکانی، در زمینه‌ی اشکال مختلف خانواده، ولی با اطمینان می‌توان گفت:
جامعه‌ی اشکانی بستر رشد و تکامل شکل‌بندی‌های جدید خانواده در دوران ساسانیان می‌باشد.

*

شرایط اجتماعی در اوایل دوران ساسانیان نسبت به سلسله‌ی قبل در زمینه‌های زیر دگرگونی یافت:

۱- جوانه‌ی روابط فئودالی در کنار نظام برده‌داری با ویژگی خاص ایران دوران رشد خود را می‌گذراند.

۲- طبقات مختلف اجتماعی به طور نهایی از هم جدا شده و افراد طبقات پایینی و جانبی قادر به ورود به طبقه بالاتر و جانبی خود نمی‌بودند ولی حرکت از طبقه‌ی بالا به پایین‌ترین طبقه یعنی سرف و برده در شرایطی امکان پذیر می‌بود.

در بسیاری متون تاریخی و سیاسی از نفوذ ناپذیری مطلق طبقات به درون هم صحبت شده است که این خلاف واقعیت تاریخی است. برای مثال می‌توان چنین گفت که نجار و کودکانش نمی‌توانستند از شغل خود صرف نظر کرده و خیاط شوند و بالعکس. یک زارع و یا فرزندان نمی‌توانستند معلم و یا بازرگان شوند و بالعکس. آن‌ها می‌بایست در شرایط متعارفی نسل اندر نسل به همان کار پدری بپردازند. ولی هر کدام از افراد فوق اگر نمی‌توانست دین خود را به بالاتر از خود ادا کند به برده و یا سرف تبدیل می‌شد. از جانب دیگر ما می‌دانیم که بسیاری از زنان حرمسراهای اشراف و حتی درباریان و پادشاهان از بین پیشه‌وران، دهقانان و یا بازرگانان متوسط انتخاب می‌شدند.

به بیان دیگر سیستم کاست و یا سیستم عدم تداخل طبقات، فقط جهت حفظ موقعیت و ثبات طبقات بالای جامعه به وجود آمده بود. وقتی عضوی از یک طبقه نمی‌توانست رضایت بالایی‌ها را فراهم کند به پایین‌ترین سطح پرتاب می‌شد و گاهی هم بالعکس.

جامعه‌ی ساسانی به طبقات ذیل تقسیم می‌شد:

۱- اشراف فتودال که در عین حال برده‌داران بزرگ ایران نیز به حساب می‌آمدند.

اشراف ساسانی عبارت بودند از:

- شاهزادگان.

- افراد خاندان سلطنت

- امرای بزرگ ارتش

در درجه‌ی دوم هفت خاندان بزرگ ایرانی قرار داشتند:

- خاندان سورن

- خاندان کارن

- خاندان سوفرا

- خاندان سپهبد

- خاندان زیک

- خاندان اسفندیار

- خاندان مهران

در رأس طبقه اشراف شاه با قدرت نامحدود قرار داشت. زمانی که شاه زندگی را وداع می‌گفت، اشراف و مؤبدان قادر بودند در مورد شاه آینده تصمیم بگیرند و یا در شرایطی که شاه دارای ضعف روحی و یا بحران اجتماعی می‌شد، این اشراف با کمک مؤبدان او را از سلطنت خلع کرده، دیگری را به جانشینی او انتخاب می‌کردند.

۲- مؤبدان، که در رأس آن‌ها مؤبد مؤبدان قرار داشت.

۳- دهقانان. می‌توان آن‌ها را مالکین ارضی دوران ساسانی به حساب آورد و دارای برده‌ها و سرف‌های فراوان بودند. افراد این طبقه و هم‌چنین طبقه‌ی اشراف در عین حال که بر عکس اشراف زمین‌دار اروپا که در روستاها متمرکز بودند، در شهرها تمرکز داشتند. ولی هیچ‌گاه به صنعت نگراییده و فعالیت‌ی در زمینه‌ی رشد و تکامل، یا باروری تولیدان صنعتی از خود بروز ندادند.

۴- پیشه‌وران. این طبقه اساساً در زمینه‌های ساخت ابزار کشاورزی و اسباب جنگ در شهرها مشغول فعالیت بودند. حقوق ناچیزی در اجتماع داشته و به هر بهانه‌ای مورد بهره‌کشی و

بیگاری قرار گرفته و در شرایط جنگ آن‌ها را بدون پرداخت مخارج به جبهه‌ها می‌بردند. در اوایل سلطنت ساسانی قوانینی که بتواند از این طبقه پشتیبانی کند وجود نداشت. به این جهت هم رشد و تکامل لازم را ننمود.

۵- زارع‌ها. این طبقه قانوناً آزاد بودند ولی عملاً به صورت سرف، از کوچک‌ترین حقی در جامعه محروم بوده و به مانند حیوانات و اشیاء با آن‌ها رفتار می‌شد. زندگی آن‌ها در دست مالک بود و با زمین خرید و فروش می‌شدند. تفاوت آن‌ها با برده در این بود که آن‌ها می‌توانستند بعضی احشام و یا طیور را در سطح بسیار محدودی صاحب گردند.

۶- بردگان به طور اساسی به کشاورزی، دامداری، کارهای ساختمانی و سدسازی و غیره گماشته شده و بسیار اندک در زمینه‌های صنعت و پیشه‌وری از آن‌ها استفاده می‌کردند. آن‌ها در جامعه دارای هیچ حقی نبودند. این طبقه به دو بخش تقسیم می‌شد:

- برده‌های خارجی یا «آنشهرکان»

- برده‌های داخلی یا «ارانشهرکان»

سیستم مالیاتی تا پیش از انوشیروان بدین قرار بود که بر مبنای باروری زمین و یا درخت با تخمین محصول، سهمی بیش از ۷۰ درصد از آن‌ها (سرف‌ها و کشاورزان «آزاد») اخذ می‌گردید. این سیستم مالیاتی گذشته از ظالمانه بودنش که سرف‌ها و کشاورزان آزاد را به خاک سیاه می‌نشانده، محصولات به دست آمده را نیز تباه می‌نمود. زیرا محصول آنقدر روی زمین می‌ماند تا روزی مأمور مالیات و سهم بند از راه برسد و سهم‌ها را روشن کند و از این رو بسیار اتفاق می‌افتاد که محصول پیش از رسیدن مسئول دولتی فاسد و تباه می‌گردید. بر این مقدار مالیات، اخاذی مأمورین مالیاتی از زارعین را نیز باید اضافه نمود.

زمانی که فشار مالیات، بیگاری، تجاوز طبقات اشراف و دهقانان بر سرف‌ها زیاده بر طاقت آن‌ها گردید، به شهرها فرار کردند. در شهرها نیز به علت عدم فعالیت وسیع پیشه‌وران و در نتیجه نبودن محل کار و فعالیت، بیکار مانده، بیخانمان شده، به دزدی و گردنه‌زنی مشغول گردیدند. به این دلیل و نیز به مناسبت جنگ‌های خانمان برانداز با هیاطله که کیسه‌ی فقیرانه‌ی زحمتکشان را خالی کرده بود، در زمان سلطنت پیروز (فیروز) پدر قباد، یک قحطی عمومی به ویژه در شهرها که هر دم بر جمعیت بی‌خانمانان و وسعت آن افزوده می‌شد، به وجود آمد و هزاران هزار نفر را نابود گردانید.

مسئله‌ی اساسی دیگری که به عمیق شدن بحران جامعه کمک می‌کرد، فساد روحانیت زرتشتی بود. آن‌ها نیز همچون اشراف به غصب زمین‌ها و دزدیدن و تجاوزات ناموسی به زنان و شکنجه دشمنان در دخمه‌ها مشغول بودند. می‌توان گفت که روحانیت زرتشتی در دوران سلطنت پیروز (فیروز) با اشرافیت جوش خورده و خصلت هر دو طبقه را دارا بود. علاوه بر فاکتورهای فوق، فشار روحی و ستم اجتماعی مضاعفی که در قالب فرامین، سنت‌ها، رسومات و تابوهای مختلف بر زنان جامعه‌ی ساسانی وارد می‌گردید، عامل مؤثری بود در عمیق‌تر شدن بحران‌های اجتماعی.

امکانات وسیع مالی که توسط قدرت سیاسی نیز پشتیبانی می‌شد، دستان دولتمردان، اشراف، روحانیت، درباریان و شاه را برای هر نوع تجاوز و جنایتی باز می‌گذاشت. مأموران آن‌ها شب و روز به شکار زنان زیبا که با نرم‌های خصوصی محک زده می‌شدند، می‌پرداختند. به طوری که میلیون‌ها زن در هزاران حرمسرا، در قفس‌های طلایی برای تمام عمر زندانی شده بودند. از این جهت زحمتمکشان مرد به ویژه در شهرها و زنان و دختران آن‌ها در حرمسراها از نظر جنسی و ایجاد خانواده سخت در محرومیت بودند.

ما جهت نشان دادن وضعیت اسفبار زنان ساسانی و زنجیرهای سنگین سنت‌ها و تابوهای به ارث رسیده از اشکانیان، که بر دست و پای آنان نهاده بودند - زنان شهری طبقات متوسط مورد نظر است - چند تابو را ذکر می‌کنیم:

«خوراک پخته‌ای که در سه گام زن دشتان (زنی که ماهانه شده است) باشد >رمین (نجس) است. <حو خوراکی را که از چاشت وی باقی ماند، به شام، و آن را که از شام باقی ماند برای چاشت نشاید، > خورد <حو به همان زن نیز نشاید > داد! <حو آبی که در > فاصله > سه گام < از وی باشد >، اگر به حوض یا پادیابدان کنند و <پس > بر دست کنند، دست همانا پادیاب شود.» (شایست ناشایست - فصل ۲ آیه ۱۲)

«<زن >دشتان که آتش ببیند، <او را >یک فرمان گناه > است <حو اگر در سه گام > آن > رود، یک تنافور؛ و <اگر دست بر >پوشش > آتش > (خاکستر آن) و اجاق > آتش نهد >، همان گونه > گناه بر ذمه‌ی او است >.» (شایست ناشایست)

«و به خورشید و دیگر روشنی نباید بنگرد و به گوسفند و گیاه نباید بنگرد. و مرداشو همپرسی (گفت و شنود) نباید بکند. چه دروج چنان زور آور، آن دروج دشتان <است> که دیگر دروج‌ها با چشم نا پاک <هر> چیز را نزند، <امّا> آن (دروج دشتان!) <چیزها را> با چشم ناپاک بزند.» (شایست ناشایست - فصل ۳ آیه ۲۹)

«جایی که در خانه یا ده به زنان دشتان اختصاص می‌داده‌اند، موسوم به «دشتانستان» است... در شهر یزد تا قریب چهل سال پیش خانه دشتان وجود داشت و گاهی از آن استفاده می‌شد.» (شایست ناشایست - یادداشت ۵۵ از یادداشت‌های مربوط به فصل ۲)

مجموعه‌ی این اوضاع باعث تنش‌ها و جنبش‌های وسیع زحمتکشان و به ویژه پیشه‌وران در شهرها گردید.

در چنین اوضاعی بزرگمرد تاریخ ایران، راهنما و مرشد بزرگ زحمتکشان، مزدک بامدادان در زمان سلطنت قباد (از ۴۹۴ تا ۵۲۴ میلادی) ادعای نبوت کرد.

مزدک:

مزدک فرزند بامداد یکی از پیروان شخصی به نام زرتشت خورگان، فرزند فرگان، بود. زرتشت خورگان که ایرانی بوده و در رم می‌زیست، با انتقاد و تصحیح آموزش‌های زرتشت و مانی، دین جدیدی را بنیان نهاد که پیروان آن به درست دینان معروف شدند.

مزدک با گسترش و تکمیل نظریات استاد و بنیان نهادن دین جدید مزدکی با گام‌های سریع توانست در قلب توده‌های زحمتکش به ویژه پیشه‌وران شهری نفوذ کند و در رأس جنبش آن‌ها قرار گیرد. مزدک بر عکس زرتشت و مانی که فقط به تفسیر جهان و ادایه‌ی رهنمودهایی پرداختند، علاوه بر تفسیر و تشریح نظریاتش، زحمتکشان را جهت تحقق اهداف انسان دوستانه‌اش بسیج و متشکل می‌کرد.

از آن جایی که عقاید و نظریات او به طور اساسی باعث دگرگونی مناسبات اجتماعی و نظام خانواده می‌گردید، لازم می‌دانیم برای درک این تحول قدری روی جهان‌شناسی و یا فلسفه‌ی مزدک و نظریات سیاسی و راه‌حل‌های او جهت نیل به رستگاری و حل معضلات اجتماعی مردم، مکث کنیم.

۱- جهان شناسی مزدک:

نظریات مزدک در مورد خلقت جهان، تلفیقی است از ایده‌های زرتشت، مانی، افلاطون و نوافلاطونی‌ها.

- مزدک به مانند زرتشت معتقد به ثنویت بود. او می‌گفت دو مبدأ، جهان را آفریدند. او همانند مانی این دو مبدأ را «نور و ظلمت» می‌دانست و برعکس مانی که نور را بی اراده، بی هدف و گیج می‌دانست، آن را هدفمند، با اراده و دارای احساس و شعور دانسته و حرکات ظلمت را بی هدف و ناآگاه می‌دانست. علت اجتماعی نظریات مانی و مزدک را می‌بایست در شرایط متفاوت اجتماعی آن‌ها جستجو کرد.

مانی در زمان اردشیر اول دعوت خود را آغاز کرد. در آن زمان طبقات حاکم به رهبری اردشیر، دوران تحکیم خود را می‌گذرانیدند و آغاز به جهان‌گشایی کرده بودند. تحت حاکمیت آن‌ها مردمان عادی شهرها، بازرگانان و پیشه‌وران هم‌چنین زارعین و برده‌ها زیر فشار مالیات، بیگاری و شرکت در جنگ‌های طولانی خسته و فرسوده شده بودند. آن‌ها در مقابل قدرت سیاسی قادر به هیچ حرکت اعتراضی نبوده و اگر هم در گوشه‌ای چنین حرکتی به وجود می‌آمد با سرعت و قساوت بی‌مانندی سرکوب می‌گردید. به این جهت مانی نور را در مقابل ظلمت هدف دار، فعال و قدرتمند نمی‌دید و پیروزی نور بر ظلمت را حتمی نمی‌دانست.

اما مزدک در دوران قباد زندگی می‌کرد. در این دوران به علت شرایطی که در پیش توضیح داده شد، جنبش‌های وسیع مردم شهرها و زحمتکشان دهات تکان‌های شدیدی به جامعه می‌دادند. آشوب‌ها موج‌وار در صحنه ایران حاکم بود و حاکمین به علت ضعف مالی، رقابت‌ها، زد و خوردهای فرساینده و بی‌لیاقتی، نه تنها قادر به کنترل اوضاع نبودند، بلکه با هر حرکت ناآگاهانه و اشتباهی بیش‌تر باعث نارضایتی عموم، در نتیجه گسترش اعتراضات می‌شدند. به این جهت مزدک نور را در مقابل ظلمت هدف‌دار، با اراده و فعال می‌دید. او به آینده امیدوار بود و مسلم می‌دانست که نور روزی با یاری انسان‌ها بر ظلمت پیروزی جاویدان به دست خواهد آورد. او حرکات ظلمت را بی هدف، ناآگاهانه، تصادفی و گیج می‌دانست.

- افلاطون معتقد بود: هر آن چه در جهان مادی وجود دارد تصویری است از پدیده‌ی اصلی که در دنیای غیر محسوس، یا ماوراءالطبیعه موجود است. (مَثَل)

مزدک نیز دارای چنین نظریه‌ای بود: از آن جایی که همه چیزهای اصل در عالم غیر محسوس مقدس و مبرا از پلیدی است، برای تطبیق تصویر با اصل می‌بایست پلیدی و عدم تعادل از بین برود.

- نوافلاطونی‌ها بر این نظر بودند که: روح در حرکت خود در سیر نزولی در دام ماده گرفتار شده است. برای رهایی روح پاک باید کمک کرد و آن را از پلیدی و ظلمت آزاد نمود. جهت این رهایی می‌بایست ماده نا مقدس را تضعیف کرد. ریاضت یکی از اعمال مهم تضعیف ماده و تقویت روح می‌باشد. به این جهت ریاضت بخش مهمی از آموزش عرفان نوافلاطونی است.

مزدکیان در همین راستای فکری جامه‌های خشن می‌پوشیدند، به ریاضت و ذکر می‌پرداختند و از آن چه پلیدی می‌نامیدند، مثل جنگ، آدم کشی و آزار و اذیت دیگران، دوری می‌کردند. ولی با این اوصاف آن‌ها بسیار خلاق همدوش همه زحمتکشان در جنبش‌ها و حرکات اجتماعی شرکت می‌نمودند.

از آن چه که گفته شد روشن می‌شود که اندیشه‌ی جهان شناسی مزدک سرشار است از تحرک، امید و پویایی. او آینده را تابناک و متعلق به نور می‌داند و به پیروزی او ایمان دارد. از دیدگاه مزدک جهان مادی که نتیجه‌ی تداخل تصادفی نور و ظلمت است روزی در اثر جدایی نور از ظلمت و شکست کامل ظلمت، از بین خواهد رفت. در این مابین آن چه در تسریع پیروزی نور نقش اساسی دارد، اعمال و کردار انسان است. مبارزه‌ی انسان علیه ظلمت و پلیدی درونی خود، به نور یاری می‌رساند. به این جهت در این فلسفه انسان نقش تعیین کننده را در پیروزی نور بر ظلمت به عهده دارد. چون مزدک پیروزی نور را حتمی می‌داند، پس برای انسان نقشی خلقتاً فعال و پیش رونده قایل است.

نظریه‌ی اجتماعی مزدک دقیقاً بر فلسفه خلاق و خوشبینانه‌ی او استوار است. او می‌گوید نور یا اهورامزدا همه‌ی مواهب زندگی را بین بندگان به تساوی تقسیم کرده است. پس عدم تساوی در برخورداری از این مواهب خلاف خلقت و خواست نور یا اهورامزدا بوده و یک عمل

اهریمنی و ظلمانی است. انسان با فعالیت اجتماعی و زندگی اشتراکی، با از بین بردن ظلم و اجحاف، علیه ظلمت و پلیدی قیام می‌کند و به نور یا قدرت مطلق نزدیک می‌گردد. نظریه‌ی عمومی اجتماعی مزدک دال بر برافکندن ستم و ظلم و رفع اجحاف و پلیدی در جریان برخورداری همه از نعم مادی و مساوات اجتماعی، آرمانی است که نه تنها انسان‌های آن دوران، بلکه انسان‌های کنونی و کل جامعه‌ی بشری تا تحقق این آرمان، برای آن مبارزه خواهند کرد.

قباد، پدر انوشیروان به جهات سیاسی و برای تضعیف قدرت روز افزون مغان و جلب عامه‌ی مردم، به مذهب مزدک پیوست. به این جهت طرفداران او با سرعت بی نظیری در تمام قلمرو ساسانی رو به ازدیاد نهادند. حتی بعضی دولتمردان، حاکمین ایالات و افراد خاندان سلطنت مثل برادر انوشیروان نیز به سوی او جلب شده و مرید او گردیدند.

۲- سیاست عمومی مزدک:

او جهت رسیدن به جامعه‌ی آرمانی، یعنی جامعه‌ای بدون رشک، خشم، کین، نیاز و آز (پنج پلیدی بزرگ)، اشتراک خواسته و زن را پیش کشید. مزدک معتقد بود که اساس و منشأ پلیدی‌های فوق در نابرابری برخورداری از خواسته و زن می‌باشد. اگر این دو مسئله اساسی در بین مردم (مردها) اشتراکی باشد، انسان می‌تواند در مبارزه نور علیه ظلمت نقش تعیین‌کنندگی خود را ایفا نماید. فردوسی نظریات مزدک را چنین توضیح می‌دهد:

بپیچاند از راستی پنج چیز	که دانا بر این پنج نفوذ نیز
نیاز و خشم و کینست و رشک کجا	به پنجم که گردد برو چیره آز
دیو پنج این بر باشی چیره گر تو	پدید آیدت راه کیوان خدیو
است خواسته و زن را ما پنج این از	که دین بهی در جهان خواسته است
میان اندر باید خواسته و زن	چو دین بهی را نخواهی زیان
نیاز و آز و رشک بود دو بدین	که خشم و کین اندر آید براز
بخردان سر پیچد دیو همی	بباید نهاد این دو اندر میان

پاره‌ای از محققین زندگی و عقاید مزدک، سعی نموده‌اند مسئله‌ی اشتراک زن را جارو و جنجال تاریخ نویسان مغرض جلوه دهند و به این طریق به خیال خود از شرافت و پاکیزگی جنبش مزدک و جنبش مزدکی دفاع نمایند.

باید گفت:

- ایده‌ی مزدک مدافع لازم ندارد. زیرا خود با بیانی رسا رسالت تاریخی خود را تا محو نابرابری و ظلم و ستم به جهانیان بیان می‌نماید. این ایده با تمام دشمنان قداره به دست و سرکوب‌های وحشیانه تا به امروز زنده مانده و آرمان میلیون‌ها مردم زحمتکش و ستم دیده‌ی جهان می‌باشد.

- در مورد سیاست «دو اشتراک» مزدک باید گفت: اکثر محققین با همان معیارهایی که دشمنان سعی در ملوس کردن جنبش مزدک داشتند و دارند، به «دو اشتراک» به ویژه «اشتراک زن» محک می‌زنند. به نظر این محققین به طور مطلق اگر زن با بیش‌تر از یک مرد آمیزش داشته باشد، خلاف عفت و نجابت است. در این صورت میلیاردها زن در جوامع مادر شاهی در طی چند صد هزار سال که در آن واحد زنان چند شوهر اختیار می‌کردند، فاسد و نانجیب بودند. آیا طرح چنین مسئله‌ای مضحک نیست؟ به نظر ما نمی‌توان با معیارهای اجتماعی - ایدئولوژیک جوامعی مثل ایران به مسایل تاریخی گذشته برخورد کرد و معیارهای مطلق برای ارزیابی پدیده‌های اجتماعی دوران‌های تاریخی متفاوت به کار برد. آن چه امروز نجابت است، در جوامعی کمال حماقت بوده و چیزی که دیروز کمال حماقت بوده امروز شاید فرزاندگی است که باید به آن بالید. معیار درست برای ارزیابی «دو اشتراک» مزدک، حرکت کل جامعه است. آیا جامعه آن روز می‌توانست تحت تأثیر «دو اشتراک» گامی در جهت تکامل عمومی خود بردارد یا نه؟

اشتراک در خواسته:

۱- مزدک اساساً به علت محدودیت‌های خاص زمان خودش قادر به ارائه‌ی یک برنامه‌ی اقتصادی اشتراکی که بر مبنای تولید اشتراکی و بهره‌برداری اشتراکی باشد، نبود.

۲- به علت نبودن برنامه اقتصادی، سیاست درستی هم جهت مبارزه علیه طبقات حاکم و ستمگر وجود نداشت. در نتیجه از آن جایی که صاحبان ثروت و محترکین مایحتاج عمومی، علیه این تقسیم و اشتراک مقاومت می‌کردند، غیر از غارت انبارها و خانه‌های افراد طبقات بالا، راه دیگری نمی‌ماند. تاریخ این مسئله را به اثبات رسانید. مزدک فقط یک بار موفق شد با اجازه‌ی قباد درهای انبارهای غله را به روی مردم بگشاید.

۳- حتی در صورت ارایه چنین طرحی به علت نازل بودن سطح نیروهای مولده و در نتیجه محدود بودن تولید، جامعه بار دیگر و این بار با شتاب بیش‌تری به طبقات شدیداً متخاصم تقسیم می‌شد.

۴- با فرض این که همه‌ی انبارها در کل قلمرو ساسانی به روی مردم باز می‌شد، نزاع‌های درونی باعث چند دستگی صفوف مزدکیان می‌گردید.

۵- از آن جایی که گذران زندگی از راه غارت، توده‌ی مردم را از پروسه تولید دور نگه می‌دارد، این امر خود به تحلیل نیروهای مولده و کم شدن تولید و در نتیجه به ایجاد قحطی می‌انجامد. باید توجه داشت که یکی از عوامل حرکت و عصیان توده‌ی مردم و پیدایش مزدکیسم ناشی از قحطی همه جا گسترده سالیان پیش می‌بود.

۶- از آن جایی که ساختمان خانواده بر مبنای مناسبات ارث و وارث تنظیم می‌گردید، اشتراک در خواسته، بدون ارایه‌ی آترناتیو مثبت در نظام خانواده، نظام قدیم را از هم می‌پاشد و چون حرکت به جلو ممکن نیست، حرکت به عقب آغاز می‌گردد و خانواده‌ی گروهی مربوط به دوران‌های تاریخی گذشته شکل می‌گیرد.

اشتراک زن:

به طوری که توضیح داده شد، نظام خانواده در زمان مزدک نظام تک همسری مردسالارانه آریایی بوده است. در این نظام از نظر قانونی مرد و زن تک همسر (Monogam) هستند. ولی عملاً مرد چند همسری و زن تک همسری است.

«اشتراک زن» این نظام را از هم می‌پاشد، زیرا دیگر زن به طور انحصاری در اختیار شوهر خود نیست و فقط به او تعلق ندارد و پلی‌گام می‌باشد. «اشترک زن» به طور کلی ایجاد خانواده در هر نظامی را غیر ممکن می‌سازد، زیرا در نظام‌های سندیزمیی که مرد دارای

یک زن اصلی و خواهران اصلی و جانبی زنش، زنان فرعی او می‌باشند و بالعکس و یا در نظام مالایایی که خواهران و برادران در دایره‌ی ازدواج هم خون قرار می‌گیرند، پلی گام بودن زن و مرد حد و مرزی دارد. «اشتراک زن» با تقدیس ازدواج با محارم که از جانب مزدک به علت کمبود زن در بدنه‌ی جامعه تجویز می‌شد، هر مرزی برای زن و در نتیجه برای مرد را از بین می‌برد. پس فقط یک نوع رابطه زناشویی می‌توانست بر اشتراک زن منطبق باشد: رابطه‌ی زناشویی «دسته». همان رابطه‌ای که بر گله‌ی اجداد انسان‌های اولیه نیز حاکم بود. به این جهت اشتراک زن غیر از لحظاتی که مردان در اثر تهاجم به حرمسراهای اشراف، از زنان آن‌ها مشترکاً متمتع می‌شدند، اساساً غیر عملی بوده و باعث هرج و مرج در نظام خانواده و رابطه‌ی انسانی و اجتماعی می‌گردید.

حتی با پذیرش این مسئله و تکیه روی آن، که نیت مزدک آزادی زنان از قید حرمسرا بوده، تا همه‌ی افراد جامعه بتوانند خانواده تشکیل دهند، باز هم مشکل فوق از بین نرفته است. زیرا اقتصادی که مزدک برای جامعه پیشنهاد می‌کند، در مورد ارث و وارث، کلاً باعث از هم پاشیدگی نظام موجود خانواده گردیده و در هرج و مرج اقتصادی ناشی از «اشراک زن» راهی نمی‌ماند غیر از هرج و مرج در مناسبات زناشویی و پیاده شدن واقعی «اشتراک زن» همان طوری که شرح آن رفت.

زمانی که انگیزه‌ی سیاسی قباد از بین رفت، با دستیاری انوشیروان توطئه‌ای ترتیب داد و در یک روز ۳ الی ۱۲ هزار نفر (طبق اقوال مختلف) از طرفداران مزدک را زنده زنده با سر در زمین کاشتند و مزدک را نیز از پا آویزان نموده، تیرباران کردند. به این ترتیب مزدکسیسم آشکار و عیان از صحنه‌ی اجتماعی ایران محو گردید. بعداً زن او «خرمه» در ری در رأس جنبش خرم‌دینان قرار گرفت.

انوشیروان که با قساوت و بی‌رحمی‌ای که خاص پادشاهان مشرق زمین است، این جنبش را خونین سرکوب کرد، لکه‌ی ننگی بر خود نهاد. ولی واقعیت این است که حتی اگر هم علیه این جنبش قهر به کار نمی‌رفت، جنبش در درون خود با شکست روبرو می‌شد و اقبال عامه را از دست می‌داد. ما اثبات این ادعا را حتی امروزه در بحران کشورهای سوسیالیستی سابق به خوبی می‌توانیم پیگیری کنیم. با در نظر گرفتن این که جامعه‌ی امروز فرسنگ‌ها از اجتماع

مزدک پیشرفته‌تر و متکامل‌تر بوده و شرایط جهت سوسیالیستی کردن جامعه ظاهراً فراهم‌تر از دوران‌های پیش می‌باشد.

پس از سرکوب جنایت کارانه و خونین جنبش مزدک و تیرباران رهبر کبیر آن، انوشیروان تحت فشار جنبش عمومی مردم و خطری که از جانب مزدکیان احساس می‌کرد، تغییراتی در سیستم مالیاتی به وجود آورد. سیستم مالیاتی جدید باعث یک سری تغییرات مثبت در بدنه‌ی جامعه و یک گام در تغییر فرم‌اسیون عمومی نظام برده‌داری - سرواژ ایران گردید. سیستم قدیم مالیاتی همانطور که گفته شد، بر مبنای باروری و مقدار محصول تنظیم شده بود.

در سیستم جدید مالیاتی، «مالیات ارضی از همه مزروعات - گندم و جو و برنج و یونجه و خرما و زیتون و انگور - اخذ می‌شد. مبلغ خراج بسته به این بود که در زمین چه مزروعی زراع شده است. از هر جریب (قریب ۲۹۰۰ متر مربع) مزروع بقولات یک درهم (پول نقره) و از هر جریب تاکستان ۸ درهم و از هر جریب یونجه ۷ درهم و الخ مأخوذ می‌گردید. از درختان منفرد و سبزیکاری خراج اخذ نمی‌شد. خراج سرانه‌ی اهالی - از ۲۰ ساله تا پنجاه ساله به نسبت وضع مالیات دهنده ۱۲، ۸، ۶ یا ۴ درهم بود. اکثریت مالیات دهندگان حداقل یعنی ۴ درهم را می‌پرداختند. بزرگان و اعیان و روحانیون و کارمندان دولت و دبیران و سپاهیان از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند. (پرسی سایکس - تاریخ ایران)

با وجود این که پرداخت مالیات بر مبنای مساحت زمین، در مقایسه‌ی پرداخت مالیات نسبت به مقدار محصول ناعادلانه‌تر و برای کشاورزی مخرب‌تر است ولی چون در این زمان قانون و مقرراتی حاکم شد و زارعان می‌دانستند که چه باید بپردازند و یا نپردازند و با شور و شوقی که ناشی از این تغییرات مالیاتی جهت برداشت بیش‌تر محصول کشاورزی، باغداری و دام‌پروری به وجود آمده بود، با بیش‌تر شدن محصول سالانه، وضع زارعین بهتر می‌شد. لذا در دوران انوشیروان کشاورزی و گله‌داری رونق بسیار یافت. بسیاری از سرف‌ها به زارعین واقعاً آزاد تبدیل شدند و بسیاری از برده‌ها که به خاطر قروض خود به بردگی کشیده شده بودند آزاد گردیدند. این روند، وزنه‌ی فئودالیسم در کل نظام برده‌داری سنگین‌تر نموده و جامعه گامی بزرگ در راه تکامل خود برداشت.

در جنگ‌های پیروزمند انوشیروان و غارت بسیاری از کشورهای خارج از قلمرو ساسانی و اخذ مالیات از توده‌ی مردم، سیل ثروت‌های بیکران به سوی طبقات حاکمه سرازیر شد. ولی در دوران پادشاهان بعدی، این ثروت‌ها نه تنها باعث بهبود وضعیت زندگی طبقات متوسط و زحمتکش نشد، بلکه جنگ‌های فرسایشی با اقوام و دول مختلف منجمله رم و شرکت توده‌ی عظیمی از زحمتکشان در این جنگ‌ها و در نتیجه نابودی بخشی و دوری بخش دیگر از پروسه‌ی تولید و شکست‌های پی در پی، توده‌ی مردم را هر روز فقیرتر و درمانده‌تر می‌گراند. این مسئله فاصله و مرز و تخصیص طبقاتی را به بالاترین سطح خود رسانید.

ناشی از این مناسبات طبقاتی و اجتماعی، زن و مرد در نظام خانواده تک همسری مردسالارانه، از هم دور گردیدند و یکی به طور کامل تحت قدرت مطلق دیگری قرار گرفت و تعدد زوجات برای مرد معمول گردید.

بارتلومه چنین می‌گوید:

«بر مبنای حقوق کهن به یادگار مانده از گذشته در امپراطوری ساسانی نه حق به زن بلکه زن به حق‌دار متعلق بود. او نه شخص بلکه شیئی تلقی می‌شد. با بیان دیگر بی حقوق بود. او در هر مناسباتی، یعنی دختر خانه یا زوجه، تحت قیمومیت رئیس خانواده، پدر یا شوهر و بعد از مرگ آن‌ها جانشینانشان قرار می‌گرفت. برای فرمانده خانه هیچ حد و مرزی تعیین نگردیده است. هر آن چه را که زن و یا بچه‌ها به عنوان هدیه و یا ارثیه دریافت می‌کنند، همانند درآمد بردگان، به آقای خانه تعلق می‌گیرد. بر مبنای اطلاعات دقیق، پدر حق دارد، بچه‌ها را اخراج کند، آن‌ها را با نیت به بردگی کشیده شدن، به قتل رساندن و یا ناقص کردن، بفروشد. به کرات می‌توان یافت، که به زن و برده به یک نوع و کاملاً هم سطح برخورد گردیده است. در یک مورد تصریح شده است که اگر A و B بگویند: تو برده‌ی من هستی و باید کارهای بردگی در خدمت من انجام دهی، و این ادعا به دادگاه کشیده شود، ادعای مدعی تا روشن شدن رأی دادگاه باید انجام شود و شخص باید کار بردگی را انجام دهد. اگر این دعوی علیه یک زن باشد، آن زن می‌بایست همان کار را انجام دهد.»

کلیه‌ی اسناد حقوقی از دوران ساسانی مثل مادگان هزار داتستان و یا کتب فقهی مثل شایست نا شایست که در مورد خانواده و زنان بحث کرده‌اند، اساساً زنان طبقات بالا و متوسط مورد نظر بوده است. مثلاً زن زارعی که تنها نیروی کار کمی شوهرش در مزرعه و تنها

اداره کننده‌ی مسایل درونی خانه، از قبیل تربیت بچه‌ها، پختن غذا، علوفه دادن به حیوانات و... می‌باشد، در زمان قاعدگی، کجا فرصت نشستن چندین روز در دشتانستان تاریک و ظلمانی و سرد را دارد. او باید در دوران قاعدگی در مزرعه کار کند. او در پروسه‌ی کار، دست به آب می‌زند، از هوای خوب استنشاق می‌کند، در نور خورشید قرار می‌گیرد و آتش برپا می‌کند و برای بچه‌ها و شوهرش غذا می‌پزد. او به علت شرکت در تولید، تمام تابوهای زنان قاعده در طبقات بالا را زیر پا می‌گذارد و لگد مال می‌کند و این زن به علت فقر مالی و وابستگی‌اش به تولید، تنها مربی و تربیت کننده‌ی مادام‌العمر کودکانش است. کس دیگری نمی‌تواند جانشین او شود. او تنها کسی است که در تمام زمینه‌ها به شوهرش کمک می‌کند. بدون او چرخ خانواده نمی‌چرخد. پس او از مقام و منزلت والایی در خانواده برخوردار بوده و مورد محبت شدید شوهر و بچه‌هایش است. او تنها زن شوهرش می‌باشد، به این جهت تمام محبت شوهرش را در بست برای خود دارد.

وضع چنین زنی در تمام دوران سلطنت ساسانیان تغییر زیادی نکرد.

بد نیست یادآور شویم که اکثریت زنان قلمرو ساسانی از نظر اجتماعی در چنین موقعیتی بودند. متأسفانه مدارک موجود نیز در مورد وضعیت ویژه و مشخص خانواده در بین این طبقات زحمتکش ساکت‌اند.

در این صورت آن چه در زیر مورد مطالعه قرار می‌گیرد مربوط به مناسبات خانواده در بین طبقات اشراف و متوسط می‌باشد:

تعدد زوجات:

تعداد زنانی که یک مرد می‌توانست داشته باشد، بستگی به قدرت مالی او داشت. از نظر قانونی هیچ مانعی در سر راه مرد در این مورد وجود نداشت.

کریستن سن می‌گوید:

«در نقش شکار طاق بستان، فقط چند تن از سه هزار زنی را که خسرو (خسرو پرویز - ن) در حرم داشت، می‌بینیم. این شهریار هیچ گاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان، بیوه‌گان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشانی می‌دادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید

حرم می‌کرد، نامه‌ی چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن وصف زنان کامل عیار را توضیح می‌داد و مأمورین او در هر کجا زنی را با مشخصات توصیف شده می‌دیدند، به دربار می‌بردند...»

ازدواج با محارم

این نوع ازدواج به خاطر حفظ ثروت و قدرت خانوادگی صورت گرفته و به عنوان امری مقدس تلقی می‌شد. این نوع زناشویی در دوران ساسانی نسبت به دوران‌های گذشته محدودتر شده و فقط درباریان و بعضی از خانواده‌های اشراف را دربر می‌گرفت، ولی در بدنه‌ی اجتماع ازدواج با محارم به نوعی مذموم تلقی می‌شد.

موقعیت زن و مسئله‌ی ارث در خانواده

موقعیت مرد در خانه ثابت است. موقعیت زن و کودکان متغیر می‌باشد. زن بر مبنای موقعیت اجتماعی و رابطه‌ای که با مرد در خانه به وجود می‌آورد، می‌تواند در یک یا دو سطح از سه سطح ذیل قرار بگیرد و کودکان خانواده نیز بر مبنای موقعیت مادرشان از نظر ارث در سطوح مختلف جای می‌گیرند.

۱- پادشاهی زن

۲- چاکر زن (چغر زن)

۳- خودسرای زن یا هوسرایون (Hawasrayun)

۱- پادشاهی زن

این زن در شرایطی پادشاهی زن است که اولاً تنها اولاد پدر و مادرش نبوده و دوماً با اجازه‌ی آن‌ها و رعایت تمام موازین قانونی شوهر اختیار کرده باشد و سوماً برای اولین بار قدم به

خانه‌ی شوهر گذارد. سوگلی حرمسرا (ملکه برای پادشاه) از بین این پادشاهی زنان انتخاب می‌شده و در رأس آن‌ها قرار می‌گرفته است.

- علت تعدد پادشاهی زن در حرمسرای اشراف، فقط هوا و هوس، عیاشی و هرزگی و شهوترانی بوده است. در مورد پادشاهان باید علت سیاسی را نیز بدان افزود. بعضی از این ازدواج‌ها به خاطر تضمین وحدت دو کشور و یا منطقه‌ی معینی صورت می‌گرفته است.

- علت تعدد پادشاهی زن در خانواده‌های معمول و متوسط بیش‌تر نازایی پادشاهی زن اول و یا اول و دوم می‌توانسته باشد، زیرا گذشته از ضرورت جانشین برای قیم خانه، در تفکرات مذهبی آن زمان، مرد متوفی بدون اولاد ذکور نمی‌توانست از پل سینوات (صراط اسلامی) بگذرد. در ازدواج پادشاهی، زن تمام عمر تحت قیمومیت همسرش (Sardarih) یا «مأنوس» بوده و شوهر موظف به تأمین مادام‌العمر مخارج زن و بچه‌هایش می‌باشد. به این جهت او به نوعی مجبور می‌شود پس از فوت شوهر پادشاهی‌اش، در آینده‌ای نه چندان دور به عنوان چاکر زن با مردی از خانواده‌ی شوهر متوفی‌اش ازدواج نماید.

- اگر مرد متوفی فقط یک پسر داشته باشد، پادشاهی زن ۵۰٪ و پسر ۵۰٪ ارثیه را صاحب می‌شوند. در کتاب حقوق ساسانی چاپ آلمانی در جایی، ارث زن از شوهرش را برابر ارث پسرش از پدر و در جای دیگر دو برابر ارث پسرش نوشته است. ولی به نظر می‌رسد ۵۰٪ صحیح باشد.

- اگر مرد متوفی دارای چند پسر و دختر باشد، پادشاهی زن به اندازه‌ی یک پسر و هر دختر شوهر نکرده به اندازه‌ی نیم سهم هر پسر ارث می‌برند. دختر شوهر کرده، سهم ارث خود را به صورت جهیزیه دریافت می‌نمود. به این جهت بعد از فوت پدر، ارثیه به او تعلق نمی‌گرفت.

- در صورت فوت پادشاهی زن، مرد تمام دارایی زن را ارث می‌برد.

- برای حفظ ثروت در فامیل، گاهی اتفاق می‌افتاد که برادر و خواهری با هم ازدواج می‌کردند. این ازدواج از نوع ازدواج پادشاهی بوده و قوانین ارث پادشاهی در مورد بچه‌های آن‌ها اجرا می‌شده است.

۲- چاکر زن

این زن را به این دلیل چاکر زن می‌گویند که از کلیه حقوق یک پادشاهی زن، محروم بوده و تحت نظر و در خدمت او قرار می‌گرفت (در صورتی که پادشاهی زن در آن خانه زندگی می‌کرد).

این ازدواج اساساً دو هدف را تعقیب می‌کرد:

۱- گسترش هم‌خوابه‌ها

۲- جذب نیروی کار بیش‌تر در خانواده. در شرایط خاصی هدف دیگر این ازدواج ایجاد فرزندی برای شخص ثالث بود که در زیر آن را توضیح خواهیم داد.

در دو حال زن در خانواده، چاکر زن می‌شود:

(اگر پس از یک ازدواج پادشاهی و فوت شوهرش و یا جدایی از او با یک مرد دیگر ازدواج می‌کرد.

(اگر از یک طبقه‌ی پست‌تر از مرد می‌بود. در این ازدواج، زن از شوهر و بچه‌هایش از پدر ارث نمی‌بردند. به استثنای زمانی که مرد متوفی در وصیت نامه خود برای آن‌ها حقوقی معین کرده بود. به این زن در اول ازدواج مهریه تعلق می‌گرفت و مخارج او و بچه‌هایش سالانه یا ماهانه از طرف شوهر پرداخت می‌شد. در صورت تمایل و تصمیم مرد، چاکر زن می‌توانست به پادشاهی زن تبدیل شود. این تغییر از چند جهت برای چنین زنی دارای اهمیت بود:

- چاکر زن بعد از این ارتقاء، بر چاکر زنان دیگر تسلط می‌یافت و در مواردی بر پادشاهی زنان شوهرش نیز حاکم می‌گردید.

- مهم‌تر از بند اول، برای چاکر زن، مسئله‌ی بچه‌هایش می‌بود. زیرا با تبدیل او به پادشاهی زن، بچه‌هایش از پدر ارث می‌بردند و قانوناً می‌توانستند (پسرها) جانشین پدر شوند و خون او را به خالص‌ترین وجهی به نسل‌های بعد منتقل نمایند.

۳- اگر مردی از یک ازدواج پادشاهی فوت کند و پسری از خود نداشته باشد، پادشاهی زن او و اگر او نیز فوت کرده بود، دخترش و اگر دختری نداشت، خواهرش و اگر او نیز وجود نداشت، یکی از زنان نزدیک‌اش می‌بایست با مردی از نزدیکان و اگر چنین مردی وجود

نداشت یک مرد غریبه، وارد ازدواج چاکر شود. اولین فرزند ذکوری که از این ازدواج ناشی می‌شد، متعلق به شوهر پادشاهی متوفی بود.

۴- اگر مرد جوانی پیش از ازدواج می‌مرد، نزدیکانش یک زن غریبه را به عقد مردی در می‌آوردند. بچه‌هایی که از این ازدواج ناشی می‌شدند، نیمی متعلق به جوان متوفی و نیمی دیگر متعلق به پدر حقیقی‌شان بودند. هدف این ازدواج حفظ ثروت در خانواده و انتقال خون پدری مرد متوفی به نسل‌های بعدی بوده است.

۵- مرد می‌توانست زن خود را برای مدتی طبق قرارداد به مرد دیگری گرایه بدهد. این مناسبات وقتی به وجود می‌آمد که مرد دوم به وجود یک زن در خانه نیازمند می‌شد. مثل:

- بی سرپرست بودن کودکان در خانه.

- نیازی به نیروی زن در انجام وظایف خانه‌داری و...

این قرارداد بدون توافق زن مورد گرایه انجام می‌شد و اعتراضات او نقشی در اجرا و یا عدم اجرای قرارداد نداشت.

در این ازدواج که برای مدت معینی صورت می‌گرفت، دارایی و مایملک زن و هر آن چه را نیز که از شوهر موقتش می‌گرفت، به شوهر اولش می‌رسید. بچه‌هایی نیز که از این ازدواج ناشی می‌شدند، به شوهر اول تعلق داشتند.

شوهر موقت موظف بود در قبال کار ویژه‌ای که زن در خانه برای او انجام می‌دهد، مخارج او را به طور کامل تأمین نماید. بارتلومه می‌نویسد:

«انسان در این گزارش مجدداً بینش کهن نسبت به زن را به عنوان شیء، مشاهده می‌کند...»

به نظر می‌رسد این نوع ازدواج چاکر، بیش‌تر در بین طبقات متوسط و پایین معمول بوده است، زیرا مردان طبقات بالا در صورت احتیاج به زن در خانه، برای هر مقصودی می‌توانستند یک زن جدید به خانه بیاورند و یا از زنان دیگر حرمسرا استفاده کنند.

احتمالاً، وجود چنین پدیده‌ی اجتماعی باعث گردید که پرچم اشتراک زن نه تنها از طرف توده‌های مردم به عنوان یک تابوی وحشتناک، آن گونه که کلیه‌ی ادیان چنین موضعی در قبال آن دارند، برخورد نگردد، بلکه تا اندازه‌ای هم امری عادی تلقی شود.

۶- اتفاق می‌افتاد که پدری یکی از زنانش را به بزرگترین فرزندش که به سن قیم بودن می‌رسید، به همسری می‌داد. این ازدواج نیز از نوع ازدواج چاکر بوده و پادشاهی زن پدر، چاکر زن فرزند می‌شد.

۳- خودسرای زن یا هوسرایون

«اگر پدر به موقع برای شوهر دادن دختر خود، به هر دلیلی... اقدام نمی‌نمود، دختر بدون کسب اجازه از پدر می‌توانست وارد یک ازدواج غیر مجاز شود. نتایج این ازدواج برای زن به هیچ وجه ناگوار نبود. زیرا کوچک‌ترین لطمه‌ای به پرداخت مخارج او از جانب پدر و وضعیت ارثی‌اش وارد نمی‌آورد. اگر دختر این مناسبات جدید را نمی‌توانست قطع کند، در آن صورت مقدار ائیهی او از پدر کم می‌گردید. به نظر می‌رسد این چنین ازدواجی کم هم اتفاق نمی‌افتاده، زیرا ما در این مورد قوانینی را می‌یابیم که در مورد چگونگی نگهداری بچه‌هایی که از این نوع ازدواج حاصل می‌شدند و یا چگونگی برخورد به مادر این بچه‌ها اگر مجدداً به یک ازدواج قانونی تن می‌داد، تنیظیم شده‌اند.

بچه‌هایی که از این زناشویی بدنیا می‌آمدند، تحت قیمومیت مادر ولی در خانه‌ی پدر بزرگشان بزرگ می‌شدند. پدر حتی موظف بود به چنین دختری مبلغی به عنوان پیش‌جهاز (Nadelgeld) بپردازد. این دختر حتی به اندازه‌ی نصف سهم دختر خانه از پدر ارث می‌برد. از موقعی که این مادر ازدواج مجدد می‌کرد، تمام مسئولیت بچه‌ها به او محول می‌شد. در مورد این که پدر بچه‌ها در جریان چنین ازدواجی، وقتی که زن به یک خانواده‌ی متمول تعلق داشت، چیزی به عنوان نفقه می‌پرداخته است، مدرکی در دست نیست. این امر به خاطر سرپوش نهادن بر کل جریان، یک امری سری بوده است. ولی اگر مادر چنین بچه‌هایی فقیر می‌بود و یا درآمدی نداشت، پدر موظف بود مخارج غذا و لباس مادر و بچه‌ها را تا سن بلوغ بپردازد.» (بارتلومه)

به طوری که از نقل قول فوق برمی‌آید، هدف این ازدواج عشق و علاقه‌ی زوجین و کام گرفتن از یکدیگر بوده و چون هدف دیگری را (اقتصادی و یا اجتماعی) تعقیب نمی‌کرده، غیر شرعی بوده است.

مسئله‌ی طلاق

طلاق در این دوران بسیار آسان انجام می‌گرفت:

- حق طلاق با مرد بود. مرد و زن در صورت توافق می‌توانستند از هم جدا شوند و هر کدام برای خود در آینده همسر دیگری انتخاب کنند.
- تقاضای طلاق از جانب زن، نافرمانی از مرد تلقی می‌شد و با سه بار تکرار مجازات اعدام داشت. در اواخر دوران ساسانی، زن در صورت جدایی از مرد می‌توانست لوازم و اموال خود را با خود همراه داشته باشد.

آن چه که گذشت شمه‌ای بود از مناسبات خانواده و مسئله‌ی ارث در دوران ساسانی. فاکت‌های موجود نشان می‌هند که وضعیت زنان در طول این دوران تاریخی یکسان نبوده و قدم به قدم تحت تأثیر تحولات اجتماعی، تغییرات مثبتی کرده است. با وجود این که جنبش مزدک شکست خورد و مزدکیسم آشکار از بین رفت، ولی به علت تأثیر دیرپایی که در جامعه‌ی ایران نهاد، توانست غل و زنجیر اسارت و بردگی زن آن دوران را قدری شل نماید. بارتلومه می‌نویسد:

«اما در طول زمان بسیاری چیزها در این نگرش‌های قانونی به کناری رفته‌اند. قانون کهن هنوز در تئوری باقی است. ولی در عمل بین نسل جوان‌تر پیاده نمی‌گردد و یا با اقدامات دیگری تأثیرات آن خنثی می‌گردد و اگر قیم خانواده بخواهد بر مبنای حقوق قدیم رفتار و عمل کند، در یک تقابل غیر دوستانه‌ی حقوقی با اطرافیان‌ش قرار می‌گیرد. زنان و کودکان هم چنین بردگان در امپراطوری ساسانی مطمئناً به سمتی که می‌بایست از این موقعیت جسمی و روانی بردگی خارج شوند، صعود می‌کردند. خروج از بردگی به سمت اتکای به خود.»

با وجود این که زنان از نظر قانونی حق داد و ستد نداشتند، ولی با شل شدن بندهای گذشته توانستند در این صحنه‌ی زندگی دوباره وارد شوند. بعضی اسناد و مدارک بجا مانده از گذشته، مربوط به دعوای حقوقی و آرای دادگاه‌ها در مورد معاملات است که یک جانب آن مدعی

زن بوده است. مرد می‌توانسته بر مبنای قرارداد، زن و یا چند زن خود را در امور مالی خود شریک گرداند. ولی او هر زمانی که صلاح می‌دانست، می‌توانست این قرارداد را فسخ نماید. زنان حق فسخ قرارداد با شوهر خود را نداشتند. پس از عقد این قرارداد، آن‌ها می‌توانستند با شخص ثالثی وارد معامله و داد و ستد شوند. از این مرحله به بعد زن به صورت یک شخصیت حقوقی در اجتماع ظاهر می‌شود. اگر شوهر در این معامله مقروض می‌شد و بعد فوت می‌کرد و یا به عللی نمی‌توانست قرض خود را پرداخت کند، زن و یا زنان او موظف به پرداخت این قرض می‌شدند. اگر آن زن و یا زنان از پرداخت خوداری می‌کردند، به صورت یک شخصیت حقوقی مسئله‌ی آن‌ها به دادگاه رجوع می‌شد.

در دوره‌ی پایانی سلسه‌ی ساسانی، زن (پادشاهی زن) دیگر برده‌ی مرد به حساب نمی‌آمد، بلکه شریک زندگی او محسوب می‌شد و اگر هدیه‌ای به او می‌داد و یا چیزی را به او می‌بخشید، دیگر نمی‌توانست آن را پس بگیرد. زن در صورت جدا شدن از شوهرش، اموال متعلق به خود را (مثل جهیزیه، مهریه، بخشش‌ها، سود ناشی از معاملات احتمالی و...) می‌توانست با خود از خانه شوهر خارج کند. در صورت ممانعت شوهر از این امر، او می‌توانست از طریق دادگاه به حقوق خود دست یابد.

سطح فرهنگ و دانش عمومی زنان نسبت به سابق رشد کرده بود و بسیاری از آن‌ها به علت وارد شدن در صحنه‌ی اقتصادی (هر چند جزئی)، قوانین قضایی و اقتصادی را درک می‌کردند و بر آن محیط می‌شدند.

زن اواخر دوران ساسانی، رستاخیز خود را برای درهم کوبیدن نظام قدیم و برداشتن گامی جهت از بند رستگی و کسب آزادی، آغاز کرده و نتایج مثبتی را نیز در این راه پر پیچ و خم به دست آورده بود. ولی این پروسه‌ی مترقی و دوران ساز در اثر تهاجم خارجی قطع شد.

غلامرضا پرتوی

۲۵ یونی ۱۹۹۵

یادداشت‌ها

ii - نظر کتب مقدس در مورد آفرینش و زندگی آغازین انسان:
نظر تورات و انجیل:

- سفر پیدایش، باب اول، **آیه ۳۵:** و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه‌ی حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. **آیه ۳۷:** پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید.

- سفر پیدایش، باب دوم، **آیه ۷:** خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. **آیه ۸:** و خداوند باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آن جا گذاشت. **آیه ۹:** و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. **آیه ۱۶:** و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. **آیه ۱۷:** اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. **آیه ۲۱:** و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش کرد. **آیه ۲۲:** و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا به نزد آدم آورد. **آیه ۲۳:** و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نسا نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. **آیه ۲۴:** از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.

- سفر پیدایش، باب سیم، **آیه ۱:** و مار از همه‌ی حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. **آیه ۲:** زن به مار گفت از میوه‌ی درختان باغ می‌خوریم. **آیه ۳:** لکن از میوه‌ی درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبدا بمیرید. **آیه ۴:** مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد. **آیه ۵:** بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. **آیه ۶:** و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. **آیه ۷:** آن گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند. **آیه ۸:** و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشان

را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. **آیه ۹:** خداوند خدا آدم را ندا در داد گفت کجا هستی. **آیه ۱۶:** و به زن گفت الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود او بر تو حکمرانی خواهد کرد. **آیه ۱۷:** و به آدم گفت چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. **آیه ۲۰:** و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیرا که او مادر جمیع زندگانست. **آیه ۲۲:** و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند. **آیه ۲۳:** پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند. نظر قرآن:

سوره ی آل عمران

آیه ۵۹: مثال عیسی، از نظر خدا، مانند آدم است؛ او وی را از خاک آفرید، سپس به او گفت: "باش" و او بود.

سوره ی الاعراف

آیه ۱۰: ما شما را در زمین مستقر کردیم و در آن وسایل امرار معاش برایتان فراهم نمودیم. شما به ندرت سپاسگزاریید. **آیه ۱۱:** ما شما را خلق کردیم، سپس به شما شکل دادیم، پس از آن به فرشتگان گفتیم: "در مقابل آدم سجده کنید." آنها سجده کردند، جز ابلیس (شیطان)؛ او با سجده کنندگان نبود. **آیه ۱۲:** او گفت: "چه چیز تو را از سجده کردن باز داشت، هنگامی که به تو فرمان دادم؟" او گفت: "من از او بهترم؛ تو مرا از آتش خلق کردی و او را از گل آفریدی. **آیه ۱۳:** او گفت: "بنابراین، باید پایین بروی، زیرا تو نمی توانی در اینجا متکبر باشی. خارج شو؛ تو خوار شده هستی." **آیه ۱۴:** او گفت: "تا روز رستاخیز به من مهلت بده." **آیه ۱۵:** او گفت: "به تو مهلت داده شد." **آیه ۱۶:** او گفت: "از آنجایی که تو خواستی گمراه شوم، *من در راه مستقیم تو در کمین آنها خواهم نشست. **آیه ۱۷:** "من از جلو و از پشت سرشان و سمت راست و چپ آنها نزدشان خواهم آمد و تو اکثرشان را ناسپاس خواهی یافت." **آیه ۱۸:** او گفت: "از آنجا بیرون شو، حقیر و شکست خورده. در میان آنها کسانی که از تو پیروی کنند، دوزخ را از همه شما پر خواهم کرد. **آیه ۱۹:** "و اما تو ای آدم، با همسرت در بهشت سکونت کن و در آنجا از هرچه که مایلید بخورید، ولی به این یک درخت نزدیک نشوید، تا مبادا به گناه آلوده شوید." **آیه ۲۰:** شیطان آنها را وسوسه کرد، تا

بدن هایشان را که بر آنها پوشیده بود، نمایان کند و گفت: "پروردگارتان فقط به این دلیل شما را از این درخت منع کرد، که شما را از فرشته شدن و دست یافتن به حیات جاودان بازدارد. "آیه ۲۱: او برای آنها سوگند یاد کرد: "من اندرزی نیکو به شما می دهم. "آیه ۲۲: او این چنین با دروغ ها آنها را فریب داد. به محض آنکه از آن درخت چشیدند، بدن هایشان برایشان نمایان شد و آنها سعی کردند تا خودشان را با برگ های بهشتی بپوشانند. پروردگارشان آنها را ندا داد: "آیا من شما را از آن درخت منع نکردم و به شما هشدار ندادم که شیطان سرسخت ترین دشمن شماست؟ "آیه ۲۳: آنها گفتند: "پروردگار ما، ما به نفس خویش ستم کرده ایم. اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، ما از بازندگان خواهیم بود. "آیه ۲۴: او گفت: "به عنوان دشمنان یکدیگر پایین بروید. محل زندگی شما تا مدتی در زمین خواهد بود. "آیه ۲۵: او گفت: "در آنجا زندگی خواهید کرد، در آن خواهید مرد و از آن بیرون آورده خواهید شد. "(مطالب درون پراتنز تفسیر مفسر است. آیه ها از قرآن اینترنتی گرفته شده اند.:

(<http://www.submission.org/quran/reader/farsi/index.html>)

iii - تحقیقات گیرشمن، تئوری مورگان را تکمیل می کند و معتقد است که سازمان مربوط به طبقات جنسی و نکاح برادر و خواهر را آریاییها از مردمان بومی ایران کسب کرده اند. «اطلاعات ما درباره ی دین قدیمی ترین سکنه ی ایران بسیار اندک است. دربین النهرین، که سکنه ی بدوی آن از همان منشأ سکنه ی نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات آفریده ی یک رب النوع است، و جهان در نظر آنان حامله بود نه زاییده و منبع حیات به عکس آن چه مصریان می پنداشتند. مؤنت بود و نه مذکر، بسیاری از پیکره های کوچک از ربه النوعی برهنه که در امکنه ی ما قبل تاریخی ایران پیدا شده است به ما اجازه می دهد بگوییم که انسان ما قبل تاریخی نجد دارای این گونه معتقدات بوده است ☆ این رب النوع محتملاً همسری داشته که او نیز رب النوع بوده، و در آن واحد هم شوهر و هم فرزند او محسوب می شده است. بلاشک در این مذهب ابتدایی است که ما می توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را بجویم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود. ایرانیان و بعد نبطیان از ملل بومی آن را ارث بردند. و هم چنین اساس ازدواج بین مادر و پسر - که کم تر سابقه دارد - در همین آیین باید جستجو کرد...» (ایران از آغاز تا اسلام)

۳- از آن چه تا کنون شرح داده شد چنین بر می آید که نیازها و مناسبات جنسی بشر تحت تأثیر مناسبات اقتصادی، تابوهای حاکم و در نتیجه آداب و سنن و دین حاکم، اشکال و محدودیت های مختلفی به خود می گیرد.

☆ - پلی گامی یکی از خصوصیات ذاتی انسان است. انسان بالذات پلی گام می باشد. مرد و زن در شرایط مختلف و زمان های مختلف تمایل آمیزش با جنس مخالف، غیر از همسر خود را دارد. این غریزه حتی در انسان های امروزی که تک همسری قانون متمدن ترین اجتماعات بشری است، خود را با شدت نشان می دهد. تمایل به جنس مخالف غیر از همسر، در زن و مرد همیشه موجود است. منتها نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، این تمایل را برای زن و یا مرد و یا هر دو محدود می کند. به بیان دیگر نظام های مختلف اجتماعی تا کنون مناسبات جنس های مخالف را از سیر طبیعی خود خارج کرده است. هر چه قدر در اجتماعی مبارزه ی طبقاتی و ستم عمومی حادثتر باشد، مناسبات جنس ها محدودتر و سر و دم بردیده تر می گردد.

منابع

- ۱- سیر تاریخ
- ۲- سیر تمدن
- ۳- سیر مهاجرت هند و آریایی‌ها
- ۴- افغانستان در مسیر تاریخ
- ۵- الواح گلی تخت جمشید
- ۶- اوستا گزارش
- ۷- ایران از آغاز تا اسلام
- ۸- ایران در زمان ساسانیان
- ۹- ایران در عهد باستان
- ۱۰- زرتشت، مزدیسنا و حکومت
- ۱۱- زروان در قلمرو دین و اساطیر
- ۱۲- بلوچستان و تمدن دیرینه‌ی آن
- ۱۳- زمینه‌ی فرهنگ و تمدن ایران
- ۱۴- زن در تاریخ
- ۱۵- تاریخ اجتماعی ایران
- ۱۶- تاریخ ایران
- ۱۷- تاریخ ایران باستان
- ۱۸- تاریخ ایران
- ۱۹- تاریخ تمدن
- ۲۰- تاریخ علم
- ۲۱- تاریخ علوم
- ۲۲- تاریخ و فرهنگ ایران
- ۲۳- تاریخ فلسفه
- ۲۴- تاریخ ماد
- ۲۵- تاریخ مردم ایران
- ۲۶- تاریخ
- ۲۷- تمدن قدیم
- ۲۸- تمدن هخامنشی
- ۲۹- تواریخ
- ۳۰- حقوق زن در ایران
- ۳۱- جامعه‌ی باستان
- گوردن چایلد
- لیتتون رالف
- کاوسجی هدی واله
- محمد غبار
- پروفسور کامران
- پورداد
- ر. گیرشمن
- کریستن سن
- دکتر محمد جواد مشکور
- جلال‌الدین آشتیانی
- هاشم رضی
- ایرج افشار سیستانی
- علی محمد بختیاری
- نوابخش
- مرتضی راوندی
- پرسی سایکس
- مشیرالدوله پیرنیا
- پطروشفسکی و همکاران
- نظام‌الدین مجیر شیبانی
- پیر رسو
- جرج سارتون
- سید ابوالقاسم هاشمی
- ویل دورانت
- دیاکونوف
- غلامحسین زرین کوب
- گوردن چایلد
- فوسیل دو کالانژ
- علی سامی
- هرودوت
- ر - پ (سهراب)
- لوئیس هنری مورگان

- ۳۲- جامعه‌ی بزرگ شرق
 ۳۳- جزیره‌ی خارک
 ۳۴- جمهوری
 ۳۵- چنگیزخان
 ۳۶- چنگیزخان
 ۳۷- شایست ناشایست
 ۳۸- شناخت اساطیر ایران
 ۳۹- عشایر مرکزی ایران
 ۴۰- فرهنگ ایران باستان
 ۴۱- قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ
 ۴۲- کلیات تاریخ
 ۴۳- مالک و زارع در ایران
 ۴۴- مجله باستان شناسی
 ۴۵- مجله باستان شناسی
 ۴۶- مجله باستان شناسی
 ۴۷- مجله باستان شناسی
 ۴۸- مجله تحقیقات تاریخی
 ۴۹- نخستین انسان و نخستین شهریار
 ۵۰- Die Frau im Sasanidischen Recht
 ۵۱- قرآن
 ۵۲- تورات و انجیل
- پروفسور شاپور رواسانی
 جلال آل احمد
 افلاطون
 ولادیمیر تسف
 هالد لمب
 آوانویسی و ترجمه مزداپور
 جان هیلنز
 دکتر جواد مفتی نژاد
 پورداد
 غلامرضا انصافیور
 هربرت جرج ولز
 لمبتون
 بهار سال دوم
 شماره ۱ سال سوم
 شهریور سال چهارم
 تابستان سال پنجم
 شماره ۶ و ۷
 کریستن سن
 بارتلومه
 ترجمه ابوالقاسم پاینده
 چاپ ۱۹۸۶ آلمان